M Imran Azam Hamdani

بعون صانع مکین و مکان و بفضل خلاق زمین و آسمان

الحمد لله که درین زمان سعادت اقتران رسالهٔ نافعه و خلاصهٔ حقائق علوم کشاف دقائق اسرار کتب نجومی

ثمرهٔ شجرهٔ نجوم

از افادات خیر المحققین سند المدققین حضرت علیشاه بن محمد بن قاسم الخوارزمی المعروف بالبخاری

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع لکهنؤ مزین به طبع شد

بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و آسمان

M Imran Azam Hamdani

الحمد لله که درین زمان سعادت قران رسالهٔ نافعه وضاف متحقق علوم کشاف دقائق اسرار مکتوم

ثمرهٔ شجرهٔ نجوم

از افادات خیر المحققین سند المدققین حضرت علیشاه بن محمد بن قاسم الخوارزمی المعروف بالبخاری

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع لکهنو [illegible] طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا آفریدگاری را که افلاک دوائر و نجوم سوائر بیافرید و شکر و سپاس واجب الوجودی را که امهات
و ارکان در وجود آورد و از اثر علویات و تأثیر سفلیات مزاجها ساخت و مزاجی که باعتدال نزدیکتر بود
آدمی را داد و بشرف عقل و نطق مشرف گردانید تا بحقائق علوم راه بردند و بدقائق اشیا رسیدند
و درود و تحیت بر سید انبیا محمد مصطفی و بر اولاد و اتباع و اصحاب او باد و سلم تسلیما دائما ابدا کثیرا اجمعین
میگوید مؤلف این مسوده **علی شاه بن محمد بن قاسم** الخوارزمی المعروف بالبخاری حرسه الله تعالی
عن نوائب الزمان که چون آبادی انعام و اکرام خداوند خواجه معظم دستور ممالک العالم شمس الدوله والدین
سیف الاسلام والمسلمین **محمد** بن الصدر السعید **مبارکشاه** اطال الله فی الدولة بقاه در حق این فقیر حقیر
بسیار شد و مخدوم زادگان را که گوهران کان و اختران آسمانند اشارت شده بود تا بعد از وظائف
تحصیلات دیگر چیزی ازین علم شریف حاصل کنند چون از حساب هندی و زیج جدید الخانی و زایچ عمده
که منتخب آنست جمع کرده این فقیر فارغ گشتند مجمل اصول احکام که حکیم کوشیار رحمه الله منسوبست درجه
آوردند و چند کرت فرو خواندند گفتند اگر مارا مجموعه باشد از احکام شرح و مفصل واز هر چیزی از آنچه

در بابیستی ست جمع در روی موافق بود چون مرجع درخواست کردیم با تمام رسید و مقبول افتاد این التماس ترا ز نشاید
کرد ع تا گوهر طاق تو شود بهره و جفت + اگرچه ملال خاطر بنهایت رسیده بود و نازکی مزاج بنهایت پیوسته
وضعف پیری قوی گشته شفقت پدر فرزندی و مهر ریخ بود و تربیت و مراقبت و حسن ادب و لطف زبان
ایشان جمع بود نگذاشت تا این التماس بر زمین افتد پس آنرا اجابت کرده شد و شرف روزگار خود دانسته
آمد و غرت حقوق ایشان را استقبال نموده گشت و این مختصر تالیف داده شد انه ولی الاجابة **امّا بعد**
هیچ شک نیست که هستی همه موجودات از واجب الوجود است لذاته تعالی و تقدس و وجود هر چیزی را سببی آفریده
که چون این سبب موجود گردد آن چیز ظاهر شود و آن نه فلک هست کرده و چندین هزار کواکب در میان افلاک
نشانده و از ان جمله هفت کوکب را در هفت فلک سیر داده شد و باقی را در فلک هشتم ثبت کرده و چهار عنصر مختلف بذات
آورده تا فلک قمر و اجرام علوی را بمرتبه آبا نهاده و اجسام سفلی را بمنزلت امهات نشانده و موالید ثلاثه در وجود
آورده و در میان ایشان چون فرزندی از میان مذکر و مؤنث برانگیخت و حکمت ازلی ابدی را از جمله موجودات گزیده
و مکرم گردانید و بسعادتهای آسمانی و قوتهای نفسانی رسانید و فضیلت داد بر جمیع موجودات و حرکت و انوار
کواکب را علت و سبب گردانید تا درین عالم بهر طرفة العین چندین هزار چیز کون و فساد پذیرند که هیچ بدیگر مانند
نباشد پس پادشاه بحقیقت اوست و افلاک و انجم نصب کردگان او و مدبران حضرت او و کارکنان
بقدرت و ارادت او تعالی و تقدس پس تاثیرات اجرام علوی در آدمی بیش ازان اثر کنند که در دیگر
حیوانات و باز در شخصی این اثر ظاهرتر بود که فیض فضل الهی در روی غالب تر باشد و ازین سبب
که احکام نجومی بر شریفان درست تر آید و راست بود **فصل** شرائط صاحب احکام بسیار است آنچه
از وی ناگزیر بود آنست که مزاج بروج و کواکب نیکو معلوم دارد و تا تواند امتزاج دادن و فرق کردن
میان سعد و نحس و قوی و ضعیف و امثال این و از قسم طبیعی باخبر باشد و کثرت تجربه بود با قوت الهی
چنانکه بطلیموس گفته است در کلمه بجای دیگر میگوید که احکام غلبه ظن است و غلبه ظن میان گمان و یقین باشد پس اگر گمان

از میان برخیزد یقین نجامد و یقین حقیقت علم بود نه غلبهٔ ظن و شک نیست که منجم میان رگ زده و زخم خورده فرق
دشوار تواند کردن بلکه نتواند بلکه میان خفته و مرده همچنین فرق اگر کسی گوید فرق توان کردن او از حقیقت این نسبت
خبر ندارد. و پس ثابت شد که احکام غلبهٔ ظن است و غلبهٔ ظن شامل بود صدق و کذب را پس نشاید حکم قطعی کردن
بر چیزی جهت آنکه دانستن کلیات احکام ممکن نباشد و جزویات را نهایت نیست چون این مقدمه دانسته شد
بدانکه بر طالع مولودی حکم خواهد کردن **و نسب و اقلیم و بلد** و احوال دین و دولت او را معتبر دارند
و صفات پادشاه وقت را همچنین اما اگر حکم در امور عالم کنند و احوال پادشاه و اقلیم و ناحیت شهر و هوای
و مزاج قران صغر و ادوار نگاه دارند که هر اقلیمی و شهری و قومی را مزاجی دیگر است چون اثر اجرام علوی با جسام
سفلی رسد هر جسمی و موضعی مقدار استعداد خود قبول کند و سائر شود همان اگر مانعی نباشد چنانکه آفتاب بر همه کوهها
یکسان تابد اما در کوه بدخشان لعل پرورده شود و بکوه دیگر نوره و گچ پس معلوم شد که اثر کواکب اینجا تمام
نیست که استعداد قوی تر است اما اهل مولود را از آن نگاه دارند که بچهٔ پادشاه هر چند بطالع افتاده بود سعادت
او بیش از بچهٔ پاسبان بود و هوای اقلیم و بلد را از آن اعتبار کنند که دلیلهای سرما در شهرهای گرمسیر
همان اثر نکند که در شهرهای سردسیر و تنگ و صورت بچگان خطائی همان نباشد که بچگان رومی و هندی و احوال
پادشاه را از آن نگاه دارند که رغبت بر دین و روش پادشاه وقت باشد پس باید دانست که تفاوت
میان احکام طالع سال عالم و مولود آن بود که آن بعموم خلائق بازگردد و باحوال عالم و این بیک شخص معین پس
هر جا که حکم خواهد کردن اول دلیل آن طالب دارد چنانکه کیفیت آن گفته شود و البته بر یک دلیل هیچ
حکم نکند تا دو دلیل تام بیشتر نباشد بر یک چیز و آنچه گوید از سر علم و فکر و اعتقاد گوید و دیانت و امانت
نگاه دارد و نظافت ظاهر و فراغت خاطر و صفای ذهن و پاکی سیرت با آن یار کند و شفقت و راستی و رحمت پیش
گیرد و جانب حق را مقدم دارد تا بیشتر احکام او راست افتد و سخن درخور وقت لائق شخص مناسب زمان گوید اما اگر شخصی را
سهم الغیب درجهٔ طالع افتد یا مشتری یا سهم الغیب یا مشتری بجز وی بود یا در بیت نهم یا صاحب نهم با او بود یا ناظر بود بر و خاصه از نظرهای

علم باز و قدے یا عطارد در منتهم بود از طالع او یا سدے آنچه بود خاصه که عطارد در نهم یا سوم میان سعدان ناظر بود احکام آن شخص غالب است بود و اگرچه درین علم کم بضاعت افتاده باشد اما آن ... بود و چون بهشت ایفه معلوم گشت بدانستن که این فقیر بنهاے این کتاب را بر پنج اشجار نهاده و هر شجره را شعبهات و شعبه را ثمرها

شجرهٔ اوّل در صفات و منسوبات بروج و کواکب **شجرهٔ دوم** در احکام و قرانات و اتصالات دیگر **شجرهٔ سوم** در احکام عالم **شجرهٔ چهارم** در احکام موالید **شجرهٔ پنجم** در اعمال تسبیرات و اورا **اثمار و اشجار** نام کردم که این اثمار از اشجار بوستان روحانی و عالم الهام ربانی رسیده بود بسبب عنایت ازلی و تربیت سلطان مشفق و مهربان کریم النفس این فقیر این را ایثار کرد از راه فقر و شکستگی نه از روے پندار و هستی بر محدوم زادگان و دوستان و بعد ازین درویش را به نیکی یاد دارند و از خداے تعالی توفیق خواسته باشم و الله ولی الاجابة و التوفیق

شجرهٔ اوّل

در صفات و منسوبات بروج و کواکب اقسام بروج و ارباع عالم و این شجره به هفت شعبه است **شعبهٔ اوّل** در صفات و منسوبات بروج ـ چهارده ثمره **شعبهٔ دوم** در طول و عرض ارباع عالم و اوتاد و طالع و منسوبات بروج و کواکب ـ شش ثمره **شعبهٔ سوم** در صفات و منسوبات کواکب ـ نه ثمره **شعبهٔ چهارم** در ارقام بروج و کواکب ـ هشت ثمره **شعبهٔ پنجم** در نظرهاے کواکب ـ چهار ثمره **شعبهٔ ششم** در مقادیر شهادتها و قوتها و ضعفهاے کواکب ـ هفت ثمره **شعبهٔ هفتم** در احوال الافلاک انواع مختلف ـ نوزده ثمره

شعبهٔ اوّل در صفات و منسوبات بروج ـ چهارده ثمره **ثمرهٔ اوّل** در صفات و منسوبات برج **حمل** برج حمل خانهٔ مریخ است و شرف آفتاب و وبال زهره و هبوط زحل و مزاج گرم و خشک بر طبع آتش بهاریست و مذکر و روزی و مشرقی و منقلب و برنگ سرخ و سفید و خوبصورت است و جعد مو و میگون و سبک روح و ناپارسا و نکاح دوست و تیز شهوت و میانه فرزند و آزمودن دلیل است بر ملوک و امرا و لشکریان و مبارزان و ارباب سلاح و صرافان و ضرابان و اگر منحوس بود دلیل کند

دزدان و بیهوده و اوباش و فتنه‌انگیز و عیاران و طباخان و قصابان و سلاح‌سازان و سرهنگان و از جواهر دلیل
است بر مس و آهن و گوشوار و تاج و سربند و از جایها دلیل است بر آتش‌خانها و کوشکها و جایهای عالی
و مقام مس‌گران و آهنگران و مطبخها و غل گوسفندان و سلاخ‌خانها و از خوها دلیل است بر مزاج و تحرک
و معاشرت و تازه‌روئی و گستاخی و دلیری و تیزخشمی و کینه‌داری و حاضرجوابی و میانه‌آوازی و از دواب
دلیل است بر گوسفندان و نخچیران و آنچه سم شگافته بود و سر شاخ دارد و از نباتها دلیل است بر فلفل و
زنجبیل و قرنفل و کبابه و از شهرها دلیل است بر بابل و فارس و آذربایجان و شام و دریای طبرستان و
از اعضا دلیل است بر سر و روی و گوشتهای اعضا و از بیماریها بر درد سر و چشم و سرخباد و کلّی و کوری
و گنگی و کلف روی و برج بهیمی است و نرم آواز ثمرهٔ دوم در صفات و منسوبات ثور برج ثور خانهٔ زهره
و شرف ماه و وبال مریخ و حضیض عطارد و مزاج سرد و خشک است به طبع خاکی بهاری مؤنث و شبی است و جنوبی
و ثابت و برنگ سفید و روشن و نکاح دوست و تیز شهوت و کم فرزند بود و از مردم دلیل است بر مردم
بزرگ باش و مغرور و ملکزادگان و وکیلان و عالمان و امردان و انبارداران و خاتونان و مطربان
عفیفه و چون بدحال بود دلیل کند بر مادران مطربان فاحشه و خدمتکاران ایشان و مردم احمق و از
نباتها دلیل است بر آنچه شیرین بود و مغز میوها و سبزیها و آنچه نورسته و ترش بود و از جایها دلیل است
بر سراها و بستانها و تره‌زارها و هر جایکه دواب نگاه دارند و بکوه نزدیک بود و جایی که انبارها و گنجینه‌ها
در وی بود و از شهرها دلیل است بر دمشق و بصره و همدان و سواد عراق عجم و اسکندریه و فرغانه و
بلرت و از خوها دلیل است بر حمق و کاهلی و مکر و تهمت و غفلت و نامقبولی دارد و از دواب دلیل است
بر گاو و گاومیش و نخچیران کوهی و از مرغان دلیل است بر کبوتر و فاخته و بلبل و از جواهر دلیل است بر طوق
و تماثیل و گردن‌بند و از اعضا دلیل است بر گردن و حلقوم و رگها و عصبهای گردن و از بیماریها دلیل است
بر دبّله و آنچه بر اطراف گردن حادث شود و برج بهیمی از طرف گردن پدید آید و بهیمی است میانه آواز ثمرهٔ سوم

درصفات ومنسوبات جوزا **برج جوزا** خانۂ عطارد است وشرف راس ووبال مشتری وہبوط ذنب
وحضیض زحل واوج آفتاب وزہرہ وبمزاج گرم وتر است بر طبع باد وبہاریست ونذکر وروزی و
ذوجسدین ومغربی ورنگ سفید کہ بزردی زند وخوبصورت ومیانہ نکاح ومیانہ فرزند ودرپارسائی
میانہ واز مردم دلیل ہست براہل دیوان وفضلا وحکما وخطاطان ومتصرفان ونقاشان ودبیران
وتجاران وعمالان وشعرا واکابر وچون بدحال بود دلیل کند بر طراران وسکاران وکیسہ بران وشاعران
ہذیان گوے وکسانیکہ درکارہا تعطیل کنند واز نہالہا دلیل است بر درختان عالی ومیوہ دار ودرخت
جوز وبادام وازمیوہ ہا مغزدار وانچہ درون اوراخورند وانواع دار وہا واز جایہا دلیل ہست بر کوہہا و
غارہا ومنظرہا وبادگیرہا وجاہاے بازی گران ودیوان خانہا ودبیرستان ومکتبہا وخانہاے
مرغان واز شہر دلیل است بر مصر ورقہ وسعید وسودان وگیلان وموقان واصفہان وکرمان وقزوین
واز خوہا دلیل است بر جوانمردی وگفتن حکایات وروایات وحکمت وبزرگی جستن وتیز خاطری و
وآمیختن با مردم واز حیوانات دلیل ہست بر جانوران پرندہ ومرغان خانگی وقمری وانچہ با مردم انس
گیرد واز اعضا دلیل است بر بازوہا ودستہا وانگشتان واز بیماریہا دلیل است بر ریشہا بر روے
وزخم از بادہا وسبج بادی است وبلند آواز **ثمرۂ چہارم** درصفات ومنسوبات سرطان **برج سرطان**
خانۂ قمر وشرف مشتری وہبوط مریخ ووبال زحل وبمزاج سرد وتر بر طبع آب وتابستانی ومؤنث وشبی است
ومنقلب وشمالی ورنگ اسمر وبسیار نکاح وبسیار فرزند ونا پارسا واز مردم دلیل است بر ملکزادگان و
ونایبان وامیران وکشتی بانان وملاحان وغواصان وشراب داران واگر بدحال بود دلیل کند حامیان
وسقایان وفقاعیان واز جایہا دلیل بر دریا وآبگیرہا ورودہا وحوض ہا وآب خانہا وسقائہا واز شہرہا
دلیل است بر ارمنیۂ صغرے وبحرین ومشرق وخراسان ومرو وبلخ واز نباتہا دلیل است بر انچہ از آب
روید چون قصب ومانند آن واز جواہر دلیل است بر مروارید ریزہ ومرجان ومہرہاے مینا واز خوہا

دلیل است بر بی‌باکی و زناست و کم همتی و از اعضا دلیل است بر سینه و پستان و شکم و روده
و از بیماریها دلیل است بر کلف بر روی و کلی و کری و کلفت و ریختن موی و برص و پستی و سستی
اعضا و درد پهلو و از حیوانات دلیل است بر آنچه در آب بود چون خرچنگ و [illegible] و خزندگان [illegible]
و بچه [illegible] و میانه آواز **ثمرهٔ پنجم** در صفات و منسوبات **اسد** برج اسد خانهٔ آفتاب
و وبال زحل و اوج مریخ و مزاج گرم و خشک بر طبع آتش و تابستانی است و مذکر و روزی و شرقی و ثابت
و رنگ سرخ و سفید و روشن و نگار دوست و تیز شهوت و کم فرزند و از مردم دلیل است بر ملوک
و سلاطین و سروران قوم و نزدیکان پادشاه و جوهریان و صرافان و سکه داران و درم زنان و اگر جاهل
بود دلیل است بر مردم آتش کار و مطبخی و رویگر و از خویها دلیل است بر کبر و گردن کشی و بزرگ باشی و
تیز خشمی و کینه داری و طلب جاه و منصب و از جواهر دلیل است بر لعل و یاقوت و زر و مرصعات
و از جایها دلیل است بر تختگاه سلطان و قصرهای عالی و سراهای مذهب و دار الضرب و کوههای [illegible]
و کانها و شکارگاهها و از شهرها دلیل است بر اطراف مشرق و بلاد ترک و چین و سمرقند و مکران و دیلم و طوس
و سیستان و بیت المقدس و از جانوران دلیل است بر پلنگ و یوز و شیر و سگان شکاری و گرگ و مار
و آنچه درنده باشد و از نباتها دلیل است بر خربزه و آنچه شیرین باشد و از اعضا دلیل است بر پشت و معده و پهلوها
و عصبها و خصیه‌ها و از بیماریها دلیل است بر درد معده و درد چشم و پشت و کوژی پشت و گنده دهانی برج
سختی است و میانه آواز **ثمرهٔ ششم** در صفات و منسوبات **سنبله** برج سنبله خانه و شرف عطارد
و وبال مشتری و هبوط زهره و اوج مشتری و مزاج سرد و خشک است بر طبع خاک و تابستانی است و جنوبی
و مؤنث و ذوجسدین و شبی و برنگ گندم گون و خوب صورت است و کم نکاح و کم فرزند و گویند
عقیم است و در پارسائی میانه و از مردم دلیل است بر وزرا و اصحاب دیوان و دبیران و مردمان کافی
و نابینان و عوانان و حکما و اهل فضل و تمیز و چون بدحال بود دلیل کند بر وکیلان و دلالان و قسامان

و تاجران و بیاعان و در اصل بر مردم میانه حال و آن خوبها دلیل است بر خوش گفتاری و فصاحت و بلاغت
و خواندن کتب و اشعار و دانستن معقولات و حفظ کلام و فلسفه و از نباتها دلیل است بر گندم و جو و
ماش و باقلا و آنچه تخم دارد و از جواهر دلیل است بر درم و دینار و چیزے منقش و ملون و از حیوانات
دلیل است بر کبوتر و طوطی و دراج و گنجشک و از جایها دلیل است بر سراهاے عالی و کاروان سراها
و دیوان خانها و انبار غله و حبوب و کشت زارها و زمینهاے مربع و بازارها و جاے برده فروختن و از
شهرها دلیل است بر اندلس و افریقه و اطراف هرات و کوفه و صنعا و چیزے از شام و چیزے از فارس و از اعضا
دلیل است بر کمرگاه و میان شکم و حجابهاے درون و از بیماریها دلیل است بر علتهاے شکم و میان و داء الثعلب
و ریختن موے و لاغری و کم عقلی و آنچه در جوزا حادث شود و برج آتشی باشد و بلند آواز ثمرهٔ هفتم در صفات
و منسوبات میزان برج میزان خانهٔ زهره است و شرف زحل و وبال مریخ و هبوط آفتاب و مزاج
گرم و تر به طبع باد و تیز باهی است و منقلب و مغربی و مذکر و روزی و برنگ سفیدی که بگندم گون زند و خوش طعم
است و شیرین و دو بسیار نکاح و تیز شهوت و بسیار فرزند و ناپارسا و از مردم دلیل است بر نایبان اکابر
و مردم صاحب رای و اهل خرد و ادب و شریف و ممیز و لطیف و خوش لهجه و مطایبه کننده و مطرب دوست
و با طاعت و راست کار و راست دل و زبان و اگر بدحال بود دلیل بود بر مطربان و رقاصان و قیادت
کنندگان و از خوها بر تفکر و سخاوت و پرستندگی و امانت گزاری و راست طبعی و دوستی و کم صبری
و از جایها دلیل است بر بادگیرها و تابخانها و کوشکها و منظرها و جایهاے با نزهت و تماشاگاههاے با میوه
و مجلس خانها و از میوها دلیل است بر آنچه لذیذ باشد و شیرین و خوشخوار و از جواهر دلیل است بر آنچه
از وے زینت کنند و کمر و کیسه و میان بند و از شهرها دلیل است بر بلاد روم و اطراف آن و مکه و مدینه
و طالقان و کابل و کشمیر و ختن و خوارزم و از جانوران دلیل است بر هزار دستان و چکاوک و فاخته و
قمری و کبوتر خانگی و از اندامها دلیل است بر سرین و نشستگاه و زیر ناف و رحم و از بیماری دلیل است

بر بواسیر و درد و بادفتق و زرد گشتن روی و گنگی در بینی و برج بادی است و بلغمی است و از **ثمرهٔ هشتم** در
صفات و منسوبات عقرب برج هشتم است خانهٔ مریخ است و وبال زهره و هبوط قمر و اوج عطارد و مزاج سرد
و تر است بر طبع آب و تیره یا هی است و ثابت و شمالی و مؤنث و برنگ سرخی که بسبزی زند دلالت کند بر آنکه
بود و کم نکاح و بسیار فرزند و ناپارسا و از مردم دلیل است بر امرا و لشکریان و مبارزان و دلیران و ماهیان
و سرهنگان و کشتی گیران و اگر در وبال بود دلیل بود بر مکاران و ساحران و غیبت خوانان و سپیران رسته
شونده و مخنثان و خادمان سفیدپوست و دستکاران و جراحان و دزدان و نادستان و آب پاشان
و صیادان و خادمان گرمابه و چاه کاران و کسانی که بخود زخم زنند و آتش نهند و خود را رنجه دارند و احمق باشند
و کاهل و از خویها دلیل است بر خدیعه و دروغ گفتن و حیلت ساختن و ترش روئی و کینه داری و از
جایها دلیل است بر گذرهای آب و چشمهای گنده و جایهای پر آب و آنجا نهاد آب نهرها و جویها و جایهای
عمران و زندان و سیاستگاه و قمارخانه و خرابات و از شهرها دلیل است بر بلاد حجاز و دشت عرب و
یمن و جزر و قومش و خود و آمل و صحاری و نهاوند و تبریز و از نباتها دلیل است بر قصبها و درختانی که
بی میوه بوند و بر لب رود بوند و بر ادویهٔ مسهل و از آلات دلیل است بر چاق و گرزه و سنج و عصا
و از جانوران دلیل است بر حیوانات آبی و خوک و اژدها و خزندگان مصر و ماران آبی و از اندامها دلیل
است بر ذکر و فرج و خصیه و مقعده و مثانه و میان ران و از بیماریها دلیل است بر سستی قضیب و بیماری
در رحم و احتباس بول و جراحتها و آب فرق چشم و لکنت زبان و کری و کوری و کلی و برصی گنگست بیـ
آبریز و بیضه گندی از سستی است **ثمرهٔ نهم** در صفات و منسوبات برج قوس **قوس** خانهٔ مشتری است
و شرف ذنب و هبوط راس و وبال عطارد و اوج زحل و حضیض آفتاب و زهره بمزاج گرم و خشک بر
طبع آتش مشرقی است و مذکر و روزی و ذوجسدین و تیره یا هی است و در پارسائی میانه و برنگ سفیدی
که ... گونی زند با کافوری و کم نکاح و کم فرزند و از مردم دلیل است بر ائمه و قضات و فقها و وزرا و حکما

صفه و اگر بدحال بود دلیل کند بر نانبایان قاضی و زرگران و مس گران و قلس گران و بیطاران و دواب
داران و ریاضت دهندگان است و بپایمان بر ده و ستور و در اصل مردم میانه حال دلیل است و از
خویها بر تعصب کردن در کارها و خادمی مسجد و صومعه و مدرسه و پاکیزگی و از جواهر دلیل است بر زر و نقره و
برنج و قلعی و چیزهای مرکب و از نباتها دلیل است بر آنچه شیرین باشد چون خرما و امرود و انگور و سیب و
انگبین و از حیوانات دلیل است بر اسب و اشتر و دراز گوش (ای خچر ۱۲) قیمتی و شتران تیزرو چون ناقه و جمازه
و از شهرها دلیل است بر قهستان و عراق و دینور و بغداد و نیشاپور و جرجان و اصفهان و از جایها دلیل است
بر دارالضرب و دارالقضا و صوامع و مساجد و جایهای اسپان و برده فروشان و حمام و از اندام دلیل
است بر رانها و رگها و عصبها و از بیماری دلیل است از افتادن از دواب و زخم خوردن از چهارپایان
و بیماری که متفرقه بود نیمهٔ اجزا و بیمی است و اول او آتشی است و بروج با آواز ثمرهٔ دهم در صفات
و منسوبات جدی برج جدی خانهٔ زحل است و شرف مریخ و وبال قمر و هبوط مشتری و مزاج او سرد
و خشک بود و بر مزاج خاک و جنوبی است و زمستانی و منقلب و مؤنث و شبی و برنگ سیاه و روشن و لجاج
دوست تیز شهوت بسیار فرزند و از مردم دلیل است بر قلعه داران و رئیسان و لشکرکشان و دادو مردم پیر
و مشایخ طریقت و اهل صحرا و جبال و دهاقین و خانهای قدیم و اگر بدحال بود دلیل کند بر نگاهبانان و
صیادان و مزدوران و بزرگان و بندگان و خادمان سیاه و خاک بیزان و گل کاران و گورکنان
و مجاوران تربتها و از خوها دلیل است بر دوراندیشی و دروغ گفتن و لجاج و فراموشی و بخل و امساک
و حیلت گری و رازداری و کم همتی و از شهرها دلیل است بر هند و مکران و شرقی خراسان و روم و اهواز
و از جایها دلیل است بر قلعها و حصنها و کوههای خشک و سنگستانها با خار و شورستانها و جایهای
سیاست و زیر زمین و زندان و سنگ خانها و گورستانها و جایهای خراب و کهن و از نباتها دلیل
است بر آنچه حیوانات خورند بر انواع داروها و درختان بی میوه خشک و از جواهر دلیل است بر سرب

وسنگ مقناطیس و سنگ خاره و گچ و نوره و شوره و از حیوانات دلیل است بر گوسفندان و بز کوهی
و گاو کوهی و خرگوش و بوزینه و موش و سگان و سوسمار و از حشرات زمین آنچه مضر باشد و قوی و از اعضا
دلیل است بر زانوها و پیوند زانوها و عصبها و از بیماریها بر گنگی و کلی و لنگی و کری و بیهی و زشتی صورت
و برج بیهی است و ضعف آواز و بعضی گویند بسیبی است **ثمرهٔ یازدهم** در صفات و منسوبات برج
دلو دلو خانهٔ زحل است و وبال آفتاب و حضیض مریخ و بمزاج گرم و تر بود و بطبع بادی زمستانی است و ثابت
و مزهی و مذکر روزی و برنگ عسل گون که بسیاهی زند و کم نکاح دانند که فرزند و از مردم دلیل است بر مالکان
قدیم و حاکمان و رئیسان و حکما و مشایخ طریقت و پیران پیش قدم در کارها و متعلمان و عقلا و اصحاب ارصاد و
کواکب و اگر بد حال بود دلیل کند بر غربت خواهان و حمام سازان و افسون گران و فال گیران که پری در
جام بلور و در آب نمایند و آب کشان بر اویه و مشک و کاریزکنان و شراب فروشان و تربیت نشینان
و در اصل بر مردم فرومایه و از خوها دلیل است بر عقل و تمیز و رسیدن بغور چیزها و باریک نظری و ترسندگی
و صبوری و از شهرها دلیل است بر کوفه و حوالی آن و قزوین و بادیهٔ عرب و حجاز و غزنین و اطراف مغرب و
بعضی از فارس و چیزی از گیلان و از جایها دلیل است بر حصارها و کوشکهای عالی و آسیاها که از باد گردد
و جایها که آنجا رصد کواکب کنند و خانهای فقیران و گورخانهای بلند و منارهها و خانقاه و زاویهٔ درویشان
و بیشهها و درختها و آشیان مرغان و کشت جو و دان و از نباتها دلیل است بر بلیلها و خیار چنبر و خرمای هندی و
حبوبات تیز و از حیوانات دلیل است بر سنجاب و سمور و روباه و کلاغ و فراستوک و لقلق و عقاب و بوم و جغد
و حمار و ستوران بارکش و از جواهر دلیل است بر جهرهای سفالین و قلادهٔ دواب و پیرایه که بر مرده
آویزند و از اندامها دلیل است بر ساقها و استخوانهای ساق و عصبها و آنچه بدان ماند و از بیماریها
دلیل است بر لنگیها و عیبها از افتادن از بلندیها و درجات و بوسه اندام و هر علتی که از فکرت
پدید آید و برج آتشی است و بلند آواز **ثمرهٔ دوازدهم** در صفات و منسوبات **حوت** برج حوت

خانهٔ مشتری است و شرف زهره و وبال و هبوط عطارد و حضیض مشتری و بمزاج سرد و تر بر طبع آب و
شمالی است و مؤنث و شبی و زمستانی و ذو جسدین و نکاح دوست و بسیار فرزند و تیز شهوت و د پارسائی
میانه و از مردم دلیل است بر علما و قضاة و حکام و اشراف و اهل ورع و صوفیان و اگر بد حال
بود دلیل کند بر غواصان و ملاحان و کشتی بانان و ماهی گیران و مردم زهر فروش و منافق و مزوّر
و سالوس و از جایها دلیل است بر مدرسها و رباطها و خرابها و سراهاے عالی و مسجدها و آبخانها و
سرابها و کوهها که در دریا و جزیرها بود و ساحتهاے معمور و صیدگاه و صوامع و از شهرها دلیل است
بر سمنان و طبرستان و مازندران و بخارا و شام و دریاے یمن و مشرق زمین هند و از خوها دلیل است
بر خوش خوئی و گشاده روئی و سخاوت و تلطف و عفت و حماقت و دلیری و از نباتها دلیل است بر نیها
و قصب و سیب و آبی و شفتالو و آلو و میوه هاے شیرین و خوشخوار و از حیوانات دلیل است بر مرغان آبی
و ماهیان بزرگ و فیل و گاو و از جواهر دلیل است بر صدف و دانهٔ بزرگ و عقیق و مرجان و از اعضا دلیل است
بر سرهاے پا و کعب و از بیماریها دلیل است بر نقرس و بسیار خفتن پایها و اختلاجات و سستی در پایها و
این برج گنگ است و بے آواز و بعضے گفته اند سبعی است **ثمرهٔ سیزدهم** در کیفیات درجات بروج و در
هر برجے ازین دوازده برج خالی نباشد که بعضے را نیره و مضیه خوانند و بعضے مظلمه و مدخنه و بعضے را قتم خوانند
و بعضے را خالیه و بعضے را مذکر و بعضے را مؤنث و بعضے را سعد و بعضے را نحس و آنها که باتفاق نحس
دانسته اند آنها را آبار خوانند اهل بابل و ازان جایها خواسته اند و در صفات درجات خلاف بسیار است پس آنچه
سعد اند و نحس باتفاق آنرا یاد کردیم و آنچه در وے خلاف بسیار است بگذاشتیم اما درجات سعد از حمل - ي - کط
و از ثور - بج - ذ - و از جوزا - یه - ک - و از سرطان - ا ب ج و یه - و از اسد - ه ز یز - و از سنبله
ب یب یه ج - و از میزان - ج ه کا کب - و از عقرب - یب ج - و از قوس - یج ک کج - و از جدی - ب یب یج
یه کا کج - و از دلو - ز یز یز ک - و از حوت - یب ک کج - پس اگر درجات طالع یکے ازین

درجات افتد یا درجهٔ عاشر یا موضع نیری بود از دو نیر یا موضع سهم السعادت یا موضع صاحب طالع یا موضع
مستولی بر طالع یا عاشر مولود بسعادت های عظیم رسد از طبیعت آن برج با آن دلیل و یکی ازان
سعادتها که بعضی از اصحاب احکام ازان غافل باشند انیست اما درجات نحس که آن را آبار گفته اند
از حمل پنج است — و یا یز یح کط — در ثور شش است — ه ح یح که کو — در جوزا پنج است —
ب یح یز کد ل — در سرطان شش است — ب یب یو کج کو ل — در اسد هفت است — و
ط یه یو کب کج کح — در سنبله پنج است — ز یح یو کج که — در میزان چهار است — ا ز ک ل
در عقرب شش — ط ی یز کب کج کز — در قوس شش است — ز یب یو کو ک ل — در
جدی هشت است — ب ج د ز یو کب کا کح — در دلو پنج است — ا ب یز کج کط — در حوت شش و
ز ط یط کد کو کح — انیست آن درجات که آبار گفته اند ایشان را اصطلاح اهل بابل پس اگر یکی
ازین درجات در درجهٔ طالع افتد یا مرکز عاشر یا موضع آفتاب یا ماه یا سهم السعادت یا موضع دیگر
دیگر مولود هیچ سعادت نرسد و توقع مضرت بود هر چند که دلیل قوی افتاده بود و عکس باشد آنچه در درجات نور
گفتیم در اختیارات البته نشاید که قمر درین درجات بود یا درجهٔ طالع ازین درجات کسی ... درجهٔ ...
عرض ثمرهٔ چهاردهم در صفات و منسوبات بروج از طریق مرکب از اول حمل تا آخر سنبله بروج شمالی
اند و آن را عالیه زائده خوانند از انکه روز را فزون بود بر شب و از اول میزان تا آخر حوت جنوبی اند و آنرا
منخفضه ناقصه خوانند از انکه شب افزون بر روز است اما از اول جدی تا آخر جوزا معوج الطلوع اند و کوتاه
مطالع و از اول سرطان تا آخر قوس مستقیم الطلوع اند و دراز مطالع اما بر جهای آتشی دلیل اند بر معادن
و گرما و بر جهای خاکی دلیل اند بر نباتات و سرما و بر جهای بادی دلیل اند بر حیوانات از آدمی و غیره
و جستن بادها و بر جهای آبی دلیل اند بر حیوانات آبی و آبها و بارندگی اما بر جهای آتشی دلیل اند
بر مردم عالی همت و گردن کشی و بار گیر و بروج خاکی دلیل اند بر مردم عاقل و احمق و ممسک و دروغ گو

و بروج بادی دلیل است بر مردم شریف و عاقل و ممیز و عالم و بروج آبی دلیل است بر مردم
خسیس و کاهل و تعطیل کننده در کارها اما بروجی که بصورت آدمی اند بر جمله بادی اند و سنبله
و نیمهٔ اول قوس و بروج با عیب حمل است و سرطان و عقرب و جدی و بروج زشت صورت ثور است
و جوزا و قوس و جدی اما بروج خوبصورت و با جمال حمل است و سنبله و میزان و عقرب و حوت و بروج
بریده اندام که ایشان را مقطوعه خوانند حمل است و ثور و اسد و حوت اما بروج دواب که بهیمی است
گویند حمل است و ثور و نیمهٔ آخرین قوس و نیمهٔ اول جدی۔

شعبهٔ دوم در طول و عرض و ارباع عالم و اقالیم منسوب ببروج و منازل قمر مشتمل ثمره ثمرهٔ
اول در طول و عرض و ارباع آن طول عالم باصطلاح استادان از اقصای مغرب است تا اقصای مشرق و
آن صد و هشتاد درجه است که نصف دور فلک است و ابتدا و بقول متقدمان از جزایر خالدات است و بقول متأخران
از ساحل بحر اوقیانوس که آن را بحر مغرب خوانند و ما بین این دو حد ده درجه است اما عرض عالم از خط استوا است تا قطب
شمال و آن نود درجه بود درست اما ازین نود درجه شصت و شش درجه معمور است اما موضعی که طول و بیش از نود درجه
بود که نصف طول عالم است و عرض او سی و سه درجه که نصف معمور است آنجا را اوسط آبادانی خوانند و طول
قبه گویند اما موضعی که طول او نود درجه بود و عرضش بیش از سی و سه درجه باشد آن موضع را ربع
مشرقی شمالی خوانند و او منسوب بود بمثلثهٔ آتشی و شهرهای معروف او بلاد مشرق است و ترکستان
و فرغانه و شاشی و خجند و خوارزم و بلغار و خزر و دشت قبچاق و دمشق و ارمینیهٔ صغری اما موضعی
که طول او بیش از نود درجه و عرضش کمتر از سی و سه درجه باشد آن موضع را ربع مشرقی جنوبی خوانند و او
منسوب است بمثلثهٔ خاکی و شهرهای معروف از بلاد هند است از افق مشرق و جزیرهای هند و زمین
سند و مکران و بعضی از خراسان و کرمان و عمان و فارس و یمن و بادیهٔ عرب اما موضعی که طول او کمتر از
نود درجه باشد و عرض او کمتر از سی و سه درجه آن ربع را مغربی جنوبی خوانند و او منسوب است بمثلثهٔ بادی و

شهرهاے او معروف است او جزیره سیاهان است از جنس انگستان و کناره دریاے مغرب و زمین مصر و شام و هر
شهرے که آن را المغرب باز خوانند امّا موضعے که طول او کمتر از نود درجه باشد و عرض بیشتر از سی و سه درجه آن
ربع را مغربی شمالی خوانند و او منسوب بمثلثهٔ آبی و شهرهاے معروف او اندلس است و ترخان و افرنج و
صقالیه و رومیه کبری **ثمرهٔ دوم** در دانستن اوتاد مطالع بروج طالع و عاشر و سابع و رابع را اوتاد گفته اند
و ثانی و خامس و ثامن و حادی عشر را مائل الوتد گویند و ثالث و سادس و تاسع و ثانی عشر را زائل الوتد
گویند باز دوم را از طالع و ششم و هشتم و دوازدهم را ساقط گفته اند پس چهار بروج اوتاد اند و چهار مائل
الاوتاد و چهار زائل الاوتاد و ازین چهار که ساقط اند دو از مائل الوتد اند و آن دوم و هشتم است و دو
از زائل الوتد و این ششم و دوازدهم است و این چهار را ساقط از بهر آن گفته اند که بطالع نظر ندارند
ثمرهٔ سوم در نسبت طالع با ارباع او و فصول عمر مولود درجه طالع دلیل مشرق است و درجه عاشر دلیل
شمال و درجه سابع دلیل مغرب و درجه رابع دلیل جنوب و ما بین درجه طالع و عاشر دلیل است بران
ناحیت که میان مشرق و شمال است و این ربع را مذکر و مائل خوانند و او دلیل است بر عمر مولود بر عهد
صبا امّا از درجه عاشر تا غارب دلیل است بران ناحیت که میان شمال و مغرب است و این ربع
کودکی ۱۲ را مؤنث و زائل خوانند و او دلیل است از عمر بر وقت جوانی امّا از درجه غارب تا رابع دلیل است بر آن
ناحیت که میان مغرب و جنوب است و این ربع را مذکر گویند و او دلیل است از عمر و مولود بر زمان کهولت
امّا درجه رابع تا درجه طالع دلیل است بر آنچه میان جنوب و مشرق است و این ربع را زائل و مؤنث خوانند
و او دلیل است از عمر مولود به زمان پیری امّا برج طالع مذکر است و ثانی مؤنث و ثالث مذکر است
و رابع مؤنث و همچنین تا دوازده خانهٔ طالع اگرچه در اصل مؤنث افتاده باشد **ثمرهٔ چهارم** در نسبت
ارباع عالم به بروج و کواکب مطلع حمل و میزان در منتصف عمارت حمل و شمس و زحل منسوب است
و مغیب هر دو میزان و قمر و مریخ منسوب است امّا آنچه ما بین مطلع و مغیب است از طرف شمال بسرطان ع

مشتری منسوب است و آنچه مابین مغیب و مطلع است از جانب جنوب بجدی و زهره منسوب است وعطارد با هر یک مشارک ازین کواکب دران جهت اما قول متقدمان آنست که برج سرطان و مشتری دلیل عراق عجم اند و برج میزان و زحل دلیل روم اند و برج عقرب و زهره دلیل عرب اند و برج جدی وعطارد دلیل هند و برج اسد و مریخ دلیل ترک اما شمس دلیل مشرقین است و قمر دلیل [illegible] و زهره و حوت دلیل ماوراء النهر و حمل و شمس دلیل خراسان و سنبله و مریخ دلیل فارس و جوزا و عطارد دلیل شام و قوس و مشتری دلیل عراق عرب و زهره و حوت دلیل خوارزم و سنبله و عطارد دلیل ختا و دلو و زحل دلیل بابل و ثور و مریخ دلیل دشت قبچاق **ثمرۂ پنجم** در احوال منازل قمر بیست و هشت منزل است درین دوازده برج هر یکے از چند کوکب که آنها را منازل خوانند و نامها اینست . شرطین + بطین + ثریا + دبران + هقعه + هنعه . ذراع نثره . طرفه + جبهه + زبره + صرفه + عوا + سماک . غفر + زبانا . اکلیل . قلب + شوله . نعائم + بلده + ذابح + بلع + سعود + اخبیه + مقدم + موخر + رشا . پس هفت هفت ازین منازل در ربعی اند از ارباع فلک البروج اند و بفصلے از فصول سال منسوب است و بجهتے از جهات عالم چنانکه هفت اول که نسبت به برج ربیعی دارند شمالی اند و از ارباع عالم آن ربع که میان مشرق و شمال است بدین هفت منسوب است اما آن هفت دوم نسبت به برج صیفی دارند شمالی اند و صابیه و آن ربع در میان شمال و مغرب است بدین هفت منسوب است اما هفت سوم نسبت به برج خریفی دارند جنوبی اند و یابسه و آن ربع که میان مغرب است و جنوب بدین هفت منسوب است اما هفت چهارم نسبت به برج شتوی منسوب است جنوبی و صاعد اند و آن ربع که میان جنوب و مشرق است بدین هفت منسوب است و نود و چه ربعے را از فلک البروج بر هفت منزل قسمت کرده اند و هر منزل را دوازده درجه و پنجاه دقیقه و کسر نصیب افتاده است اما بعضے ازین منازل سعد اند و بعضے نحس و بعضے ممتزج و بعضے خوش بخت گرم و بعضے سرد و بعضے تر و بعضے خشک اما قول بعضے آنست که هر هفت که بدینها منسوب اند آن

بویها آنچه بترشی مائل بود و بلغمی است و از حسها بصر و ذوق دارد و از اعضا جانب چپ را است و معده
و شش و گرده و پستان و پوست نرم و از سنها سن طفولیت و از بیماریها آنچه از ماده بلغم تولد کند و از مردم
دلیل است بر خلفا و ولی عهدان و ملکزادگان و اگر منحوس بود دلیل کند بر پیکان و جاسوسان و مردم سفله و
عوام خلق و کودکان خرد و از صورتها دلیل است بر روی خوب و چشم و ابروی پیوسته و دندانها
گشاده و کجی در سر و روی دلیل است بر مادران و دایگان و کنیزان و از خویها دلیل است بر مردم
سلیم و آمیزنده و حریص در حق زنان و مردان و مردم سخن چین و دوستی و از تره و بیج و از نباتها دلیل است
بر قصب و پنبه و کتان و خیارین و آنچه نوشند و بکار دارند و از جانوران دلیل است بر مرغان آبی و
دراج و قمری و از معادن دلیل است بر انواع مهرها و زیبق و مروارید ریزه و نقره و از جایها آنچه بر اندام
بود و در کار دارند و از جایها دلیل است بر آبگیرها و سردابها و رودها و حوضها و جایگاهها و باغها و از دنیاها دلیل است
بر بت پرستی و اقلیم هفتم او راست و شهرهای او بلغار است و تفلیس و جابلقا و سقلاب و روس و
اقصای روم و بگذرد بر طرف مغرب تا دریای محیط **ثمرهٔ دوم** در صفات و منسوبات **عطارد**
کوکبی ممتزج است با هر کوکب که با او ممتزج گردد طبع او گیرد و اگر تنها بود مزاج بیج گیرد و از افلاک دوم تابد و
مزاج خاص او گفته‌اند سرد و خشک است و باد انگیز و برنگ لون است و بوی آن آمیخته باشد و شی است و از
طعمها حس ذوق داشته باشد و از اندامها دلیل است بر زبان و کام و لب و انگشتان و دماغ و از مردم دلیل
است بر اصحاب دیوان و دبیران و متصرفان و متکلمان و اهل حکمت و منجمان و مهندسان و فرزندان و اگر بد حال
بود دلیل کند بر شاعران و بندگان امرد و مردم بیهوده گوی و فال گیر و از خویها دلیل است بر بزرگی و عقل
و ذکاوت و حفظ و حرص در دوستی و ثنا و طلب ساختن مکر و حاضر جوابی و سخن فروشی و از سنها دلیل است بر سن پیش
از بلوغ و وقت تعلیم و از نباتها دلیل است بر آنچه ساق ندارد و بوی تیز نه و ماش و باقلا و کدو و کشنیز
و درختان با میوه و آنچه او را از جای بجای بگردانند و کلک و سنی و از حیوانات دلیل کند بر سگان

نگاری و استر و روباه و طوطی و چرغ و بوزینه و از طیور آنچه در شهرها قرار کنند و بیاموزند لعب و از معادن دلیل
است بر گوهرها و مهرها و زرنیخ و آهک و سیماب و در و مخنه و جامهای منقش و آلتهای کتابت و از لباسها
دلیل است بر فوطه و جامها با طره و قبای و عمامه و از بیماریها دلیل است بر ریختن موی و صرع و دیوانگی و لکنت
زبان و کثرت سوداء و بلغم … و وسواس و مالیخولیا و سرفه و قی و از جایها دلیل است
بر دیوان خانها و عبادت خانهای بالا و آتشکدها دلیل است بر دین حکما و اقلیم ششم او راست و شهرهای
او کوه یاجوج و ماجوج و جابرسا و زمین البخیرستان … و اطراف ترکستان و چرکس و بردع و
بعضی از بلاد شام و مصر تا بدریای مغرب **ثمرهٔ سوم** در صفات و منسوبات **زهره** زهره سعد اصغر
است و از فلک سوم تابد و بمزاج سرد و تر است و مونث و شبی و برنگ سفیدی روشن و از طعام چربی
و شیرینی که لذیذ بود و از خلطها رطوبت غریزی دارد و از حسها حس شم یعنی چیزهای خوش بوی و از اندامها
آلت شهوت و رحم و گرده و ابروی سیاه و سیاهی و سفیدی چشم و سیاهی موی و ساعد دست و کف
و از سنها سن بعد از بلوغ و از مردمان دلیل است بر خاتونان و زنان جوان و خوبصورتان و اهل طرب
و زینت و خادمان و چون بد حال بود دلیل بود بر خنثان و جامه شویان و مشاطگان و قوادگان و بدکاران
و از خوها دلیل است بر خوش خوئی و گشاده روئی و سخاوت و معاشرت و طرب و لهو و لعب و هزل و مزاح و طلب
سرود و شعر و زدن سازها و موسیقی و عشق بازی و دلیل است بر بسیاری نکاح و راندن شهوت و بکار
داشتن عطرها و رقاصی و دلیل کند بر مادران و دایگان و صورتهای فربه و آبادان تن و سطبر سرین و ران
و ساق و خرده دست و پای و باریک میان و دراز پشت و کوتاه پای و از نباتها بر آنچه خوشبو باشد و شیرین
و از میوها انگور و شفتالو و آلو و انجیر و از معادن دلیل است بر چرغ و زبرجد و مروارید و سنگ یشم و
فیروزه و لاجورد و آنچه بدو آرایش و زینت کنند و از لباسها دلیل است بر آنچه از ابریشم سازند و
آنچه سفید بود و از جایها دلیل است بر سرابها و تره زارها و سبزها و گلزارها و هر جا که تماشا را شایسته بود و از

بیماریها دلیل است بر آنچه از مادهٔ بلغم تولد کند و از راندن شهوت حادث شود و بیماری عشق و ضعف دل
و دماغ و درد معده و رنج گرده و مثانه و درد مقعد و بواسیر و احتباس بول و از حیوانات دلیل است
بر خرگوش و ماهی بزرگ و فاخته و هزار دستان و بلبل و کبوتر و آنچه خوش صورت و خوش آواز بود
و از دینها دلیل است بر دین اسلام و از اقلیم پنجم است و شهرهای معروف او خراسان است و زمین
تبت و ختن و کاشغر و فرغانه و شاش و خجند و سمرقند و بخارا و نسف و ترمذ و خوارزم و ارمنیه و روس
و عرب و بابل و حجاز و آذربایجان تا دیار مغرب **ثمرهٔ چهارم در صفات و منسوبات آفتاب**
آفتاب نیر اعظم است و از فلک چهارم تابد و بنظر مودت سعد است و بنجوم نحس و بمزاج گرم و
خشک است و مذکر و روزی و متوسط میان علویان و سفلیان و برنگ نارنجی است رخشان و بطعم تیز و
لطیف است و از حواس بینائی دارد و از اندامها دلیل است بر جانب راست و دل و سینه و معده
و دهان و چشم راست و از سنها سن وقوف و از مردم دلیل است بر پادشاهان و حاکمان و سروران
و پیشوایان و کریمان و چون بد حال بود دلیل کند بر معماران و بر رئیسان و استادان و پرستان
و رقیبان و از صورتها دلیل است بر مردم تناور و بزرگ سینه و قوی آواز و طرف بالا سطبر و از خوها دلیل
است بر خرد و فهم و ترفع و کبر و حرص و غلبه جستن و طلب ریاست و سرعت غضب و سرعت رضا و جمع
کردن مال و همت عالی و از بیماریها دلیل است بر آنچه از گرمی و خشکی حادث شود و بدل تعلق دارد
و درد چشم و دلیل است بر پدران و اتابکان و از نباتها دلیل است بر نیشکر و ترنگبین و عسل و انار
شیرین و انگور و خرما و از معادن دلیل است بر یاقوت و لعل و زمرد و الماس و فیروزه و از حیوانات
دلیل است بر اسپان قیمتی و گوسفند کوهی و آهو و شیر و پلنگ و باز و شاهین و سنقر و زنبور عسل و از
جایها دلیل است بر معبدها و قصرها و سراها و تختگاه پادشاه و از آلتها دلیل است بر کلاه و سربند
و تاج و کمر و طوق مرصع و جامهای پر زر و از دینها دلیل است بر دین نصاری و بعضی گفته‌اند

بآتش پرستی و آقلیم چهارم او رست و از شهرہاے او بلاد کشمیر و چین و کوہ بلور و بدخشان و غور و غرجستان و
بلخ و زمین خراسان و مازندران و کوہ دماوند و الموت و قزوین و قصر سیاہ کوہ کہ آنرا شهر ہمدان
خوانند و شهرہ زور و رقہ و بیت المقدس و قاہرہ تا بدریاے مغرب **ثمرۂ پنجم** در صفات و منسوبات
مریخ مریخ نحس اصغر است و از فلک پنجم تا بد و بمزاج گرم و خشک است با فراط و بطبع نحست و نیر و مذکر
و روزی است و بعضے گفتہ اند مؤنث و شبی است و برنگ سرخ و تیرہ و بوے ناخوش دار و صفرائی است
و از عناصر آتش افروختہ و از اعضا دلیل است بر زہرہ و رگہا رناجہندہ و ساقہا و گوشتہا و از مردم دلیل است
بر امرا و لشکریان و ملوک و ارباب سلاح و چون بدحال بود دلیل کند بر اہل شر و فتنہ و رندان و دزدان
و مفسدان و خونیان و از خوہا دلیل است بر دلیری و شجاعت و دروغ و خلاف و سنگساری و بدعہدی
و از صورتہا دلیل است بر مردم بلند بالا و بزرگ سر و اشقر و خند و گوش و سرخ موے و آبلہ زدہ رو
و زخم خوردہ و علامت بر روے و دندان و از سنہا آخر سن و فوق و اول کہولیت و از نباتہا دلیل است
بر درختان باخار و جز تقم و عود و سفندان و گندنا و سیر و پیاز و ترب و انواع زہرہا و از معادن دلیل
است بر مقناطیس و آہن و مس و از آلتہا انواع اسلحہ و زین و ستام و ہر آلت کہ از آہن کنند و از حیوانات
دلیل است بر گوسفند و خر گور و ببر و یوز و گرگ و شغال و کوربار و افعی و عقرب و خارپشت و از جاہہا
دلیل است بر آتشکدہا و لشکرگاہ و جاہاے سیاست و مطبخہا و مسلخ و ہر جا کہ حیوانات کشند و از بیماریہا
دلیل است بر اسقاط حمل و شکستن اعضا و تبہاے پیوستہ و جراحتہا و سوختن و ریشہا و کشش زرد
و آنچہ بداغ و شق محتاج بود و زحمت جگر و بر انداختن خون و ہر علت کہ از گرمی و خشکی پدید آید و از جامہا
آنچہ در حرب بپوشند و از دینہا آتش پرستی و بعضے گفتہ اند بت پرستی و اقلیم سوم او رست و شہرہاے
او از یک طرف کشمیر است و دہناور و قندہار و جبال او عمان و حال سمان و بعضے از غور و غزنین و زابل
و کرمان و شیراز و اطراف صفہان و خورستان و بغداد و کوفہ و بصرہ و بادیۂ عرب و بلاد مغرب تا

بسا حل **ثمرۂ ششم** در صفات و منسوبات **مشتری** مشتری سعد اکبر است و از فلک ششم تابد و مزاج گرم و تر است به طبع هوا اند کر است و روزی وی و رنگ سفیدی است که بسبزی یا زردی زند و طعم شیرین و خوشبوی و از مردم دلیل است بر پادشاهان عاقل و عادل و مردم شریعت و ائمه و قضات و وزرا و زهاد و بازرگانان و توانگران و از مردم با دیانت و امانت و رقیبان و خزینه داران و چون بدحال بود دلیل کند بر زاهدان زرق فروش و مردم منافق و خویشتن ستا و کسانیکه بجهت اندک چیز نفاق بسیار کنند و خود را نیک نمایند. و از خویها دلیل کند بر تلطف و حلم و زهد و پارسائی و امانت و امر معروف و نهی منکر و راستی و اصلاح کارها و از جایها دلیل است بر آنچه از روی نفرت نباشد. و از اسمها و بادها که رنگ بگرداند و از نباتها دلیل است بر گندم و برنج و جو و نخود و کنجد و ترطیم و سیب و انار شیرین و از معادن دلیل است بر زر و سیم و الماس و برنج و حجرهای شریف و از حیوانات دلیل است بر آنچه بخورند. و حلال بود و طاؤس و لقلق و مرغهای و از جایها دلیل است بر عبادتخانها و مساجد و صوامع و منبرهای عالمان و اعضان و مقامهای عالی و خزینه و از صورتها دلیل است بر صورت شیرین و چشمهای فراخ و سیماهای خوش رنگ و از اندامها دلیل است بر خون طبعی و نطفه و مغز و جگر و حلقوم و رحم و رگهای جهنده و از حواس گویائی دارد و از حسها حس لمس و از زبانها آنچه عبری و ... عالمان دارند و خط و جایهای پاکیزه و از دینها دلیل بود از روی علم و عدل و پاکی و پیغمبر گفته اند بدین ترسائی و از اقلیم دوم او راست و شهرهای او کرمان است و سیستان و طرف خراسان و حد و دریای فارس و بحرین و لحسا و یمن و مکه و مدینه و اطراف مغرب **ثمرۂ هفتم** در صفات و منسوبات **زحل** زحل نحس اکبر است و از فلک هفتم تابد و مزاج سرد و خشک است بافراط بمزاج مؤنث و مذکر است و روزی وی گویند خصی است و طعم ترش و رنگ او سیاه و بوی او ناخوش و از مردم دلیل است بر ملکان قدیم و ارباب خانهای قدیم و مردم قلعه دار و رئیس و دهاقین و مشایخ و اگر بدحال بود دلیل کند بر زاهدان بی علم و مشایخ بدکار و بندگان و مزدوران و گل کاران و خسیسان و مردم سوائی و حبشی و از اعضا

دلیل است بر سپرز و استخوان و روده و پوست و پشم و ناخن و طبقهٔ پشت و از بیماریها دلیل است بر آنچه دراز کشد
بود چون استسقا و نقرس و سستی در اعضا و سیاه گشتن و گرانی در اندام و بلغمهای خام و علتهای باطن
و آنچه در پیری حادث شود و سبب آن سردی و خشکی باشد و از حسها دلیل است بر حس سمع و گران شدن
و از خویها دلیل است بر جهل و ترس و بخل و فکر و وسواس و صبر و تیره کاری و کاهلی و از صورتها که زشت بود
و بزرگ سر باشد و خرد چشم و پیوسته ابرو و فراخ دهان و سطبر لب و سخت آواز و از سنها دلیل است بر سن
پیری و دلیل است بر پدران و جدان و نیاکان و دایه و از حیوانات دلیل است بر آنچه بار کش باشد
و نخجیر و اشتر مرغ و عقاب و کلاغ و بوم و جغد و مگس و ملخ و هر آنچه بزیر زمین خانه دارد چون موش و مار
و مانند آن و از جامها دلیل است بر آنچه از پشم و موی سازند و پوستینها و خرقه‌ها و از دنیاتها دلیل است
بر عقاقیر و بیخها و داروهای که قابض باشد و هر چه کهن و گنده باشد و از معادن دلیل است بر سرب و
روی و آهن کاربرده و سنگهای بی قیمت و از جایها دلیل است بر کوههای خشک و بلند و
غارها و مقامهای خراب و بناهای قدیم و شارستانها و شورستانها و قلاع و از دینها دلیل است
بر دین یهودی و اقلیم اوّل او راست و شهرهای او از سرندیب و اقصی سند و جزائر دریای جنوب و حبشه و زنگبار
تا بدریای مغرب امّا در پنج اقلیم خلاف کرده اند چنانکه صاحب مجمل آورده است که اقلیم دوم شمس راست
و اقلیم سوم عطارد را و اقلیم چهارم مشتری را و اقلیم ششم قمر را و هفتم مریخ را و در اوّل و پنجم خلافت نیست و قول
اوّل را اصح گرفته اند **ثمرهٔ هشتم** در دلائل سعادت و شقاوت کواکب از روی دلیل قمر بر سبیل
کارهای عالم کون و فساد است و دلیل موجودات و اهل دنیا و تغیر حالات هر یکی از [illegible] است
نفس انسان و سهم السعادة بدو منسوب است و دلیل سعادتهای خارجی است چون مال و جاه و شمس
دلیل امور آخرت است و اهل شقاوت و رسیدن موجودات بکمال و تمام شدن [illegible] در عالم نفس
انسان و سهم الغیب بدو منسوب است و دلیل سعادتهای داخلی است چون رأی و تدبیر و از این

که موضوعات شرائع برا دو اثر شمس و قمر نهاده اند اما **زحل** دلیل نحوست کارهاے دنیاوی چون رائے و تدبیر
از روے شقاوت و نومیدی و فقر و تنگی و بیماری و اندوه و سختی دران کارها و **مریخ** دلیل نحوست کارهاے
دینی است از فسق و فجور و قتل و دزدی و هر فساد که سبب شقاوت آخرت باشد اما **زهره** دلیل امور
دنیاوی است و دلیل سعادتهاے این عالم از ناز و نعمت و خوردن و آشامیدن و پوشیدن و زینت و نکاح
و توالد و تناسل و **مشتری** دلیل امور دینی است و انتباه آخرت و طلب کارهاے آخرت و پسندیده
و حسن اخلاق و ادب و پاکی و راستی و صحت دین و صدق و ورع و تقوی و جستن آنچه سعادتهاے
آخرت است اما اگر دو نحس مستولی باشند بر مولودے و بدحال بوند دلیل بود بر ظهور فسادها و شقاوتها
در دنیا و آخرت و اگر نیک حال باشند صفتهاے هر دو نحس بقوت باشند اما بفعل نیاید و اگر این نحسان
در حظوظ سعدان بوند یا سعدان بدیشان نگرند این صفتها موجود نشود از مولود دیگر نگرانند یا از قوت بفعل
نیاید یا در صورتے بفعل آید که مستحسن نماید و باتفاق بود اما اگر هر دو سعد مستولی شوند بر مولودے
و بدحال بوند دلیل کنند بر موجود شدن اندکے از سعادتهاے دنیاوی و آخرت و قناعت کنند بدان
و اگر نیک باشند دلیل کنند بر تمام شدن دنیاوی و اخروی باشد و اگر سعدان در خانهاے نحسان بوند
یا نحسان بدان ناظر باشند دلیل ضعف این سعادتها بود و بے ثباتی دران و امتزاج سعادت با شقاوت
در امور دنیاوی و آخرتی اما **عطارد** مزاج سعود و نحوس قبول کند و یاری دهد سعادت و شقاوت از
دنیائی و آخرتی هر یک را و آن متعلق است بهر دو طرف پس حکم او بر مستولی بر موضع وے کنند تا
بدان کوکب که بدان ناظر باشد یا او در خانهٔ آن کوکب بود **ثمرهٔ ششم** در صفات و منسوبات **راس و**
ذنب گفته اند راس گرم و تر است و بمزاج مشتری سعد است و زیادت کننده است و اورا عقدهٔ
شمالی و جوزهر خوانند و ذنب سرد و خشک است بمزاج زحل و نحس است و کم کننده و اورا عقدهٔ جنوبی
خوانند دلیل است بر دیو و عفاریت چون قمر در عقدهٔ راس آید عرض او بطرف شمال افتد و از منطقة البروج

و چون در عقدهٔ ذنب آید عرض او بطرف جنوب بود و این راس و ذنب دو موضع است که تقاطع کرده اند فلک ممثل و فلک حامل را که بقمر منسوب اند و عقدهٔ ذنب پیوسته در مقابلهٔ راس باشد و بعد میان هر دو شش برج بود درست ـ

شعبهٔ چهارم در اقسام بروج بر کواکب هشت ثمره

ثمرهٔ اول در قسمت خانها این دوازده برج را بر هفت کوکب قسمت کرده اند بچندین نوع و از آن جمله یک نوع قسمت خانه است چنانکه آفتاب و ماه را هر یک را خانه ایست و پنج دیگر را هر یک دو خانه و بنا راین قاعده بر آنست که شمس پادشاه کواکب است و اسد پادشاه بروج و ثابت است و مزاج آفتاب اشرف عناصر است پس خانهٔ آفتاب او را شایسته تر بود و ماه را برج سرطان لائق تر بود از بروج دیگر اما گفته اند از اول اسد تا آخر جدی بر توالی حیز آفتاب است و از اول دلو تا آخر سرطان حیز ماه و این هر دو حیز را ولایت نیّر خوانند و هر یک از این خمسهٔ متحیره را در حیز آفتاب یک خانه نصیب افتاده است و در حیز ماه یک خانه چنانکه زحل را جدی در حیز آفتاب است و دلو در حیز ماه و مشتری را قوس از حیز آفتاب است و حوت از حیز ماه و مریخ را عقرب از حیز آفتاب است و حمل از حیز ماه و زهره را میزان از حیز آفتاب است و ثور از حیز ماه و عطارد را سنبله از حیز آفتاب است و جوزا از حیز ماه از حیز آفتاب است بر توالی و افلاک و بر خلاف توالی و از حیز ماه بر خلاف توالی و نیز گفته اند سبب سعادت و نحوست کواکب این اقسام است و شکل افتادن خانهای ایشان با این دو نیّر چنانکه دو خانهٔ زحل چون در مقابلهٔ دو خانهٔ نیّرین اند و نظر مقابله تمام نحس است کیفیت آن گفته شود پس زحل را نحس اکبر گفته اند چون هر دو خانهای مشتری در تثلیث خانهای نیّرین اند و نظر تثلیث تمام سعد است پس مشتری را سعد اکبر خوانند و چون هر دو خانهٔ مریخ در تربیع خانهٔ نیّرین اند و نظر تربیع نیم دشمنی است پس مریخ را نحس اصغر گفته اند و چون هر دو خانهٔ زهره در تسدیس هر دو خانهٔ نیّرین اند و نظر تسدیس نیم دوستی است پس او را سعد اصغر گفته اند و چون هر یکی چون خانهای

عطارد ساقط افتاده است و او سعادت و نحوست دارد ممتزج خوانند. اما گفته‌اند هر کوکب که در حیّز آفتاب
بود در قوت و تربیت او باشد یا در آن نصف بود و چون در حیّز ماه بود در قوت و تربیت ماه بود یا در آن
نصف بود اما بقول دیگر سعادت و نحوست کوکب بسبب قرب و بعد افلاک است از فلک آفتاب و
ماه و آن چنان است که یقین است که اعتدال مزاج علت سعادت است و افراط سبب نحوست پس
چون فلک مریخ نزدیکتر است بآفتاب از زحل و مشتری در مزاج او گرمی و خشکی بافراط است و
ساقط است از آفتاب پس او را نحس گفته‌اند خرد اما فلک زحل دورترین افلاک است از آفتاب مزاج
او سرد و خشک گفته‌اند بافراط خاصه در سردی نه در تربیع آفتاب است او را نحس اکبر گفته‌اند اما فلک
مشتری چون در تسدیس آفتاب است و مزاج او گرم و تر گفته آمد پس او را سعد گفته‌اند بزرگ چون این
سه کوکب علوی اند سعادت و نحوست ایشان بسبب آفتاب بود و زهره سعد اصغر است بدلیل
مشتری و مزاج زهره موافق قمر بود و در حد وسط از قمر و تسدیس او پس او را سعد اصغر گفته‌اند اما عطارد
چون از قمر ساقط است بفلک او را نیز اسجی منسوب کرده‌اند اما بسبب سرعت و تغیر گفته‌اند مزاج بارد دارد
و ممتزج باشد چون دو کوکب سفلی اند حالات ایشان بقمر تعلق دارد و علویان را بآفتاب اما از روی حقیقت
در کواکب هیچ مزاجی نتواند بود جهت آنکه بسیط اند لیکن حالات ایشان در علامت وجود مزاجها بود در مرکبات
اما صداقت و عداوت هست میان این کواکب و علت آن افتادن شکل خانهاست چنانکه در سعادت
و نحوست گفتیم اما تبیین پس هر کوکب که خانهٔ او دوازدهم خانهٔ دیگری افتاده است آن هر دو کوکب دشمن
یکدیگر و حکم تربیع و مقابله همچنانست و هر کوکب که خانهٔ او در تثلیث یا تسدیس خانهٔ دیگر باشد دوست همدیگر باشد
مثلاً سنبله دوازدهم میزانست و ثور دوازدهم جوزا پس میان زهره و عطارد دشمنی باشد و چون سنبله با عقرب
و حمل با جوزا در تسدیس افتاده اند میان عطارد و مریخ دوستی باشد و همچنین میان زهره و مریخ دشمنی بود و میان
زحل و عطارد دوستی بود و میان نیرین و زحل دشمنی و با مشتری دوستی بود و با مریخ دشمنی بود و با زهره

دوستی بود و با عطارد نه دوستی و نه دشمنی میان مشتری و عطارد دشمنی میان مشتری و زحل دشمنی و میان مریخ و زحل دوستی آفتاب را با عطارد دشمنی و ماهتاب را دوستی **ثمرهٔ دوم** در قسمت خانهاے و شرف هر کوکبے را بر درجه شرف است بدرجهٔ معین چون دران خانه نقل کند قوت شرف او ابتدا کند و چون بدان درجه رسد غایت قوت باشد چون ازان درجه بگذرد آغاز نقصان قوت پدید آید و بتدریج کمتر میشود تا بیرون رود پس آن قسمت چنان است که برج سرطان شرف مشتری است بپانزده درجه و حمل شرف آفتاب است بنوزده درجه و جدی شرف مریخ است در بیست و هشت درجه و میزان شرف زحل است در بیست و یک درجه و ثور شرف قمر است در سه درجه و حوت شرف زهره است در بیست و هفت درجه و سنبله شرف عطارد است در پانزده درجه و قوس شرف راس است در سه درجه و جوزا شرف ذنب است در سه درجه اما این قسمت بدین سبب چنین افتاده است که سرطان طالع عالم است و مشتری دلیل حیات است و شرف او درین خانه لائق تر بود و آفتاب پادشاه فلک است در عاشر سرطان که برج حمل است شرف او موافق تر بود و زهره کوکب لذات است شرف او در نهم سرطان بهتر بود و سنبله خانهٔ سوم و خانهٔ سوم تعلق بعلم دارد و عطارد کوکب علم شرف او انجا افضل بود و ثور یازدهم خانهٔ دوستی و تحصیل مال شرف ماه در انجا اولی بود و مریخ چون دلیل فتح است و هفتم سرطان جدی است بشرف او درخور تر بود و زحل چون دلیل کشت و زرع و عمارت است و چهارم سرطان که میزان است شرف او را شایسته تر بود اما از روے دیگر آنست که چون طالع و اوتاد او بروج منقلب اند و آفتاب و هر سه کوکب علوی بشرف در اوتاد اربعه اولی تر بود اما چون قمر خلیفهٔ آفتاب است و از مائل الوتد هیچ کدام قوی تر از یازدهم نیست و آن ثور است پس شرف قمر در وے موافق است و چون زهره سعد است و دلیل پاک و حوت خانهٔ سعد و موافق فرح نهم سرطان است از حوت بایسته تر باشد و چون عطارد دلیل عقل و علم است و سنبله برج خاکی و خانهٔ او شرف عطارد در وے سزاوار تر باشد پس شرف قمر در تسدیس هر دو سعد است و در تثلیث عطارد و مریخ و عطارد و در تسدیس مشتری و

ثالیث مریخ و مقابلهٔ زهره است و زهره در تثلیث مشتری و تسدیس مریخ پس از این اوضاع آن معلوم شد که بیشتر
این کواکب از خانهاء بهم دیگر ناظر اند خاصه خانهٔ سفلیات بعلویات اما چون راس از کواکب نیست خانهٔ شرف
او از ساقط و ثابت است و از جوزا است شرف ذنب بحقیقه و آن قوس است و اما هر کوکب را خانهٔ ایست
که آنرا خانهٔ وبال خوانند خانهٔ مریخ در جست و آن خانهٔ هفتم بود از خانهٔ آن کوکب مثلاً زحل را اسد و سرطان
هر دو وبال است از ان سبب که اسد هفتم دلو است و سرطان هفتم جدی است و وبال آفتاب دلو است و وبال
قمر جدی و وبال مریخ از حمل میزان است و از عقرب ثور و وبال زهره از میزان حمل است و از ثور عقرب و وبال مشتری از قوس جوزا است و از حوت سنبله و وبال عطارد
از سنبله حوت است و از جوزا قوس پس تا کوکب در وبال بود در بیخ بود و ضعیف حال باشد اما وضع
دیگر هبوط است و خانهٔ هبوط برج هفتم بود از خانهٔ شرف مثلاً هبوط مشتری در جدی است بپانزده درجه
و هبوط آفتاب در میزان بنوزده درجه و هبوط مریخ در سرطان است بهبیست و هشت درجه و هبوط زحل
در حمل به بیست و یک درجه و هبوط قمر در عقرب بسه درجه و هبوط عطارد در حوت بپانزده درجه و هبوط زهره
در سنبله به بیست و هفت درجه و هبوط راس در قوس و هبوط ذنب در سه درجهٔ جوزا و تا کوکب در هبوط
باشد در زندان و بند باشد و تنگ ضعیف بود **ثمرهٔ سوم** در قسمت ارباب مثلثات این قسمت چنانست
که هر سه برج را که بر یک طبع اند آن را مثلثه خوانند پس چهار مثلثه باشند بعدد عناصر و هر مثلثه را سه کوکب
داده اند و آن کوکب را ارباب این سه برج خوانند و اصل این قسم آن است که مثلثه مذکوره را ارباب
کواکب مذکر اند و مثلثهٔ مؤنث را ارباب کواکب مؤنث چنانکه مثلثهٔ آتشی که حمل و اسد و قوس اند در طالعهای
روزی رب اول آفتاب است و ثانی مشتری و در طالعهای شبی رب اول مشتری و ثانی آفتاب و
شریک هر دو بروز و شب زحل و مثلثهٔ بادی در طالع روزی بزحل داده اند و عطارد و در طالع شبی
اول عطارد و انگاه زحل و شریک هر دو بروز و بشب مشتری و مثلثهٔ آبی در طالع روزی بزهره داده اند
و مریخ و در طالع شبی اول مریخ و انگاه زهره و شریک هر دو بروز و بشب قمر و مثلثهٔ خاکی در طالع روزی

ببرج زهره داده‌اند و قمر در طالع شبی اول قمر را داشتند و ثانی زهره را و شریک هر دو بروز و شب مریخ اما تاثیر یکسان
در طالع روزی زهره را مقدم داشته‌اند ولیکن مقدم داشتن مریخ بقیاس نزدیک‌تر است پس دو مثلثه مذکر اند آتشی
و بادی و کواکب ایشان مذکر اند و دو مثلثه مؤنث اند خاکی و آبی و کوکب ایشان مؤنث **ثمرهٔ چهارم**
در قسمت حدود بر خمسهٔ متحیره اقسام حدود بر چند وجه است آنچه مستعمل اهل روزگار ماست قسمت بطلمیوس را
اعتبار کرده‌اند و آن را حدود اهل مصر خوانند و آن چنان است که هر برجی را بر خمسهٔ متحیره قسمت کرده‌اند باقسام
متفاوته و اقل آن دو درجه است و اکثر دوازده درجه و آخر بروج حد دو نحس افتاده است و این قسمت
و ترتیب یاد کرده‌اند بجدول نموده شد

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
ح	د	ی	ه	ل	س	ر	ح	د	ی	ه	ل
س	ر	ح	د	ی	ه	ل	س	ر	ح	د	ی
ه	ل	س	ر	ح	د	ی	ه	ل	س	ر	ح

ثمرهٔ پنجم در قسمت وجوه هفت کوکب این قسمت چنانست که هر برجی را سه قسم کرده‌اند هر قسم را ده درجه
و بکوکب داده‌اند بر توالی بروج چنانکه ده درجهٔ اول حمل نصیب مریخ است و ده درجهٔ میانه نصیب شمس و ده

درجهٔ آخر نصیب زهره و از ثور ده درجهٔ اول نصیب عطارد و ده میانه نصیب قمر و ده آخر نصیب زحل بر همین
قیاس و ترتیب تا آخر حوت با ز بمریخ رسد و این قسمت را وجوه خوانند و این نیز بجدول نموده آید در جدول
حدود نهم **ثمرهٔ ششم** در قسمت فرح کواکب این قسمت بطالع تعلق دارد چون صورت طالع معین شود
افراح معلوم گردد و آن چنان ست که چون عطارد کوکب عقل است و نطق فرح او در طالع باشد
و قمر نیر اصغر است و دلیل حرکت و مصالح این چنان فرح او در ثالث بود و زهره چون کوکب طرب ست
و عشق و سعد اصغر است فرح او در پنجم ست و مریخ چون نحس اصغر ست و دلیل شر و فتنه ساقط او لی تر فرح
او در ششم باشد پس نیر اصغر و سعد اصغر و نحس اصغر را فرح از طالع تحت الارض افتاد آفتاب چون نیر اعظم
است و چون خانهٔ نهم دلیل سعادتهاے آخرت است و سفر فرح او در نهم باشد و مشتری سعد اکبر ست
دلیل رجا و اصدقا فرح او در یازدهم بود و زحل چون نحس اکبر است و دلیل رنج و مشقت و سختی فرح او
در دوازدهم بود پس نیر اعظم و سعد اکبر و نحس اکبر را فرحهاے فوق الارض بود اما هر دو نیر در مقابلهٔ یکدیگر اند
و در تثلیث و تسدیس طالع و هر دو نحس در مقابلهٔ یکدیگر ساقط از طالع و فرح در مقابلهٔ فرح باشد **ثمرهٔ هفتم**
در استخراج عشریات بروج و کواکب این عمل هم بطالع نسبت دارد و آن چنان ست که هر برجے را بدوازده
قسم کرده اند و هر قسمے دو درجه و نیم پس قسم اول صاحب بیت را بود و قسم دوم که بهرهٔ صاحب برج دوم باید و
داده شود طریق عمل آنست که چون استخراج عشریهٔ طالع خواهند بنگرند تا طالع چند درجه ست آن درجات
را در دوازده ضرب کنند و از طالع سی کان بیفگنند آنجا که کمتر از سی بماند استخراج عشریهٔ طالع آنجا بود
و حکم همین بود و این عمل در استخراج ضمیر ها بکار دارند هر جا که استخراج عشریهٔ طالع وقت افتد ضمیر آنجا افتد
و این بجاے نظیر طالع است اما استخراج عشریهٔ کواکب را بنگرند تا کوکب در برجے که بود چند درجه قطع کرده
است آن درجات را در دوازده ضرب کنند و سی کان از برج کوکب طرح کنند آنجا که کمتر از سی
بماند استخراج عشریهٔ کوکب آنجا باشد مثال زهره در حمل بپانزده درجه و چهار دقیقه پس از ضرب پانزده در

دوازده صد و سی و دو درج حاصل آید و از ضرب چهار دقیقه در دوازده دو چهل و هشت دقیقه از برج
اسد باشد پس یکصد و هشت درجه بقسمت سی گانه تا سرطان آخر شد و دوازده درجه و چهل و هشت
دقیقه اما اگر همین یازده درجه و چهار دقیقه چهار برج و هفت دو نیم حمل و دو و نیم ثور دو و نیم جوزا دو و نیم سرطان
بر قاعدهٔ اول که شرح دادیم تا درجه متفرق شود و یک درجه و چهار دقیقه باقی ماند پس یک درجه را دوازده درجه
حساب کنند و از چهار دقیقه چهل دقیقه این نصیب اسد باشد و مناسب عمل اول اما حکم اثنا عشریه آنست که
اگر کوکبی در اثنا عشریه کوکبی افتد چنان بود که صاحب اثنی عشریه ناظر بود یا در خطی از خطوط او بود لن
اثنی عشریه کوکبی را در برجی چنان باشد که صاحب اثنا عشریه در آن برج بود و اثنی عشریه هر کوکب مزاج
صاحب خود دارد و بعضی کسان دلائل را بدو تفسیر رانند اگرچه اهل روزگار را در اکثر استعمال کنند و بکار ندارند
اما یاد کردیم تا کتاب بی فایده نماند اما اقسام دیگر هست چون نه بهره و هفت بهره و نیم بهره و دریجان و آدریجان و
جان بختیار و مانند این و این قسمها بیشتر بر قول اهل هند است و درین عهد متروک ماند را ذکر دیم تخفیف سود را
ثمرهٔ هشتم در نسبت ایام بکواکب شبانروزی یکدور فلک مستقیم است و اول روز بقول اهل شرع طلوع
صبح صادق است و بقول اصحاب احکام از طلوع نصف آفتاب و نزدیک مقومان از دائرهٔ نصف النهار
اما اول شب باتفاق از غروب قرص آفتاب است و طلوع سیاهی از افق مشرق پس این شبانروز را
به بیست و چهار قسم کرده اند و هر قسمی را ساعتی خوانند و ساعات بر دو نوع است ملوج و مستوی و مستوی
آن است که یک جزو از بیست و چهار جزو دایما پانزده درجه مطلعی باشد بدین سبب او را ساعات مستوی خوانند
اما عدد او در روز و شب مخالف باشد و او را ساعات معتدله نیز خوانند اما ساعات معوج آنست که یک جزو
باشد از دوازده جزو روز و شب پس اگر روز درازتر یا کوتاه‌تر باشد عدد او از دوازده بیش و کم نگردد اما نقش
او زیادت و کم شود از پانزده درجه مطلعی و بسبب زیادت و نقصان از زمان او را معوج خوانند و زمانی
نیز گویند اما از هفته هر روزی را بکوکبی نسبت کرده اند و هر شبی را بکوکبی و ساعات اول آن روز را

از ساعات مریخ بدان کوکب بود و انچنانکه روز یکشنبه منسوبست بآفتاب پس ساعات اول این روز او راست و ساعات دوم زهره را که تحت اوست و سوم عطارد را و چهارم قمر را و پنجم زحل را و ششم مشتری را و هفتم مریخ را و هشتم شمس را و نهم زهره را و دهم عطارد را و یازدهم قمر را و دوازدهم زحل را چون دوازده ساعات روز یکشنبه بزحل تمام شود ساعات اول از شب دوشنبه مشتری را بود و ساعات دوم مریخ را بهمین قیاس بگیرند تا ساعت دوازدهم از شب دوشنبه بعطارد رسد و ساعات اول روز دوشنبه قمر را بود و دوم زحل را برین قیاس شب سه شنبه زهره را بود و روز سه شنبه مریخ را و شب چهارشنبه زحل را و روز چهارشنبه عطارد را و شب پنجشنبه آفتاب را و روز پنجشنبه مشتری را و شب آدینه قمر را و روز آدینه زهره را و شب شنبه مریخ را و روز شنبه زحل را و شب یکشنبه عطارد را و ساعت دوازدهم از شب مریخ را بود و اول ساعات از روز یکشنبه آفتاب را هم برین ترتیب دور کنند اما اهل بابل و بزرگان که تتبع ایشان کرده اند چون استخوکندی و ابومعشر بلخی و دیگران بنای استخراج ضمیر ارباب ساعات نهاده اند و در قرانها و طالعها ابتدای ادوار از صاحب ساعات کنند و مختار بود در هر روزی کاری که بکوکب او منسوب بود و در ساعتی که بصاحب او تعلق دارد مثلا روز یکشنبه بآفتاب منسوبست دیدار پادشاه و آنچه بآفتاب تعلق دارد و حکم شب و هر ساعتی از روز و شب همین باشد تا تمام هفته

شعبهٔ پنجم در نظرهای کواکب بعضی ببعضی – چهار ثمره ثمرهٔ اول در کیفیت نظرهای

هفت کوکب را در دوازده برج با همدیگر نظرهاست و آن پنج نوع است بهشت قسم قسم اول قران است چون دو کوکب در یک برج بیک درجه و یک دقیقه برابر شوند آن را قران گویند و دوم تسدیس است و سوم تربیع است چهارم تثلیث است پنجم مقابله است و یک تثلیث و یک تربیع و یک تسدیس بود که از نهم بطالع و از یازدهم باز دهم و اتصال ایمن و ایسر تفوق است اما قران سعدین سعد است و قران نحسین نحس چنانکه گفته شد اما مقابله آن است که کوکبی در برج هفتم کوکب دیگر اندر بود و در درجات و دقیقه برابر شوند و سعد و سعد و منتها و چنین است یعنی شش برج که نیمه دور فلکست پس چون هر یکی را در جای خود بهم نگرند ... تقابل این نظر نحس و تمام ۱۰۰

دشمنی گفته اند اما نظر تثلیث از برج پنجم کوکبی بود و صد و بیست درجه است که ثلث دور فلک است و البته تثلیث از دو برج اتفاق افتد که بر یک طبع باشد چون از حمل باشد با اسد و قوس بسبب آن موافقت او را سعد خوانند و تمام دوستی گفته اند اما نظر تربیع از برج چهارم کوکبی افتد و صد و نود درجه بود که ربع دور فلک است و چون همه معاملات او را نیم دشمنی گفته اند اما نظر تسدیس از برج سوم کوکبی افتد و صد و شصت درجه افتد که سدس دور فلک است و او نیمه حد تثلیث باشد او را سعد نیم دوستی گفته اند **ثمرهٔ دوم** در انواع اتصالات و اوضاعی که کواکب را اتفاق افتد و کیفیت آن و اوضاع کواکب در صورت اتصالات بسیار نوع است الحال آنچه این مختصر است و بیشتر واقع شود و بکار دارند **دوازده نوع است** قبول — رد — دفع قوت — دفع طبیعت — انکار — نقل النور — انتکاث — بعید الاتصال — خالی السیر — وحشی السیر — تربیع طبیعی — دستوریه — اما نظر قبول آنست که کوکبی در حظوظ کوکبی دیگر بود و آن خانه او است یا شرف یا مثلثه یا حد یا وجه و با صاحب آن حظ اتصال کند پس آن صاحب حظ او را قبول کند چون در حظوظ خود دید او را و این نظر دلیل است بر روا شدن حاجات و وافق امید ها و تمامی صحبت دو کس چون قمر در میزان با زحل یا زهره نظر کند هر دو او را قبول کنند و اگر قمر در عقرب باشد مریخ او را انکار کند از سبب ضعف قمر در هبوط **دوم رد** و آثار دوآن است که کوکبی ضعیف شده باشد چنانکه در وبال یا هبوط خود بود یا راجع یا محترق پس نظر کوکبی را که بدو پیوندد از خود دور کند که قوت قبول ندارد و مثل شخصی که با خود در دمند بود یا بعلتی یا زحمتی و شخصی دیگر خواهد که با او تدبیری کند که او را از خود دور کند و حکم این صفت قبول باشد از نیامدن حاجات و نا یافتن از پیش بزرگان و فرو ماندن از کارها اما دفع قوت آنست که کوکبی در حظوظ خویش بود و کوکبی دیگر او را ببیند با سبب نظر او را قوت دهد اگر هر دو در حظ خود باشند هر یک قوت خود بدیگری دهد چنانکه قمر در سرطان و زهره در ثور و این غایت دفع قوت بود و دلیل باشد بر دوستی میان دو کس از هر دو طرف و تمام شدن کارها بی جد و جهد اما دفع طبیعت آنست که کوکبی در حظ کوکبی بود و دیگری در حظ آن کوکب و یکدیگر را ببینند پس هر یک طبیعت خود بدیگری دهد

در بعضی کسان آن را دفع قوت خوانند و این وضع قوی‌تر از دفع قوت بود و اثر او در سعادت و عطیت امیدها
و رسانیدن بامور کلی زیادت از همه اوضاع باشد اما انکار آنست که کوکبی کوکبی دیگر را به بیند از وبال
یا هبوط او پس آن کوکب این را انکار کند چون در وبال یکدیگر باشند انکار از هر دو جانب باشد
و اثر او ضد اثر طبیعت باشد اما نقل النور آنست که کوکبی سبک رو کوکبی گران رو را به بیند و چون از و
منصرف شده باشد و دیگری را به بیند پس نور کوکب اول به ثانی دهد اگرچه آن دو کوکب از یکدیگر
ساقط باشند و این بمثابت اتصال بود میان آن دو کوکب مثال آن بود که کوکبی در حمل بود و دیگری
در عقرب و کوکبی سبک رو تر از هر دو در سرطان باشد اول آن کوکب را بیند که در حمل باشد و هنوز از وی
منصرف نشده باشد بآن کوکب به پیوندد که در عقرب است پس نور کوکب اول را بدوم نقل کرده باشد
و این دلیل بود بر توسط کارها و رسالت میان کسان و مصالحت و امثال این اگر نظر نیک باشد و اگر نحس
بود دلیل تمامی و بد باطنی و نفاق اندرونی اما انتکاث آن است که کوکب سبک رو خواهد که گران رو را به بیند
هنوز مرکز بمرکز نرسیده بود که کوکب سبک رو راجع شود و اتصال نکند و تمام نشود یا راجع بود خواهد که بگران رو به پیوندد
مستقیم شود و اتصال تمام نکند و این دلیل شکستن عهد بود و پشیمانی از کارها و نومید شدن از جایگاهی که امید
بوده باشد اما بعید الاتصال آنست که کوکبی در اوائل و اواخر برج کوکبی را به بیند و در اتصال ضعیف باشد این
دلیل تعویق و تعطیل کارها باشد و کار را هر روز لغزد اندر تعویق و تقصیر کردن و دلیل مراجعت مسافران و خلاف افتادن
میان نیز باشد اما خالی السیر آنست که کوکبی در اول برج کوکبی رسد و تا برج کوکبی نه پیوندد در آن برج و این قوت
نیز کوکب ضعیف باشد و بدتر آن بود که آن کوکب نحس بوده باشد اما وحشی السیر آنست که کوکبی در برجی آید
و بیرون رود در برج کوکب نه پیوندد و این حال قمر را بسیار افتد و او نحس بود و بدتر آن بود که این حال قمر را در
قوس افتد که او از برجهای غریب در قوس از همه ضعیف‌تر است از جهت آنکه از هبوط بیرون می‌آید و روی
بوبال دارد و از برجهای غریب بهتر از جوزا نبود که از شرف بیرون می‌آید و روی بخانه می‌نهد اما مرتفع

عکس این باشد درین دو خانه و این حال دلیل بود بر فرو ماندگان کارها و نقصان مال و کسب و پیش آمدن
کارهای بتغییر و نفع و این همه بحسب خانهای طالع بود و نظرهای مودت و عداوت اما تربیع طبیعی آنست
که عطارد در جوزا بود و کوکبی را ببیند که در سنبله باشد و یا در سنبله بود و کوکبی را ببیند که در جوزا باشد و این تربیع بقوت
چون تثلیث باشد و این حال مشتری را نیز باشد در قوس و حوت اما دستوریه بر چهار نوع است یکی بعید است
که بطلمیوس او را مواجهه خوانده است و یکی نیک ضعیف اما بعید آنست که صاحب مجمل یاد کرده است پس دو
نوع دیگر است که نزدیک تر است یکی آن است که کوکبی در وتدی باشد و آن وتد خانه یا شرف او باشد
و کوکبی دیگر را ببیند که آن کوکب هم در وتدی بود و آن خانه یا شرف او بود دوم آنکه صاحب عاشر
در طالع و صاحب طالع در عاشر بود اما دستوریه بکمال قوت و دلیل سعادتهای بزرگ و حکم او بر سلطنت باشد
و حکومت و شهرت و توانگری و بلندی قدر و جاه و کمال سعادتهای خارجی و داخلی **ثمره سوم** در اتصالات
محل این اتصالات غیر اتصال نظر است و او را ناظر تر خوانند و اتصالات طبیعی گویند و بجای اتصالات
نظر یکی دارند و اگر چه با هم ناظر نباشند و این اتصالات سه نوع بود تسدیس و تربیع و مقابله و نسبت او از
دو نوع بود یکی نسبت موافقت مطالع دوم بسبب درازی و کوتاهی روز و آن چنان بود که بعد دو کوکب از دو نقطه
با اعتدال برابر افتد آن بجای نظر نشینند مثال آنکه کوکبی در بیست درجه حمل بود و دیگری در ده درجه حوت میان
هر دو تسدیس بود که این هر دو موافق اند در مطالع جهت آنکه بعد هر دو از نقطه حمل مساوی است اما بر توالی حمل به
خلاف توالی حوت پس اگر دو کوکب درین دو برج باشند بجای تسدیس نشینند و همچنین اجزاء ثور با دلو در مطالع
موافق اند ثور بر توالی دلو بر خلاف توالی و آن تربیع بود که بجای تثلیث نشینند و اجزاء جوزا با جدی موافق اند جوزا به
توالی و جدی خلاف توالی و این بجای مقابله نشینند همچنین اجزاء سرطان با قوس و اجزاء اسد با عقرب و اجزاء سنبله
با میزان و اگر ابتدای این قسمت از میزان کنند حکم همین باشد اما آن اجزا که موافق نمند در درازی روز بعد
ایشان از دو نقطه انقلاب برابر باشد چنانکه اجزای سرطان با جوزا سرطان بر توالی و جوزا بر خلاف توالی پس

اگر کوکبی در بیست درجهٔ سرطان بود و دیگری در ده درجهٔ جوزا میان هر دو تسدیس باشد بهمان طریق که
در دو بعد از نقطهٔ اعتدال گفته شد جهت آنکه درازی روز بیست درجهٔ سرطان همانست که ده درجهٔ جوزا همچنین
اسد را با ثور و سنبله را با حمل و نظیر آن را با حوت و عقرب را با دلو و قوس را با جدی و اگر از نقطهٔ جدی آن را
ابتدا کنند حکم همان آید اینست حقیقت اتصال **ثمرهٔ چهارم** در حدود اتصالات و اجرام کواکب از پیش و
از پس اتصالات را حدیست که تا بدان حد نرسد اتصالات آغاز نشود و حدی دیگر است که تا از آن
نگذرد باطل نشود و بنای آن بر اجرام کواکب است که هر کوکبی را مقداری جرمی معین کرده اند از پیش
و از پس و آن را نور نیز خوانند پس نور جرم آفتاب است پانزده درجه و نور جرم ماه دوازده درجه و نور
جرم زحل و مشتری هر یک را نه درجه و نور جرم مریخ هشت درجه و زهره و عطارد هر یک را هفت درجه عقده
راس و ذنب هر یک را دوازده درجه اما اتصالات را سه حال بود هرگاه که نور کوکبی بکوکبی رسد آغاز
اتصال بود و چون بعد میان هر دو نصف جرمین رسد آغاز قوت اتصال بود و چون مرکز بمرکز رسد
نهایت قوت اتصال بود و چون جرم از جرم منقطع شود تمامی اتصال بود اما اعتبار نصف جرمین بود در
جمیع اتصالات و بعضی گویند نصف جرمین کمتر معتبر باشد مثال آنست که جرم مشتری نه درجه است
و جرم قمر دوازده درجه با تجمیع کنند بیست و یک درجه باشد نصف هر دو ده درجه و نیم باشد پس هرگاه
که میان ماه و مشتری بیست و یک درجه بعد ماند نور هر دو بهم رسد و آن آغاز اتصال باشد و چون ده درجه
و نیم بعد ماند آغاز قوت بود و چون مرکز بمرکز رسد اتصال تمام غایت قوت بود و چون نصف جرمین رسد نهایت
قوت انصراف بود و چون بیست و یک درجه بعد شود قمر منصرف گشته باشد اما اگر نصف جرم کمتر را اعتبار کنند
چون چهار درجه و نیم بعد ماند آغاز قوت بود و قول اول محکم تر اینست حدود و خمسهٔ اتصالات

شعبهٔ ششم در مقادیر شهادتها و قوتها و ضعفهای کواکب هفت ثمره **ثمرهٔ اول** در شهادتها

اصحاب این صناعت گفته اند که خداوند حظ را زعیم گویند و شاهد گویند و قوت او را در حظ خود شهادت خوانند

وشهادت از پنج نوع است وهر یک را مقداری نهاده اند چنانکه گفته اند صاحب خانه را پنج شهادت است یعنی
پنج قوت از روی تقدیر و صاحب شرف را چهار است و صاحب مثلثه را سه و صاحب حد را دو شهادت
است و صاحب وجه را یکی شهادت و درین خلاف هست آنچه حکیم کوشیار گفته است آنست که صاحب
خانه را چهار قوت و صاحب شرف را سه و صاحب مثلثهٔ اول را دو و صاحب حد را یکی و مستعمل اهل روزگار
همین است اما اگر کوکب در خانهٔ خود بود شهادت او که پنج است مضاعف گردد یعنی ده شود و صاحب
شرف و دیگر شواهد را حکم همین است اما گفته اند که هر برج که صاحب وی در وی بود چنین بود زنده از و
هر چه لائق او بود طلب کند حاصل باشد و هر برج که صاحب وی در وی نبود چون مرده بود بیجان و اگر کوکبی غریب
در وی باشد هر چند نا مقبول بود قوت دهد و اگر از ارباب حظوظ او کوکبی بدو ناظر بود قوت قوی تر بود
ثمرهٔ دوم در قوتهای ذاتی کواکب قوتهای کواکب در حصر نیاید اما آنچه در حصر در آورده اند
شصت و شش نوع اند از ذاتی و عرضی و قوی و ضعیف و میانه و آنچه از آن مبلغ عظیم الاثبات سیزده
نوع است ذاتی و قوت ذات آنست که کوکبی در خانهٔ خود بود یا در شرف یا در مثلثه یا در حد یا در وجه
خود و مستقیم بود و علویان مشرقی باشند و سفلیان مغربی و کوکب در حیز خود بود و کوکب مذکر در برج مذکر و مونث
در برج مونث و زائد بود در مسیر و صاعد بود در فلک خود اما زائد آن است که بحت او در شبانروز بیشتر
از حرکت وسط بود و صاعد آن است که از نقطهٔ حضیض روی باوج دارد یا در نیمهٔ فلک تدویر و حیز
آن است که کوکب روزی بروز بالای زمین و کوکب شبی بشب بالای زمین باشد اما تصمیم را سیوم
از قوتها نهاده اند و تصمیم آنست که بعد کوکب کمتر از شانزده درجه و دقیقه بود وقتی که مرکز او بمرکز آفتاب رسید
در احتراق تا این مقدار بگذرد و چون آفتاب و این بهتر و تصمیم بود و تصمیم عطارد قوی تر بود که مناسبت
شمس باشد و این در بیت اتصالات بود و کوکب را اما گفته اند قوتهای ذاتی کواکب دلیل سعادتهای
باطنی باشد در مولود چون عقل و فهم و ادراک و فراست و سیاست و امثال آن **ثمرهٔ سوم** در قوتهای

عرضی قوتهای عرضی آنست که بسبب طالع پدید آید چنانکه اتفاق افتد و کوکب در وتدی بود از اوتاد طالع و از
همه قوی‌تر طالع است پس طالع عاشر پس سابع پس رابع و چون کوکب در وتد بود قوت او از وی تقدیر
دنیاوی بود و در مایل الوتد چهار دانگ و در زایل الوتد دو دانگ پس اگر در مایل الوتد بود چهار دانگ قوت
دارد و از همه قوی‌تر حادی عشر است و باز خامس و اگر زایل الوتد بود دو دانگ قوت دارد و از همه قوی‌تر
تاسع است باز ثالث و ساقط را مقدار ننهاده اند اما وجهی دیگر آن است که کوکب در حظوظ سعدان بود یا
سعدان بدو ناظر باشند بنظرهای مودت و بودن کوکب در فرح هم قوت عارضی بود و این قوتها دلیل
سعادتهای ظاهری بود چون مال و جاه و حرمت و عشرت و شهوت و مانند آن اما وقت باشد که کوکب
را هم قوت ذاتی بود و این قوتها دلیل سعادتهای ظاهر بود چون مال و جاه و حرمت و عشرت و هم قوت
عارضی چنانکه طالع حمل بود و مریخ در جدی که خانهٔ شرف اوست و عاشر است از طالع قیاس دیگرها همین
باشد و این دستوری است **ثمرهٔ چهارم** در ضعفهای کواکب چنانکه قوتهای کواکب در حصر نیاید ضعفها
نیز نیاید اما آنچه در حساب آورده اند پنجاه و پنج نوع گفته اند آنچه از آن مبلغ ظاهرتر است هجده نوع است
و آن چنان است که کوکب در وبال خود بود یا در هبوط یا راجع یا محترق یا تحت الشعاع و هر دو نیر در خسوف
یا کسوف باشند یا در عقدهٔ ذنب و بودن قمر در طریقهٔ محترقه و آن نوزده درجه میزان است تا سه درجه
عقرب یا قمر خالی السیر یا وحشی السیر بود یا کوکب در عقدهٔ ذنب بود و یا ناقص در سیر یا هابط در افلاک
خود یعنی از اوج یا از ذروهٔ فلک تدویر و سیر وی به حضیض دارد یا در طالع بخانهٔ بد افتاده یعنی خانهای ساقط
یا در وبال یا در هبوط کوکبی بود خاصه که آن کوکب بدو ناظر باشد خاصه بنظر عداوت یا در ربعی یا در برجی
افتد که بخلاف مزاج او باشد و یا در حظوظ نحسان بود یا نحسان بدو ناظر بود خاصه بنظر عداوت اما اگر کوکبی
در وتدی از اوتاد طالع افتاده بود و آن موضع وبال یا هبوط او باشد این ضعف او زیادت از قوت
عارضی او باشد **ثمرهٔ پنجم** در تشریق و تغریب کواکب هر کوکب که پیش از آفتاب برآید مشرقی

خوانند و چون بعد از آفتاب فرو شود او را مغربی خوانند و حد تشریق و تغریب کواکب علوی شصت
درجه است یعنی چون آفتاب از احتراق ایشان بگذرد و تا تسدیس ایشان نرسد ایشان مشرقی باشند
و چون شصت درجه بعد از آنکه آفتاب بر ایشان رسد در حد تغریب آیند و بیرون ازین حد نه مشرقی باشند
و نه مغربی اما حد تشریق و تغریب زهره چهل و پنج درجه است و حد تشریق و تغریب عطارد بیست و یک درجه و
بعضی نیز گفته اند و حد قمر دوازده درجه **ثمرهٔ بیست و ششم** در دانستن کوکب مستولی بر موضع طالع و دانستن کوکب مبتز و
مستولی آن کوکبی باشد بر موضعی از دوازده خانه که در حظ خود بود از آنچه نموده ایم یا ناظر بود بر جزو مطلوب و اگر
مریخ ارباب حظوظ در برج مطلوب بوند یا ناظر باشند زیادت تر بشهادت مقدم بود و در رتبه بالا و دیگران شریک
او و اگر چهار یا سه یا دو باشند آن را که سعادت زیادت بود مقدم دارند اما اگر هیچ کوکبی از ارباب حظوظ
دران خانه نبود یا ناظر نباشد آن جزو را مستولی نبود و اگر کوکبی غریب دران خانه افتاده بود او مستولی باشد
و او را دلیل آن برج خوانند و اگر چه دران خانه ضعیف و نامقبول باشد و اگر کوکب غریب هم نباشد
جزو وی هم از وی ساقط آن برج همچون بی صاحب روح بود چنانکه گفته شد اما اصحاب احکام را اعتماد بر
مستولی باشد بر همه اجزا بر هر دوازده خانه طالع فلک نه بر صاحب بیت خانه که صاحب بیت ساقط افتاده بود
اما مثال آنکه کوکبی غریب در برجی شاید که مستولی بود مثال آن است که اگر شخصی در خانهٔ شخصی دیگر بود حکم او را بود
بران خانه یا در وی تصرفی باشد و اگر ناظر باشد بدان ماند که شخصی خانهٔ شخصی را محافظت کند اما معتبر آن کوکب بود
که در صورت طالع او را آراسته باشد بقوتهای ذاتی و قوی تر همه آن بود که صاحب طالع در طالع بود یا صاحب
شرف طالع در طالع یا ارباب حظوظ دیگر یا صاحب حادی عشر یا صاحب شرف او در وی بود یا همچنین یا
صاحب عاشر در عاشر یا صاحب شرف وی و صاحب سابع در سابع یا صاحب شرف وی و صاحب
رابع در رابع یا صاحب شرف وی در تاسع یا خامس یا ثالث اما اگر کوکبی قوتهای ذاتی دارد و از طالع
ساقط بود اثر او هم باشد اما وقتی باشد که چند کوکب شایسته بود قوی تر را مقدم دارند و دیگران را شریک
یعنی قوت ذاتی داشته باشد

ادکنند پس مدار احکام کلی طالع معتبر باشد بعد ازان بر مستولی بعد ازان بر صاحب طالع اگر آنجا بود و بعد ازان
بر کوکب که ناظر باشد اما مستعلی آن کوکب بود که در وقت قران بدرجهٔ فلک تدویر یا باوج خود نزدیک تر
بود یا عرض او در شمال بیشتر از ان کوکب دیگر بود که بر وسط بگذرد یا کوکبی در عاشر طالع افتاده بود و او
مستعلی بود بر آنکه در حادی عشر یا ثانی عشر طالع افتاده باشد و مدار احکام در قران بر کوکب مستعلی باشد و کوکب
معتبر و مستولی بر جزو قران **ثمرهٔ هفتم** در امتزاج کواکب بطریق تشبیه و تمثیل آنچه اسرار احکام است امتزاج کواکب
است و آن چنان است که بعضے کواکب علت گرمی است و بعضے علت تری و همچنین سردی و خشکی و سعادت
و شقاوت و امثال این پس چون دو و سه یا بیشتر از دلائل جمع آیند در طالعی یا جای دیگر واجب کنند
که امتزاج دهند تا از ان همه مزاجے معلوم شود که از همه نسبت دارد و از ان همه نباشد و این را مثال آن است
که اگر پارهٔ شیر باندکے عطر و قدرے خون با آب بیامیزند رنگے و مزاجے ازان حاصل آید که بهر چهار منسوب
بود و بهر چهار نماند و لا بد بدان مزاج مائل تر بود که او غالب تر بوده باشد از هر چهار مثال این از کواکب آن است
که اگر مولود را زحل در طالع اتفاق بود و مشتری و مریخ و زهره زحل دلیل سیاهی است و ترشروئی و
بدروئی و سرد و خشک است و مشتری سفیدی است که بزردی زند و کشاده روئی است و نیک خلقی و گرم و تر است
و زهره دلیل سفیدی است روشن و لطیف طبع و معاشرت و خوبی صورت و سرد و تر است و مریخ دلیل سرخی
و غضب و خیانت و تندی و گرم و خشک است پس واجب کند بامتزاج این چهار دلیل که رنگ مولود سرخ
و سفید بود که بگندم گونی زند و حلم و صبر و غضب و تندی در اعتدال باشد و پاکیزه باشد و نیک اعتقاد بود در
دین و خوش طبع باشد و عشرت و خیانت کند در نهان و آن را مستور دارد و متعصب بود و شیرین صورت
و مزاج معتدل باشد مائل بخشکی و برجے که در وے بوند دلائل آن نیز اعتبار کنند که موافق مزاج هر کوکب باشد
دلائل آن ظاهر تر گرداند و ازین کواکب هر کدام که شهادت بیش دارد اثر او ظاهر تر بود و اگر دو یا سه قوی تر
اثر آن دو قوی است که بیکدیگر بیامیزند و هر کدام که ضعیف بود نا مقبول اثر او کمتر باشد و نهان تر اما اگر در برجے

یک کوکب بود مزاج کوکب با برج بیامیزند و اگر کواکب با او ناظر باشند بقدر قبول در و امتزاج دهند و اگر کوکب همچنین
در خانهٔ مال اتفاق افتد چون منسوبات هر یک را از نبات و از جواهر و حیوانات نموده‌ایم پس اطعمه و اشربه و مال
و بازی کردن او را از آنجا استدلال کنند و باقی بیوت دیگر را قیاس همین دانند و حقیقت آن است که هر کجا
که اعتدال نیست دلیل نحوست است و مرض مثال دیگر و تشبیه آن است که اگر زهره در ثور بود چون خاتونی
بود مطرب با حرمت در سرای خود و اگر قمر با او بود چون ملکزاده بود در مملکت خود که با او طرب میکند و اگر
آنجا عطارد نیز بود چون ندیمی بود و کیلی یا ملاهی و اگر مریخ آنجا بود چون رند عربده کننده بود و در خصومت
افتاده پس از اجتماع معلوم شود که زنی باشد در سرای مطربی ملکزاده آن ناحیت را و آن هر دو
با هم مائل بوند و دوستی جست آنکه هر دو درین موضع قبول دارند چون عطارد صاحب مثلثه هم و دوم است
از ثور هر دو را ابتهاج و ندیمی در فرح میدارد و دخل و خرج ایشان را می‌شناسد چون مریخ صاحب دوازدهم
و هفتم است دشمن و حسد ایشان است نهفته و شری انگیزد و از آن خود در زحمت می‌افتد و هر دو او را
قصد میکنند اما اگر آفتاب ساقط بود از ایشان از پادشه یا پدر خایف بوند و اگر مشتری با ایشان بود یا ناظر
نظر مودت از پادشه ایمن باشند و از ایشان خشنود بود و اگر مشتری از ایشان ساقط بود از قاضی
و محتسب در بیم باشند و اگر با ایشان بود یا ناظر نظر مودت از محتسب و قاضی ایمن باشند و اگر زحل ساقط
بود خایف شوند و مجلس کم طرب باشد اما اگر زحل با ایشان بود هم داستان بود با ایشان و اگر ناظر بود نظر
مودت رعایت حال ایشان کند و اگر نظر عداوت نگرد قصد پریشانی بزم ایشان کند مثال دیگر آن است
که اگر مریخ در عقرب بود و زهره با او چون قحبه بود در خانه پست امیری یا ترکی یا لشکری و اگر عطارد با
ایشان بود چون دوستی بود آن مرد را و دشمنی آن قحبه را و اگر قمر آنجا بود چون مسافری بود که در آن
میان محبوس مانده بود پس سبب وبال و ضعف زهره است که او چون قحبه است و سبب قوت و
قبول مریخ است که او چون امیر است و عطارد چون صاحب خانهٔ یازدهم عقرب است دوستدار مریخ است

وچون خانهٔ دوازدهم زهره است عطارد زهره را دشمن میدارد و چون قمر صاحب نهم عقرب است مانند مسافرت
درین خانه و چون در هبوط است محبوس است و درمانده و کواکب دیگر را هم بنسبت نقصان داده دارند درین مثال
و تشبیه نسبت شرح طریق امتزاج کواکب پس تامل و تفکر و حسب دارند از سر ذهن و اعتقاد تمام تا فائده حاصل
آید و بیشتر احکام سست رود و الاحکم بر فهم دانند۔

شعبهٔ هفتم در احوال دلائل با نواع مختلف - نوزده اثمار ثمرهٔ اوّل در کلیات اصول احکام نجوم
دانستن خیر و شر است پس هرجا که نحسان غلبه کنند یا ناظر بوند دلیل فرو ماندن کار بود و افتادن خلل در مصالح و دور
افتادن غرض و پیش آمدن دشواری در امور و هرجا که سعدان غلبه کنند یا ناظر شوند دلیل بود بر برآمدن کارها
و امیدها بآسان ترین وجوه فی الجمله سعدان دلیل سعادت اند و نحسان دلیل شقاوت ثمرهٔ دوم تثلیث
و تسدیس دلیل دوستی بود و تربیت و آسانی و برآمدن کارها و مقابله و تربیع دلیل دشمنی بود و دشواری در امور
و نظرهای قبول دلیل تمام شدن کارها بود و دل خوشی خاصه از اوتاد و نظرهای رد و نا مقبول دلیل فرو ماندن کارها
باشد خاصه از زوائل اوتاد یا ساقط ثمرهٔ سوم نظرهای عداوت کواکب سعد را ضرر نبود چنانکه نظرهای مودت
کواکب نحس را نفع نبود ثمرهٔ چهارم دلیلهای یک امر اگر با یکدیگر ناظر باشند بنظرهای مودت دلیل بر تمام
شدن آن امر و قوت بنای او بود بوجه احسن و اگر بنظر عداوت نگرند دلیل تمام شدن بعضی بود و از آن هم
سستی و دشواری ثمرهٔ پنجم اگر سعد ضعیف بود چنانکه راجع باشد یا محترق یا در جایگاه بد بود فرو ماند از رسیدن
سعادت و از اینجا گفته اند که سعد مقبول مثل شخص کریم و توانگر بود و سعد نا مقبول مثل شخص کریم و درویش باشد
و اگر نحس قوی بود چنانکه در خانه یا شرف یا خط و فا خود و مستقیم نحوست وی دور کند پس نحس مقبول بهتر از سعد
نامقبول باشد ثمرهٔ ششم اگر بر جایگاه امن و رجا کوکب سعد مستولی شود نیکی و سعادت رسد
از مردم نیکوکار و از کسانی که امید باشد بوجه آسان و اما اگر نحسی مستولی بود مکروه رسد از قوم بدکار و از
کسانی که توقع وفا باشد ثمرهٔ هفتم اگر بر جایگاه خوف و خطر سعد مستولی گردد آن مکروه رسد از جماعت نیکوکار

کرد طمع بدی نباشد از ایشان و اگر نحس مستولی گردد بدی و غم رسد از کسان ظالم که توقع بدی باشد
از ایشان ثمرهٔ هشتم اگر در طالع مولودی به موضعی که آنجا نحس افتاده باشد در دیگر طالع مولود هم
در این جزو سعدی افتاده بود این هر دو شخص دشمن یکدیگر باشند و آن شخص که نحس در طالع او بود بدان
شخص دیگر بدی و ضرر رساند و آنکه سعد در طالع او بود بدان دیگر خیر و نفع رساند اما اگر در هر دو سعد و یک
موضع افتاده بود میان ایشان مودت و محبت باشد و همدیگر نیکی رسانند اما اگر هر دو را نحس در طالع یک
موضع افتاده بود قاصد یکدیگر باشند و همدیگر ضرر رسانند چنانکه اگر سعد و نحس هر دو در خانهٔ مال افتاده بود نفع و ضرر
هر دو را سبب مال بود و معاش و اگر این برج اگر در طالع افتاده بود در هر دو از سبب مال بود و معاش و برج نیکو را بدین قیاس
ثمرهٔ نهم اگر در دو مولود آفتاب در یک برج افتد میان آن دو شخص [illegible] بود و حکم تمرین است و اگر در تثلیث یا تسدیس افتد
دوستی بود میان این دو کس و اما اگر در مقابله افتد دشمنی پیدا آید و حکم تربیع نیز باشد اما بودن سهم السعادة
در یک برج از دو مولود میان هر دو محبت تمام و دوستی بسیار باشد ثمرهٔ دهم اگر طالع زن هفتم طالع مرد افتد
یا طالع مخدوم هفتم طالع خدمتکار یا طالع معشوق یازدهم طالع عاشق میان این جماعت موافقت و محبت نهایت
رسد و باشند با همدیگر تا مدت مدید و برخورداری یابند از یکدیگر و اگر دلائل ضد این افتد حکم عکس شود و قیاس
باقی بر همین است اما اگر هر دو شخص را با همدیگر یگانگی شود و محبت اتفاق افتد سبب از انواع و طالع
هر دو از یک مثلثه باشد چنانکه طالع یکی حمل بود و دیگری اسد یا قوس یا اسد میان ایشان در اغلب عمر با الفت
بود و برخوردار از همدیگر باشند و یکدیگر از هم جدا نشوند چنانکه طالع حمل را از قوس فایده عظمی رسد که نهم است
باقی را قیاس همین است ثمرهٔ یازدهم آفتاب را نحوست و زیان از مقارنهٔ مریخ بود و از مقابلهٔ زحل و ماه را
نحوست و زیان از مقارنهٔ زحل بود و مقابلهٔ تربیع مریخ ثمرهٔ دوازدهم بدترین نحسها آن بود که هر دو
نحس پیش از آفتاب برآیند یعنی که هنوز در شعاع بوند یا پس از ماه برآیند وقتی که ماه نور بدیشان رسانیده بود ثمرهٔ
سیزدهم نحس مشرقی دلیل کند با آفتاب نحس مغربی دلیل کند بر علت و آفت آن بود که ناگاه حادثه شود که سبب فساد بود

یا به تن یا بمال یا بجاه و علت آن بود که چیزی پدید آید در بدن که سبب بیماری شود و عارضه که دیر زاید باشد
ثمرهٔ چهاردهم کواکب علوی بتثلیث قوی تر اند و کواکب سفلی بتسدیس قوی تر اند **ثمرهٔ پانزدهم**
پیوستن کواکب بکوکبی دلیل کند بر ابتدای کارها و رغبت کردن چیزها و در طلب آن بودن چنانکه اگر صاحب
طالع بصاحب عاشر پیوند دلیل کند بر مایل شدن بخدمت سلطان و اکابر و مهتران مولود را فرمودن
عمل اگر کوکبی دیگر بصاحب طالع پیوند و قیاس همچنین باشد یا صاحب طالع بدیگری اما از پیوستن
آن نخواهم که کوکب سبک رو بگران رو رسد و تدبیر با وی دهد و ازین جهت است که کوکب سبک رو را دافع تدبیر
نامند و کوکب گران رو را قابل تدبیر خوانند و اگر او نباشد صاحب طالع را قابل تدبیر گویند **ثمرهٔ شانزدهم**
اوتاد طالع دلیل کند بر قوت و ظهور چیزها و با تمام رسیدن آن خاصه طالع و عاشر و مایل الوتد دلیل کند بر
توسط چیزها یا بیشتر چیزها و با تمام رسیدن نصفی یا بیشتر آن خاصه حادی عشر و خامس و زایل الوتد دلیل
کند بر پوشیده ماندن امیدها و آنچه باطل گشته بود یا خواهد گشت زایل الوتد دلیل کند بر طمع چیزها و امیدواری
و ظهور اندک و ساقط دلیل کند بر پوشیده ماندن چیزها و امیدها و بظهور نیامدن هیچ از آن و باطل گشتن
ارادات **ثمرهٔ هفدهم** در دلالت از وجه خاص و عام دلالات چیزها بر دو قسم است عام است و خاص
عام آنست که برج اسد و آفتاب دلیل پادشاه اند و ثور و زهره دلیل ازواج و زنان و برج حمل و مریخ
دلیل لشکرها بر همین قیاس چنانکه در منسوبات بروج و کواکب یاد کردیم اما خاص آنست که طالع افتد
بیت عاشر و صاحب او دلیل پادشاه بود و هفتم او دلیل زنان و ازواج است پس اگر طالع دلو افتد هفتم
که دلیل ازواج و زنان است اسد باشد و آفتاب و این دلائل خاص بهمین طالع تعلق دارد یا طالع
جدی بود برج میزان و زهره دلیل پادشاه باشد پس طالع که دلائل خاص و عام او موافقت کند مولود
را بکمال رساند و این دلیل ظهور مدلول بود و تمامی و بقاء او و بغایت و نهایت مثال مولودی که
طالعش عقرب افتد اسد عاشر او بود پس آفتاب و اسد که دلیل پادشاه اند از روی عام و از روی خاص

خاص دلیل پادشاه اند پس دلیل عام و خاص موافق کرده باشند و اگر آفتاب درین خانه بود دلیل سلطنت
کند و سروری و طول مدت و لقا اما خانهٔ هفتم عقرب و ثور بوده است و زهره صاحب او اینجا نیز
دلیل خاص و عام موافقت کرده اند و اگر زهره اینجا بود دلیل سعادت و برخورداری از روی زنان و مانند
قیاس بروج و کواکب دیگر همین است **ثمرهٔ شجرهٔ سیم** در اثرهای کواکب آثارهای کواکب علوی عظیم
تر است و مدت او مدید تر خاصه در بروج علویان و بروج ثابت و اوتاد طالعها و اثر کواکب سفلی حقیر
تر است و مدت او قصیر تر خاصه در بروج سفلیان و بروج منقلب و زوائل الاوتاد طالعها اما گفته اند اثر
کواکب علوی بعد از احتراق پیدا آید چه افلاک ایشان دورتر است ازین عالم و اثرهای کواکب سفلی
زودتر ظاهر شود که افلاک ایشان بدین عالم نزدیک تر است اما آنچه در مدت روزگار خود تجربت
شده است آن که همه احوال کواکب پیش از احتراق اثر میکنند و آنچه عظیم تر است زودتر حادث شود
و دیرتر میدارد و آنچه حقیر تر است چون با احتراق نزدیک تر شود ظاهر میشود و زودتر منقطع میشود و هیچ
شک نیست که اثرهای زحل پیش از احتراق می افتد و حادث میشود و آنچه از احتراق توقع می باشد
و ابو الحامد غزنوی میگوید و در کفایت التعلیم آورده است که زحل از پیش اثر میکند در حوادث و از پس
بتر میکند و ما را تجربهٔ قول او متحقق شده است و اگر کسی این قول را قبول نکند تجربه کند تا ورا [illegible]
اثر مریخ پیش از همه [illegible] ظاهر میشود از آن جهت که او پیش میرود واقعات را اما چون اثر کواکب علوی با بقا
مدید است و اثر ایشان بعد از وقوع می بینند گفته اند اثر ایشان بعد از احتراق باشد و چون اثر سفلیان اندک
مدت است گفته اند اثر ایشان قبل از احتراق بود و حقیقت آن است که گفته شد همه احوال کواکب که اثر
ایشان نوع قوی است پیش از احتراق می بینیم به تابعه قوت و در آن احتراق نمی بینیم اما اثر آن [illegible]
و بعد از آن نیز به تابعه قوت آن احتراق [illegible] علویین در مثلثه [illegible] و در قران [illegible]
قرانات دیگر از سعدین و نحسین و هیچ دیگر چندین [illegible]

که اثرهاے ایشان از پیش دیده شده است و بعد از آن نیز نسبت حقیقت آن که از استادان بسیار رسیده آنست
و در اندک عمر تجربه افتاده **ثمرهٔ نوزدهم** در احوال علامات شهب که زیر فلک قمر حادث شود آنست و آنها
که در هوا پیدا آید بهفت نوع باشد و آن را ثوانی نجوم خوانند و همه را ذوات الاذناب خوانند و هر یکی را علیحده
نامے هست مناسب صورت او چنانکه اول را تیرک خوانند و دوم را شهاب و سوم را عمود و چهارم را
براق و پنجم را خابیه و ششم را ذوذوابه و هفتم را ذوذنب و این همه نحس باشند و در هر شهرے و ناحیتے
و اقلیمے که یکے ازینها ظاهر شود سبب فتنه و حرب و قتل و موت سلاطین و اکابر بود و در انجا قحط شود
و بیماریها حادث شود و وبا پدید آید و علت این آن بود که چون مریخ بسببے از اسباب بران ناحیت یا
شهر مستولی شود آن زمین را خشک گرداند و آبها دران زمین کم شود بخارهاے دخانی بسیار خیزد و غلیظ
باشد و چون بفلک اثیر رسد بفروزد و از وے صورتے ظاهر شود از آنچه گفته شد و در کشت و زرع نقصان
افتد که لابد قحط پدید آید و چون غذا متفاوت شود بیماریها حادث شود و چون هوا بد شده باشد وبا افتد
و اما از استیلاے مریخ قوت غضبی بر خلائق غالب شود و مردم مائل شوند بافعال بد چون خیانت
و بد اعتقادی و دزدی و شر انگیختن و بسبب تغیر مزاج جبابره قائم شود و لشکرهاے بیگانه قصد آن اقلیم
و ناحیت کنند و بادهاے مضطرب بسیار جهد و ولایتها و عمارات خرابی نهد و ملوک و سلاطین آن ولایتها
باطل شوند و مردم درویش گردند و ازین هفت صورت ذوذوابه چون سطر دل بود از دو چون گیسوها
آتش پدید آمده و اما ذوذنب آتشے بود گرد با دم باشد و گفته اند که از هر طرف که دم او باشد فتنه از آن
جهت خیزد و بعضے گفته اند که آن جهت خراب شود که دم او بود و گفته اند ذوذوابه هر آنکه در صبح طالع
شود در جهت شرق بود و ذوذنب در مغرب باشد آنگاه پدید آید و خلاف اینها هم دیده اند و هر دو
اسر باشد پس زین هر دو هر کدام که ظاهر شود اگر درنگ او بیشتر باشد فتنه بسیار بود و سخت تر و بزرگی
و خردی او باین حکم دارد و اما اثر آن بسبب دیگر اندک تر باشد بدان سبب که بقاے او کمتر بود و گفته اند خلیفگان

و تابان کواکب اند این آتشها در عالم اجسام و طبیعت ایشان مثل کواکب بود و ذوذوا به و ذو ذنب بر طبع زحل و مریخ اند و عطارد شریک ایشان و اثر ایشان مثل اثر این کواکب بود زیر فلک قمر و فسادها عالم باقی شرح این گفته شود از انجا مشاهده افتاده است در شعبهٔ آثار علوی۔

شجرهٔ دوم

در احکام قرانات و تسدیسات و تربیعات و تثلیثات و مقابلات و احتراقات و مجاسدات با راس و ذنب و سائر احوال قمری کواکب دوازده شعبات **شعبهٔ اوّل** در احوال قرانات چهار اثمار **شعبهٔ دوم** در احکام قرانات کواکب با زحل چهار اثمار **شعبهٔ سوم** در احکام قرانات با مشتری چهار اثمار **شعبهٔ چهارم** در احکام قرانات کواکب با مریخ چهار اثمار **شعبهٔ پنجم** در احکام قرانات عطارد با زهره۔ چهار اثمار **شعبهٔ ششم** در احکام قرانات سعدین و نحسین۔ دو اثمار **شعبهٔ هفتم** در احکام تثلیثات و تسدیسات۔ چهار اثمار **شعبهٔ هشتم** در تربیعات و مقابلات سه اثمار **شعبهٔ نهم** در احتراقات پنج اثمار **شعبهٔ دهم** در احکام مجاسدات شش اثمار **شعبهٔ یازدهم** در قرانات قمر با کواکب هفت اثمار **شعبهٔ دوازدهم** در مراجعات قمر شش اثمار

شعبهٔ اوّل در احوال قرانات۔ چهار اثمار **ثمرهٔ اول** در ذکر ادوار باید دانست که بر احوال کلیات عالم دو دلیل است یکے ادوار دوم قران مشتری و زحل اما ادوار چهار قسم است اعظم و اکبر و اوسط و اصغر **دور اعظم** آنست که هزار سال شمسی یکدرجه حرکت کند و یک برج انتها و این برج را انتهاے الوف خوانند و الوف را بنام برج نسبت دهند چنانکه گویند الوف حملی یا ثوری و صاحب برج را مدبر الوف خوانند و صاحب درجهٔ تسییر را قاسم الوف خوانند اما **دور اکبر** آنست که صد سال شمسی یک درجه حرکت کند و یک برج انتها و آن درجه را درجهٔ قسمت کبری خوانند و این برج را انتهاے مابین و مابین را بنام برج نسبت کنند چنانکه در الوف گفتم **دور اوسط** آنست که هر ده سالی شمسی یک درجه

تسییر کند و یک برج انتهاء این دور است اما **دور اصغر** آنست که در یک سال شمسی یک درجه تسییر کند
و یک برج انتها و این دور را در طالعها بکار دارند اما دورے دیگر است و آن چنانست که سیصد و شصت سال
شمسی را یک دور نهاده اند و چنانکه سال را چهار فصل است این دور را نیز چهار فصل است پس تبدل
شدن دورے بدورے دلیل باشد از گشتن دولت قومے بقومے و تبدل شدن فصل بفصل دلیل
باشد بر انتقال دولت از خویشی بخویشے در همان دولت قائم اما چون دور بدور بدل شود اگر کوکب سعد
مدبر آن دور باشند در مدت آن دور پادشاهان عادل و منصف پیدا شوند و خلائق آسوده حال گردد
اگر کوکب نحوس مدبر آن دور باشند در مدت آن دور پادشاهان جبار قاهر پدید آیند و مردم در شدت
افتند و حکم تبدل شدن فصل همین باشد اما کمتر از دور بود و اگر در وقت تبدل شدن دور قرانے اتفاق
افتد این دور کوکب علوی را اثر آن دور بکمال رسد در خیر و شر و حکما اوائل ادوار اعتبار کرده اند خاصهٔ اهل
هند و ما برین قدر ختم کردیم **ثمرهٔ دوم** در شرح قرانات بقول بیشتر اصحاب احکام اثر قرانات عظیم
تر است و موثرترین قرانات قران مشتری و زحل است و قران این دو کوکب از چهار نوع بود اعظم و اکبر و
اوسط و اصغر اما قران اعظم آنست که نخست قران کنند در اول حمل و بعد از آن صد و چهل و هفت قران دیگر کنند در مدت
دو هزار و نهصد و چهل سال شمسی در چهار مثلثه بسه دفعه هر دفعتے چهل و نه قران و گاه بود که بیشتر و کمتر بسبب
کسور یا بیس در هر مثلثه دوازده قران کرده باشند در بعضے سیزده و تفصیل اینست که چون در اول درجه حمل
قران کنند قران دوم در دو درجه و نیم قوس افتد جهت آنکه هر قران در دو درجه و نیم بیشتر افتد پس قران سوم در پنج درجه
اسد بود و قران چهارم در هفت درجه و نیم حمل رسد همچنین تا در یک مثلثهٔ آتشی دوازده قران تمام شود در مدت دویست و چهل و پنج
سال بتقریبے از قرانے تا قرانے مدت بیست سال باشد تقریباً پس سیزدهم در مثلثهٔ خاکی نقل کنند و آن از اول ثور باشد
پس این قران اول در مثلثهٔ خاکی بود **قران اوسط** خوانند و درین مثلثهٔ خاکی نیز دوازده قران کنند و باشد که بسبب کسور
سیزده قران کنند در مثلثهٔ بادی نقل کنند و قران اول نیز درین مثلثه قران اوسط خوانند و همچنین دوازده یا سیزده قران

کنند در مثلثهٔ بادی و مثلثهٔ آبی نقل کنند و قران اول را قران اوسط خوانند پس در هر چهار مثلثه قرانها کرده باشند مبلغ چهل و نه قران بود در مدت نهصد و هشتاد سال شمسی باز ابتدا از اول اسد پس آن قران را قران اکبر خوانند که اول قرنست در مثلثهٔ آتشی و یکبار چهار طبع را قطع کرده اند و آن کرت ثانی است ابتدا از مثلثهٔ آتشی کرده اند اول قران در دو درجه و نیم حمل افتد و سوم در پنج درجهٔ قوس و چهارم در هفت و نیم اسد بر همان قیاس دوازده یا سیزده قران کنند و باز باول سنبله نقل کنند و همچنین هر چهار مثلثه قران کنند تا باول قوس رسد قریب چهل و نه قران دیگر کرده باشند و از اول قوس ابتدا کنند که انتهای قران اکبر باشد و بهمان ترتیب قران میکنند تا در هر چهار مثلثه قرانها تمام کنند و باز باول حمل رسند در آن مدت که گفتیم پس قران اول حمل هم قران اعظم است و هم اکبر است و هم اصغر است و هم اوسط و چون آغاز از مثلثهٔ آتشی است اکبر است و چون نقل قران در اول مثلثه است اوسط است و چون یک قران است از دوازده قران اصغر است پس هر یک قران اعظم سه قران اکبر است و دوازده قران اوسط از مبلغ صد و چهل و هفت قران اصغر و این همه بحرکت اوسط است اما آنچه از قران واقع شود آن را التقویمی گویند و عدد و مدت ایشان بیش و کم ازین نباشد اما وقت باشد که سه چهار و پنج کوکب در یک برج بود آن را اجتماع گویند و ممکن است که هفت جمع آیند اما در یک درجه سخت نادر بود و اگر باشد در وقت قران اعظم بود و ما نشان کوکب در میزان ...

[illegible]

غیر مریخ و شش درجه‌ی غیر قمر و نکرات سه چهار و پنج دیدیم در برج شش گانه و شعرا آن وقت
یاد کرده اند آن را السبب آنکه حکم او بر طوفان باد نزدیک تحویل دوری افتد یا فصلی اثرش عظیم باشد
یا نتیجه را طالع آن برج افتد پادشاهی و حکم آورد و قیاس آنست که چنگیز خان دران وقت اجتماع زاییده
است بر طالع میزان و برانچه حجت و دلائل بسیار است که چنین است از روی تجربه و قیاس و از تاریخ
آن اجتماع **ثمرهٔ سوم** در تاثیر این چهار قران اثر قران اعظم آنست که طوفان حادث شود و احوال عالم متبدل
گردد و خرابیها متبدل شود با بادانی و آبادانیها خراب گردد و هیأت و خلقت و رسوم مردم بر نسق دیگر پدید
آید مناسب صورت طالع قران اعظم و مستولی و دلائل دیگر و بیرون آیند پادشاهان جبار و دعوی‌های
بزرگ کنند و کارهای قوی بهمت ایشان بگیرد و اثر این قران بماند تا قران اعظم دیگر و آن مدت دو هزار
و نهصد و چهل سال شمسی بود بتقریب اما اثر **قران اکبر** آنست که بعضی احوال عالم تبدیل پذیرد
و بیرون آیند کسانی که دعوی پیغمبری کنند و ملت و شریعت نو نهند و بیشتر از اقالیم مطیع ایشان
شوند و بعضی از رسوم و قواعد قران اعظم را نگاه دارند و اثر این قران نیز با قران دیگر اندازد و آن مدت
نهصد و هشتاد سال بود بتقریب و چهل و هفت کس پادشاهی کنند بتقریب اما اثر **قران اوسط**
آنست که بیرون آیند پادشاهانی که کمتر از اقالیم را در حکم آرند و بر دین و شریعت صاحب قران کبرا
روند اگرچه رسوم پادشاهی نهند بمقتضی قران اوسط تاثیر این قران دویست و چهل و پنج سال بود بتقریب
دوازده و سیزده کس پادشاهی کنند اثر **قران اصغر** آنست که دولت و حکومت از خاندانی قدیم
بخاندانی نقل کند در همان قبیله که دولت او قائم بود چنانکه از برادر ببرادر و از عم بعم زاده و مانند این
چنانکه یاد کردیم در سه قران و مدت تاثیر او در حوالی بیست سال بود اما اگر قران اصغر قوی افتد در بعضی
دلائل موافق دلائل اصل با موافق دلائل شخص بود دولت بدان شخص قرار گیرد و انتقال نکند و نحوست
دیگر و اگر ضد این باشد خارجیان غلبه کنند دران قران و فتنها خیزد و حربها افتد خاصه که مریخ دران قران

چه

دلیل حرب افتاده باشد و احکام کردیم قرانی را که در برج دلو شد کرت دوم که آن قران ششم است با مراوسط
چهارم است بحکم تقویمی درین مشاهده **ثمرهٔ چهارم** در طالع قران طالع زمان قران اصل است و طالع سال قران
بدل او پس هیچ وقت و هیچ چیز بدل بکار ندارند تا اصل متعذر نبود پس چون طالع وقت قران را دریافتن
ممکن نیست بسیار اسباب طالع سالی را که قران در وی بود طالع قران نهادند و هیچ شک نیست که این
طالع مستعار است اما خلاف بزرگان نتوان کرد و بر قول ایشان اعتراض نمود و آن چنان نیست که طالع
آن زمان را در نتوان یافت غرض آنست که بتحقیق در نتوان یافت پس اعتماد بر انشاید پس بنیاد بر طالع
سال قران باید نهاد اما چون قران واقع شود بنگرند که مستعلی کدام است از زحل و مشتری پس او مدبر احوال
قران بود و بنا بر قران بر مستعلی باشد و مستولی بر جزو قران و صاحب برج قران چنانکه گفته شده است بعد از ان
بطالع بنگرند و دلائل او و کوکب معتبر و مدبر و قابل تدبیر هر یک و امتزاج دهند دلائل طالع را با دلائل قران و
احکام کنند بر مقتضای آن پس اگر احوال مضطرب بود و البته انتقال دولت کند بسبب نزلج قران
و اگر بر خلاف این بود حکم نشاید کرد بنقل دولت و نیکو معلوم کنند که مر کدام کوکب راست ازین دو کوکب
یعنی کدام در طرف شمال است از ان دیگر بعرض و قبول و رد هر یک را بنگرند در برج قران و در طالع سال قران
و طالع اجتماع و استقبال مقدم بر هر یک بحسب احوال این دلائل احکام کنند پس اگر مستعلی زحل بود دلیل
کند بر شدت و زحمت خلائق در مدت آن قران خاصه در سال قران و نا ایمنی و تنگی و بسیار بهاء در از
کشی و هلاکت در ملکت و فساد حال اکابر و قت و اگر طالع سال و دلائل بد حال باشد خاصه نحس حل کار بتر باشد
و اگر زحل مقبول بود قحط پدید آید و وبا و اگر دلائل طالع سال قوی افتاده باشد فساد کمتر بود و یا نباشد اما اگر مشتری
مستعلی بود دلیل کند بر بسیاری رحمت و فراخی و سعادت حال مردم و امن و فرحت و اگر دلائل طالع
با او موافقت کنند سعادت حال عالم و مردم بکمال رسد اما تا قران دیگر واقع نشود حکم حالهاست عالم از ین
قران و دلائل او کنند و هر سال بنگرند برج انتها و سال خداه تا چندم برج است ازین برج قران سال خدا

کجا افتاده است و قوی است یا ضعیف و در وقت چگونه بوده است. و چه نسبت با است او را در صورت
قران و از اینجا احکام سال کنند چنانکه گفته شود اما در اوج سر هر قرانی احوال عالم روی بفساد نهد و
اضطراب احوال سلاطین و اکابر پدید آید از آن جهت که عالم کون و فساد است و هیچ کون بی فسادی
نبود و هیچ فسادی بی کون نبود و چون زحل دلیل فساد است و مشتری دلیل کون از امتزاج هر دو کون
و فساد واجب کند و واجب شود هر چه اندک سبب فساد بسیار ظاهر گردد و در آن چیز اثر کند چون او مستعد
شده است قبول آن را مثال شخصی که مزاج او مستعد شده است عارضی را هر چه اندک چیزی بکار دارند
که مقوی آن عارضه بود بسیاری زیادت کند در آن نتیجه این آنست که هرگاه مدت قوت قرانی بآخر
رسیده باشد و قران دیگر خواهد شد قوت آن قران بفساد خواهد انجامید تا قوت این قران دیگر موجود شود و
پس مستعد شده باشد فساد را و سعادت آن کسان که دولت ایشان در آن قران قائم بوده باشد درین وقت
مستعد فساد شده باشد پس چون این قران خواهد که قوت او ظاهر شود و کون پدید آید مدلول او باشد پس هر چه
روی بفساد نهاده باشد و ضعیف تر بود باطل گردد و آنچه استعداد فساد او در وسط بود دیرتر باطل شود
و آن را که اندک تر باشد باطل نشود مگر بعد از آن وقت اسباب دیگر افتد که آن را باطل گرداند و الا چنانکه باشد بماند
مثال آنکه شخص رنجور شده باشد و فساد مزاج یکی در حد کمال بود و از آن دیگری در حد وسط و از آن دیگری
در حد اول چون فصل سال بگردد و هوا مختلف شود زودتر آن شخص باطل گردد که فساد مزاج او در حد کمال بود و
بعد از آن دیگری که در حد وسط بوده باشد بعد از آن ثالث اگر سببی دیگر حادث شود باطل شود و الا در آن
ایام یا مزاج فصل خوار شده باشد صحت پذیرد یا چنان بماند و سر آنکه اثر فساد آنجا ظاهرتر بود که دولت
آن قران بیشتر و قوی تر شده باشد و از این جهت است که فساد انقلاب بر پادشاهان زند و نزدیکان او و آنگاه
بقوم دیگر و بدین سبب است که چون دولت شخصی روی بترقی نهد هر حکم سعادت که بر وی کنند راست آید
و چون روی بانحطاط نهد هر حکم فساد که بر وی کنند راست آید.

شعبهٔ دوم در احکام قرانات کواکب با زحل - چهار ثمار ثمرهٔ اول در قران کواکب با زحل در مثلثهٔ
آتشی قران مشتری و زحل دلیل کند بر خروج کسانے که از دین و شریعت سخن گویند و انتقال دولت بود و
فرو رفتن سفلگان و تشویش در اکابر و اشراف و حکام و بگشتن هوا و تفاوت نرخها و بودن بیماریها و خشکی
سال و تفاوت نقود و تغییر بعضے عادتها و این تاثیر اغلب در مشرق بود و در اقلیم دوم قران مریخ
و زحل دلیل کند بر تشویش و جمعیت و تفرقه لشکرها و افتادن حرب و بزرگ شدن فرومایگان و ساختن سلاحها
و خرابی جایها و حرق و موت اکابر و زدن درم قلب و فلس و نقصان بازرگی و مکروه سلاطین و معارف و
ظلم و تاریکی هوا و بگشتن نرخها و خونت و هراس خلایق و بیماریهاے خونی و قتلها و تاثیر او بیشتر در مشرق
بود و در اقلیم سوم قران زهره و زحل دلیل کند بر سرما در وقت و آفت و بیماری در زنان و خادمان
و اصحاب طرب و برآمدن نکاحها بد و دشواری وضع حمل و بودن خصومتها میان زنان و شوهران
و اهل اسلام و تفاوت نرخها و بودن ابرهاے سیاه و فساد بعضے میوه‌ها و لهو و طرب در مشایخ و اهل صحرا
قران عطارد و زحل دلیل کند بر بگشتن هوا و فساد دبیران و اصحاب دواوین و نوشتن خطوط ناحق
و افتادن ارجاف در دون فلوس و رنج و صعب و گران و کسادی بازارها و تازه شدن سخنان گذشته
و آمدن کار و انها و بودن بازرگانان بے نفع و تغییر هوا و سرما و رعد و برق در وقت و فساد کشت
و زرع و تفاوت نرخها و بیماریها از انواع صرع و بیع غلامان و عقاقیر ثمرهٔ دوم در قران کواکب با زحل
در مثلثهٔ خاکی قران مشتری و زحل دلیل کند بر بزرگ شدن خداوندان عقار و ضیاع و قوت حال مشایخ
و سعادت خانهاے قدیم و فراخی طعام و رغبت مردم بزراعت و عمارت و بودن انتقال دولت و
افتادن زلزله و بودن اراجیف و توسط بارندگیها و فساد بعضے نباتات و اختلاف هوا و سرما در وقت
و بیماریهاے دراز کش خاصه در بهائم و این تاثیرات میان مشرق و جنوب باشد قران مریخ و زحل
دلیل کند بر بدی احوال امرا و لشکریان و خاستن فتنه و قوت کردن فرومایگان و بدی احوال

دزدان وراه داران وخانیان وبیماریهاے بد وقطع اعضا وقتلها وحرب ومصادره وموت اکابر وشدت
وهراس در مردم ونقصان بارندگیها وآبها وفساد اشجار وزرعها وحیوانات وبیم زلزله وخسفت باشد
وپیدا آمدن مور وملخ وبسیاری اراجیف وقصد بهمدیگر واغلب این تاثیر در اقلیم سوم بود وزمین روم **قران**
زهره وزحل دلیل کند بر رنج زنان وسختی واندوه خادمان وبیماری درین طبقه وبسیاری وضع حمل و
ناسازگاری زنان بامردان ورغبت مشایخ بطرب ونکاح وزینت وفساد نباتات ومیوه وعمارتها وتفاوت
نرخها وسرما در وقت وتاریکی هوا وکمی باران وارزانی برده وعطرها واین تاثیر در اقلیم پنجم بود وآذربیجان
ودشت عرب **قران عطارد وزحل** دلیل کند بر مکروه خاطر دبیران وارباب قلم وعمال وتجار و
وکیلان ومتصرفان واصحاب صرف وافتادن اراجیف وسخنان دروغ وتهمت وغمز وبودن بیع ضیاع
وعقار وبدی احوال کاروانها وکسادی بازارها وفساد کشت وزرع وتفاوت نرخها وتغیر هوا وسرما
ووبا در وقت وبیماریها از انواع صرع وموت ناگاه وفساد غلامان ودزدان والله اعلم **ثمرهٔ سوم** در قران
کواکب با زحل در مثلثهٔ هوائی **قران مشتری وزحل** دلیل کند بر قوت حال اهل ادیان ورفتن سخنان
در دین ومذهب در برج دلو بحث ومناظره بود در علوم دقیق وتفاوت نرخها واگر در برج جوزا بود علم خط وبلاغت
ونجوم فاش گردد وخروج مدعیان بود وشعر وفضلیات بسیار شود وبادها بجهد وبیماریها افتد در اشجار واگر برج
میزان بود تنگی پدید آید بحث علم موسقی وخواندن شعر وفضلها بسیار شود وکم عزتی مردم شریف باشد وبارندگیها
باندازه بود وپادشاهان عادل پیدا آیند وخاندانهاے قدیم رونق پذیرد واغلب تاثیرست در مغرب بود
قران مریخ وزحل دلیل کند بر فتنه وحرب واراجیف وبرگشتن هوا وبیماریهاے خونی وافتادن
بداوتها وخطا شدن معالجتها واحکام نجوم وخواست ظلم وهراس وبیم در خلائق وضرب وقتل در معارف
وبزرگان وخشکی سال ورفتن آتشها در هوا ورفتن بادهاے بد وفساد اشجار وخرابی جاهاے
وفساد حال دزدان وبدکاران وسستی مردم در کار دین وبودن سرما در وقت وتفاوت نرخها

وکسادی بازارها و اغلب تاثیر در زمین مغرب بود و اقلیم سوم **قران زهره با زحل** دلیل کند بر نکبت
زنان و خادمان و افسونگران و ناسازگاری زنان با شوهران و فساد عطاران و بزازان و برآمدن ابرهای
سیاه در وقت و بارندگیها و سرما و شبخواری و وضع حمل و فاش گشتن اصوات و [illegible] ان و فساد اهل طرب و اهل
پرده و عشق آوردن مشایخ و برآمدن نکاحها **قران عطارد و زحل** دلیل کند بر بیماریهای بزرگان
و علما و اهل فضل و موتهای ناگاه و شدت در اهل دیوان و متصرفان و عمال و تجار و محاسب
وکیلان و متصرفان مال و بودن از حیث و گواهی دروغ و کسادی بازارها و گرانی اطعمه و آمدن
کاروانها و فساد نباتها و اشجار و بودن سرما و بادها و بارندگیها در وقت و میل کردن مردم بعلوم
دقیق و درست رفتن احکام **ثمرهٔ چهارم** در قران کواکب با زحل در مثلثهٔ آبی **قران مشتری و زحل**
دلیل کند بر رفعت مردم فرومایه و سفله و نقل دولت بمردم عوام و دون و خلاف کردن قومی با
ملوک و بزرگان خود و بسیاری آبها و تفاوت نرخها و فساد مسافران دریا و کشتی ها و بودن سرما
و بارندگیها و خرابی از آسیا و بارانها در وقت و اغلب تاثیرات در جهت شمال **قران مریخ
و زحل** دلیل کند بر فتنه و خرابی و تشویش و خلاف قومی با بزرگان خود و جنبش مردم سفله و دست بالای
کردن و قتل بزرگان خود و افتادن حرب و ترس خلائق و پریشانی مردم و خرابی جاها و نکبت ماهیان و دزدان
فساد کشتی ها و مسافران دریا و بدکاری لشکریان و اگر برج سرطان بود کار بدتر باشد و مدعیان سفله خروج
کنند و باطل شوند و اگر عقرب بود دزدان [illegible] باشد و لشکرهای بیگانه و فرومانده قوت کنند و
جهت رسد بخاندان قدیم و بزرگان و مردم صحرانشین و جزیرها و ساحلها و آبهای دریا و اگر برج حوت
بود وزرا و عمال و قضاة را زیان رسد و مسافران دریا و بارانها خراب کننده بارد و فساد هوا آبی
باشد و اغلب تاثیر در اقلیم سوم بود در طرف شمال **قران زهره و زحل** دلیل کند بر غلبه کردن
آبها و قوت سرما در وقت و شکستن گرما و زیان بغلها و نباتات و بیماریها از سردی و خراب

گشتن جایهای از آب و علتها در زنان و بسیاری کشت و زرع و فراخی طعام و اگر برج حوت بود زحمت خاتونان بود و اهل نسب و توبهٔ اهل طرب و اگر عقرب بود فساد حال زنان بدکار باشد و در سرطان خلاص محبوسان باشد و سفرهای دریا **قران عطارد و زحل** دلیل کند بر ابرهای سیاه و بارندگیها و سرما در وقت و زیان نباتات و فساد مسافران دریا و کشتیها و آمدن کاروانها و کسادی بازارها و افتادن اراجیف و رونق آب کاران و شراب فروشان و دهاقین و بستان بانان و بیماریها در ارباب قلم و تجار و زحمت این طایفه باشد که خشک سال بود و دبیران شواهد و نرخها تفاوت کنند و خطوط دروغ نویسند و گواهی ناحق دهند۔

شعبهٔ سوم در احکام قرانات کواکب با مشتری - چهار اثمار **ثمرهٔ اول** در احکام قرانات کواکب با مشتری در مثلثهٔ آتشی **قران مریخ و مشتری** دلیل کند بر قوت ارباب سلاح و امرا و جمع آمدن لشکرها و تعصب دینی و قصد وزرا و قضاة و ائمه و اشراف و توانگران و افتادن قتلها بوجه قصاص و عدل پادشاه و زدن دراهم و گرمی هوا و فراخی طعام و بیماریها از حرارت و اغلب تاثیرات در مشرق بود و خراسان و عراق و اقلیم دوم و سوم **قران زهره و مشتری** دلیل کند بر عفت و صلاح زنان و توبهٔ اهل طرب و برآمدن نکاحها و امانت در مردم و قوت دین و اسلام و بودن لهو و طرب و زینت در علما و قضاة و وزرا و راستی در عدول و اجابت دعا بود و اعتدال هوا و تندرستی خلائق و فراخی طعام و میل مردم بخیرات و آمدن مسافران از اطراف **قران عطارد و مشتری** دلیل کند بر رونق کار ضرابان و صناعان و مستوفیان و دبیران و متصرفان و تجار و راستی و امانت درین طبقات و آمدن کاروانها و بیع جواهر و افتادن اخبار خوش و نوشتن خطوط و مثالها و بیع و شری با نفع و ارزانی و درست رفتن معالجات و احکام و گفتن سخنهای سیرت و حق **ثمرهٔ دوم** در قرانات کواکب با مشتری در مثلثهٔ خاکی **قران مریخ و مشتری** دلیل کند بر فتنه در بزرگان و اراجیف و نکبت معارف و ائمه و قضاة و فساد اطعمه و انبار و

بگشتن هوا از حرارت و زیان زرع از ملخ و دیگر حیوانات و بیماریها از گرمی و خشکی و قوت ارباب سلاح و قوت راه داران و اگر برج ثور باشد فساد نباتات بود و اگر سنبله باشد فساد اعوانه بود و مکروه علما و دزدنها و اگر برج جدی بود قوت حال لشکریان و امرا و زیان بزرگان و ائمه **قران زهره و مشتری** دلیل کند بر نیکوئی احوال اهل طرب و زینت در علما و فقها و میل بر طائفه لهو و طرب و بر آمدن نکاحها و عقدها خیر و اجابت دعاها و فراخی و بسیاری نعمتها و شیرینی ها و ملبوسات و اعتدال هوا و تندرستی خلائق و امن و نیکی کشت و زرع و عمارتهای خیر و راستی کردن در امور شرعی **قران عطارد و مشتری** دلیل کند بر روائی بازارها و فراخی و ارزانی و نیکی نباتات و قوت حال وزرا و دبیران و ائمه و اطبا و اهل تنجیم و صناعان و بازرگان و بیاعان و اهل بازار و آمدن کاروانها و احیا خویش و سخنان حق و راستی در متصرفان و عمال و مستوفیان و ایمنی راهها و مباحث علوم و نقصان بارندگی و وزیدن بادهای ناموافق **ثمرهٔ سوم** در قران کواکب با مشتری در مثلثه بادی **قران مریخ با مشتری** دلیل کند بر فتنه و اراجیف و خصومتها میان اکابر و وزرا و علما و قضاة و اشراف و بگشتن هوا و رفتن بادهای ناخوش و بیماریها از سرخ باد و آبله و مانند این و افتادن قحطها و مصادره و میل حکام بخیانتها و فساد اطعمه و رفتن آتشها در هوا و توسط بارندگی و خیانت عدول و کاتبان و خطا شدن فتوىها **قران زهره و مشتری** دلیل کند بر قوت حال اهل ادیان خاصه اسلامیان و جمعیتهای خیر و رفتن بمزارهای متبرک و اجابت دعاها بود و راستی و امانت در مردم و لهو و طرب در اشراف خلق و قیمت عطر و ملبوسات و رفتن بادهای خوش و تندرستی مردم و بسیاری نباتات و میوه و اطعمه و فراخی و ارزانی و بارندگی در وقت و درستی آمدن احکام شرع و علاج اطبا **قران عطارد و مشتری** دلیل کند بر سعادت حال وزرا و دبیران و مستوفیان و عمال و تجار و اهل بازار و بسیاری بحث و مجادله مدرسها و آمدن کاروانها و آوردن برده و رفتن بادها و اعتدال هوا و تندرستی خلائق و نیکی اشجار و اطعمه و راستی حکام و علاجها و رونق کار متکلمان فضلا و راستی در

عدول و رفتن سخنان حق و گواهی است بواسطهٔ کارهای خیر **ثمرهٔ چهارم** در قرانات کواکب با مشتری در
مثلثهٔ آبی **قران مریخ و مشتری** دلیل کند بر بدی سفرهای دریا و قصد جاهلان بر وزرا و ائمه و توانگران
و اگر برج عقرب بود قوت حال لشکریان و راهزنان و اگر در سرطان بود خلاص محبوسان باشد و قصد بدکاران
و قوت فرومایگان و سفلگان و اگر حوت بود فساد حال قضاة بود و بگشتن آبها و فساد کشتیها دلیل کند
بر مخالفت میان اکابر و ائمه و قضات و اشراف و افتادن فتنهها **قران زهره و مشتری** دلیل کند
بر قوت حال وزرا و ائمه و قضات و اشراف و خاتونان و خادمان و بسیاری بارندگی و آبها و اعتدال هوا
و تندرستی خلائق و ایمنی و فراخی و ارزانی نرخها و نیکی سفرها و نیکی نباتات و میوهها و طعام و در حوت دلالت
کند بر جمعیتهای خیر و نیکی حال خاتونان و اهل نسب و اجابت دعاها و نکاحها بزرگان و رونق دین اسلام
و عدل پادشاه و اگر عقرب بود دلیل کند بر توبهٔ بدکاران و خلاص محبوسان و در سرطان دلیل
کند بر صلاح وزرا و نیکی حال عوام و مسافران **قران عطارد و مشتری** دلیل کند بر خوبی احوال
مسافران دریا و اهل بازار و بیع و شکر و نباتات و نکاح و غذا و ادویه و جواهر آبی و رونق اطبا و درست
رفتن معالجات و خشکی هوا و بارندگی و ارزانی نرخها و فراخی طعام و میوهها و قوت نباتات و افتادن اخبار
خوش و بیع ضیاع و آب کاریز و اجتماع بزرگان جهت صلاح کارها و بحث و مناظره و دعویها و خلاص
محبوسان و نیکی حال دبیران و مردم آبکار۔

شعبهٔ چهارم در قرانات کواکب با مریخ - چهار اثمار **ثمرهٔ اول** در قران سفلیین با مریخ در مثلثهٔ
آتشی **قران زهره و مریخ** دلیل کند بر فساد میان زنان و شوهران و غضب و ضرب و قتل
و بودن فسق و فجور و رغبت مردم بکارهای ناستوده و آشکارا شدن فواحش و بیماری خونی و اسقاط
حمل و نکاحها بزرگ و ناپسندیده و دلیری زنان بدکار و نقصان بارندگی و بگشتن هوا و غلبهٔ دزدان
و تغیر هوا **قران عطارد و مریخ** دلیل کند بر ساختن آلات حرب و حرکت لشکرها و غضب

وسفاهت در مردم و زحمت بر ارباب قلم و تجار و اهل بازار و غم و تهمت و خیانت متصرفان و محاسب و بسیاری
اراجیف و اخبار بد و فتنه و غوغا و زدن فلس و درم قلب و فساد قلب کاران و طراران و زراوکیمیاگران
و داغ دواب و غلبهٔ دزدان و راه داران و خشکی و بدی هوا **ثمرهٔ دوم** در قران سفلیین با مریخ در مثلثهٔ خاکی
قران زهره و مریخ دلیل کند بر دلیری کردن دزدان و بسیاری فسق و فجور و فاش گشتن لهو و
طرب و فساد نباتات و بد گشتن هوا و تاریکی و تغیر و تفاوت نرخها و بیماری زنان و ناسازگاری با شوهران
و طلاق و فراق بسبب عاشقی و اگر برج ثور بود فساد دزدان بود و بدکاران و اگر جدی بود قوت حال
امرا و لشکریان باشد و گرفتن ولایتها و برده کردن و اگر سنبله باشد فساد اطعمه بود و ریختن زنان فاحشه و حسدهم
و دبیران و تجار و عطاران و خیاطان **قران عطارد و مریخ** دلیل کند بر خروج مفسدان و بدی اینها
و غلبهٔ دزدان و طراران و فساد حال تجار و فروعها و اطعمه و نباتات و آمدن کاروانها و افتادن اراجیف
و بدحالی متصرفان و وکیلان و محاسبهٔ اهل دیوان و آفت در دواب و نقصان بارندگی و اگر برج جدی
بود دلیل کند بر ترتیب کارهای لشکر و ظهور حکما و اگر در سنبله بود ظلم و خواست بود و فساد زرع و اگر ثور بود
فساد حال زنان و نباتات و دواب باشد **ثمرهٔ سوم** در مثلثهٔ بادی **قران زهره و مریخ** دلیل
کند بر فساد حال مغنیان و فسق و فجور و خصومت میان زنان و خادمان و آفت نباتات و اشجار و میوها در وقت
بیماری در مردم و اسقاط حمل و برآمدن خون و فساد بزرگان و وقوع نکاحها بجبر و روز و زنان و اختلاف
هوا و آشکارا شدن فواحش و دلیری زنان بدکار و بد دیدن ایشان و اگر برج میزان بود فساد کمتر باشد و
بادها بعد **قران عطارد و مریخ** دلیل کند بر زحمت دبیران و مستوفیان و اهل بازار و متصرفان
و عمال و تجار و اندوه اهل فضل و شعرا و گفتن هجا و سخنان بدروغ و بسیاری اراجیف و بیع دواب
و برده و بد گشتن هوا و بیماری در دواب و زحمت مردم از حرارت و یبوست و از سرخ باد
و صرع و برانداختن خون و بودن دزدیها و طراریها و نوشتن خطهاے دروغ و اگر برج جوزا

بود و بدی کمتر باشد و فساد حال خطاطان و نقاشان باشد و اشجار و اگر دلو بود ظهور حیلها و طلسمات بود و اگر میزان
بود فساد حال اهل طرب بود و اهل فضل و زنان و خادمان و ندیمان **ثمرهٔ چهارم** در مثلثهٔ آبی **قران**
زهره و مریخ دلیل کند بر فساد حال آبها و حیوانات آبی و بدی حال زنان بدکار و سقط شدن کودکان
و فساد حال نکاحها و بودن سرما و بارندگی در وقت و اختلاف هوا و آفت نباتات و اگر برج سرطان
بود خلاص محبوسان باشد و اگر عقرب بود خلل زنان بدکار بود و اگر حوت بود تهمت محارم باشد و اهل نسب
و فساد مسافران دریا **قران عطارد و مریخ** دلیل کند بر فساد کشتی ها و متصرفان و فساد آبها و فساد
از جهت خاستن بخارها و تاریکی و بیماری ها از سست شدن اعضا و کندی زبان و رطوبت دماغ و ظلم
و خواست و غم و تهمت و اگر برج حوت بود بدتر باشد کار سفر دریا و رنج دبیران و ظلم و اگر عقرب بود تباهی حال
کشتی ها بود و اگر سرطان بود دزدیها و خیانت ها بسیار افتد خاصه در سفر دریا۔
شعبهٔ پنجم در قرانات عطارد با زهره — چهار اثمار **ثمرهٔ اول** در مثلثهٔ آتشی **قران عطارد
و زهره** دلیل کند بر رونق کار زرگران و پیرایه گران و نقاشان و عطاران و بزازان و اهل ازارها
و بسیاری بیع برده و دواب و جواهر و اعتدال هوا و بخارها و تاریکی و رعد و برق و افتادن عداوتها
و فتنه ها و غضب و خصومت میان خلائق و ارزانی گوشت و دواب **ثمرهٔ دوم** در مثلثهٔ خاکی **قران
عطارد و زهره** دلیل کند بر بسیاری بیع و شرے و اطعمه و حیوانات و شیرینیها و جامها و نیکی
نباتات و غله و ارزانی و فراخی و نیکی کشت و زرع و آمد و شد کاروانها و مسافران و افتادن
اخبار خوش و بسیاری خصومت و عداوت و بدی حال وکیلان و متصرفان و بودن شعبده گران
و بازیگران و کمی سرما و باران و بودن در وقت و اگر سنبله بود اطعمه سخت ارزان شود **ثمرهٔ سوم**
در مثلثهٔ بادی **قران عطارد و زهره** دلیل کند بر رونق مستوفیان و دبیران و عمال و تجار و
بسیاری بحث علوم و تیزی بازار برده و عطر و جامها و رواج کار شعرا و اهل فضل و اجتماع زنان

و کود کان و نوشتن عشق نامها و نیکوئی احوال اشجار و میوه‌ها و وزیدن بادهاے خوش و ابرها **ثمرهٔ چهارم** در شناخت آثار **قران عطارد و زهره** دلیل کند بر آمدن مسافران دریا و بسیاری بیع و جواهر و ساختن باغ و بستان و سرا و تغیر هوا و بسیاری آبها و بارندگی و سرما در وقت و رونق کار شراب داران و ملاحان و غواصان و خمر فروشان و لهو و طرب میان عوام و مردم فرومایه و عداوت و انگیزد مردم سفله و اگر برج عقرب بود لواطه و فاحشه رود و اگر برج سرطان بود بیع جواهر آبی بود و طرب عوام و اگر برج حوت بود نیکی حال کشتی‌ها باشد و صلاح حال درماندگان و سلیطه شدن زنان و بارندگی‌ها۔

شعبهٔ ششم در احوال قران نحسین و سعدین – دو اثمار **ثمرهٔ اول** در قران نحسین از قرانات دو قران مؤثر باشد بعد از قران علویین یکے قران مریخ و زحل در سرطان دوم قران زهره و مشتری در حوت اما نحسین در حوالی هر دو سال واقع شود در هر برجے و باشد که در برجے سه قران اتفاق افتد بوقتے که مریخ راجع شود و بدترین قران و نحسین آن باشد که در سرطان کنند در حوالی هر سی سال یکبار و بدی او جهت آن بود که هر دو در سرطان بحال و نامقبول اند که یکے در هبوط است و یکے دیگر در وبال و باز هر نحسے بنحسے دیگر مبتلا شود و اثر فساد نحس وقتے ظاهر تر است که ضعیف است و بحال نامقبول از اینجا گفته اند که نحس بدحال مار دم بریده را ماند و نحس مقبول گرگ آموخته پس تاثیر قران این دو نحس در سرطان آن باشد که مدعیان بیرون آیند و مردم دون و سفله قوت کنند و غوغاے عام شود و مردم بزرگ و شریف را نکبت رسد و فتنه‌هاے عظیم انگیزد و زود باطل شود و اضطراب احوال ملوک و سلاطین باشد و اکابر و متعارف و حربها و قتلها رود و خرابی‌ها شود و این قران در حد هر کدام کوکب که افتد فتنه از قومے خیزد که بدان صاحب منسوب باشد و بدان کسان نکبت رسد اما اگر این قران نزدیک انتقال دوری یا فصل دوری افتد یا نزدیک انتقال دولتے یا نزدیک قران علویین اثر او عظیم تر باشد و دیر تر و خونها بسیار افتد در آن وقت و ما احکامے کرده ایم قران نحسین را که در شهور سنه ثمان و تسعین

دشواری خواهد شد و آخر احکام قران که علویین را در دلو خاست شدن **ثمرهٔ دوم** در قران سعدین این
قران در حوالی هر سال یکبار افتد در هر برجی و باشد که در برجی سه کرت اتفاق افتد و قوی ترین این قران
آن است که در جدی بود و آن در دوازده سال یکبار بود و بهترین قرانهاست ازان جهت که هر دو سعد در
حوت مقبول اند یکی را خانه است و دیگر را شرف و اگر این قران نزدیک انتقال دور یا فصل یا انتقال
دولتی یا آخر قران اتفاق افتد دلیل راحت و آسایش خلق بود و عدل پادشاهان و امن و فراخی و
رفاهیت خلق —

شعبهٔ هفتم در احکام تثلیثات و تسدیسات — چهار اثمار **ثمرهٔ اول** در اتصالات کواکب با
زحل **تثلیث و تسدیس مشتری با زحل** دلیل کند بر الفت میان ملوک و اعیان دولت و
وزرا و صلاح پذیرفتن امور و رغبت پادشاهان بعدل و میل خلائق بخیرات و فراخی طعام و امن و راحت
مشایخ و خاندانهای قدیم **تثلیث و تسدیس مریخ با زحل** دلیل کند بر ترحم ملوک بر سروران و
اکابر بر زیردستان ضعفا و رغبت فقرا و رونق کار احتساب و پیدا آمدن حق از باطل و عمارت حصنها
و دوستی کردن اهل فتنه با مشایخ و گوشه نشینان و خشک شدن هوا و توسط حال ماکولات **تثلیث و تسدیس
آفتاب با زحل** دلیل کند بر یافتن ریاست مردم فرومایه و اهل صحرا و رونق خاندانهای قدیم و نیکی
حال مزارعان و نقصان و جور و ستم و فراخی طعام و میوها و عنایت ملوک با اکابر و تغیر هوا و سرما
و گرما در وقت **تثلیث و تسدیس زهره با زحل** دلیل کند بر موافقت میان زنان و
شوهران و فرح مشایخ و دهاقین و بیع بردگان و فراخی طعام و ارزانی لباسها و اعتدال هوا در تابستان
و سرما در زمستان و بارندگیهای در وقت **تثلیث و تسدیس عطارد با زحل** دلیل کند بر
قرار کارها و بستن عهدها و نوشتن عهدنامها و رونق اهل بازار و ظهور سخنان زور و محالات و بیع املاک
و غلامان و رونق کار حکما و تغیر هوا و سرما و باد و بارندگی **ثمرهٔ دوم** در اتصالات کواکب با مشتری

تثلیث و تسدیس مریخ و مشتری دلیل کند بر قوت حال ارباب سلاح و توبه اهل شر و ساختن
مصالح میان وزرا و رغبت نمودن بخیرات و ایمنی و راندن قصاص و ارزانی نرخها و گرمی هوا و شکستن سرما
تثلیث و تسدیس آفتاب و مشتری دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و سروران و افزونی
جاه و حرمت وزرا و نزدیکان پادشاه و ائمه و قضات و حکام و اشراف و داد و عدل و روائی نقود و بسیاری
خیرات از پادشاهی و اکابر و فراخی و ارزانی و گرمی هوا **تثلیث و تسدیس زهره و مشتری**
دلیل کند بر رونق اهل ادیان و فرح در ائمه و قضات و اشراف و توبه اهل طرب و سعادت زنان و خادمان
و رغبت پیرایه و ملبوسات و خوشی معیشت خلائق و ارزانی نرخها و اعتدال هوا و نمها در وقت **تثلیث و**
تسدیس عطارد و مشتری دلیل کند بر رونق اهل فضل و علما و قوت حال دبیران و مستوفیان
و متصرفان و افتادن اخبار خوش و گفتن سخنهای حق و نوشتن مثالها و خطها و راستی در عدول و درست
رفتن احکام و ارزانی نرخها و رفتن بادهای خوش **ثمرهٔ سوم** در اتصالات کواکب با مریخ **تثلیث و**
تسدیس آفتاب و مریخ دلیل کند بر عنایت پادشاه با امرا و ساختن کار لشکرها و رغبت آلت
حرب و امن و فراغت و قوت حرارت و یبوست در مزاج بزرگان و گرمی هوا و فراخی و رونق دار الضرب
و روائی نقود **تثلیث و تسدیس زهره و مریخ** دلیل کند بر نکاح و شرکتها و دوستی میان
اهل طرب و بودن سورها و ضیافتها و زفاف و توبه شکستن اهل زهد و اعتدال هوا و بارندگی در وقت
و رغبت گوشت و ارزانی طعام **تثلیث و تسدیس عطارد و مریخ** دلیل کند بر رونق دیوانها
و عمل متصرفان و عمال و ظهور کیمیاگران و ساختن آلت حرب و افتادن اخبار نیک و قوت حال اهل ازار
و تیزی بازار سلاح و دواب و برده ترک و فسق اهل فضل و رواج دستکاران و اصحاب احکام **ثمرهٔ**
چهارم در تسدیس عطارد و زهره دلیل کند بر لهو و طرب در وزرا و اصحاب دیوان و متصرفان
و اهل بازار و تجار و تیزی بازار سلاح و دواب و برده ترک و فسق اهل فضل و رواج دستکاران و اصحاب احکام

ثمرهٔ چهارم در تسدیس عطارد و زهره دلیل کند بر لهو و طرب در وزرا و اصحاب دواوین و متصرفان و اهل بازار و تجار و تیزی بازار برده و عطر و لباس ها و مصالحه میان معاملتها و دوستی و صحبت میان زنان و امردان و رونق کار رفرا امیر و ساز موسیقی و فرح در حکما و اهل فضل و ندما و شعرا۔

شعبهٔ هشتم در تربیعات و مقابلات ـ سه اثمار **ثمرهٔ اول تربیع و مقابلهٔ مشتری و زحل** دلیل کند بر مخالفت میان علما و مشایخ و قضات و اندوه سلاطین و فاش گشتن خیانتها و بودن علت اوبها میان بزرگان و ظلم و جور ناکسان بر شرفا و بیماری معارف و توانگران و خرابی جایها و تغیر حال ممالک و تعصب میان اکابر و بد گشتن هوا و تفاوت نرخها **تربیع و مقابلهٔ مریخ و زحل** دلیل کند بر فتنه و قتلها و افتادن عداوتها و بدی حال دزدان و قصدها در بزرگان و حزن خلائق و بدی احوال اهل صحرا و جبال و اهل سلاح و بیماریهای مهلک و ناایمنی راهها و فساد دواب و مزروعها و اندوه خاندانهای قدیم و جور و بگشتن هوا **تربیع و مقابلهٔ آفتاب و زحل** دلیل کند بر غضب ملوک بر اکابر و معارف و ظلم و ستم و خواست خیانت وکیلان و فاش گشتن خیانتها و انگیختن عداوتها و خصومتها و بیماری در ملوک و اکابر و فساد نقود و رنج رعیت و مهتران و حیرت خلائق و تغیر هوا و سرما و نرخها نامناسب وقت **تربیع و مقابلهٔ زهره و زحل** دلیل کند بر مخالفت میان زنان و شوهران و بیماری و موت زنان و دشواری وضع حمل و فاش گشتن اسرارها و خیانتها و افتادن عداوتها و بودن فتنه و امر معروف و بدی بازار برده و تهمت بر مشایخ و فساد طعام و میوها و تغیر هوا و ابرهای سیاه و سرما و بارندگی و ظلم بر اهل طرب **تربیع و مقابلهٔ عطارد و زحل** دلیل کند بر دعویهای باطل و خطهای دروغ و گواهی ناحق و فاش گشتن خیانتها و عداوتها و تهمت بر اهل دیوان و متصرفان و مردم بازاری و تجار و افتادن اجنبیت و تهمت بر غلامان و خیانت و تحاسد وکیلان و متصرفان و بیماریهای دراز کش و خشکی هوا و سرما و بارندگی و فساد بعضی نباتات و درو و تشت

ثمرهٔ دوم تربیع و مقابلهٔ مریخ و مشتری دلیل کند بر قصد امرا و لشکریان و ترکان

وغم بر وزرا و ائمه و قضاة و خلافها میان اکابر و اشراف و اعیان ملک و توانگران و شدت و قتل و قید و ظهور عداوتها و خصومتها و غدر در حق بزرگان و مصادره و فساد حال ضرابان و نقود و تنگی نرخها و میل قضاة و حکام و پدید شدن هوا و بیماریها و فساد اطعمه **تربیع و مقابلهٔ آفتاب و مشتری** دلیل کند بر غضب ملوک بر وزرا و متعارف و مصادرهٔ توانگران و اندوه علما و میل قضاة و حیرت اکابر و اشراف و تفاوت نرخها و طعام و فساد دار الضرب و خواست و گرمی هوا و ظلم در صورت عدل و طلب اسرار اکابر و ظاهر شدن خیانتها **تربیع و مقابلهٔ زهره و مشتری** دلیل کند بر آشفتگی میان زنان و شوهران و رغبت اهل ورع و علما بطرب و زینت و فاش شدن و طلب حقوق شرعی و تهمت بر ائمه و قضاة و وزرا و افتادن مصیبت و تفاوت نرخها و طعام و شیرینیها و اعتدال هوا و رفتن بادهای خوش و تنگی نباتات **تربیع و مقابلهٔ عطارد و مشتری** دلیل کند بر جدل و مناظره و تعصب اهل ادیان و نفاق بزرگان و نوشتن فتویها مزور و دوروئی کردن اهل ورع و تفاوت نرخها و در میان افتادن و نوشتن خطها بوجه رخصت و تزویر و خیانت متصرفان در صورت راستی و رفتن بادها و بودن نمها **ثمرهٔ سوم** **تربیع و مقابلهٔ آفتاب و مریخ** دلیل کند بر خلاف لشکریان و امرا و افتادن عداوتها و فتنه و حیرت مفسدان و فاش گشتن خیانتها و افتادن حرب و مقابله و بسیاری ارجیف و هراس در مردم و وزدیها و خرابی جایها و درماندن ذروان و خاینان و نکبت ملوک و برگشتن هوا و خشکی سال و بیماریهای اکابر و موت بزرگان و فساد نقود و جوهریان و صرافان و کیمیاگران **تربیع و مقابلهٔ زهره و مریخ** دلیل کند بر بسیاری زنا و فسق و فجور و نهانی آمیختن و عداوتها میان زنان و شوهران و اسقاط حمل و تفاوت نرخها و علت در میوها و تغیر هوا و کدورت و بادهای مضطرب و فضیحت زنان بدکار و پیدا شدن تخلیطهای ایشان پیش بزرگان و فساد حال این طائفه و سختی و شدت اهل طرب و خادمان و بدنامی خاتونان بزرگ و رسیدن سختی بایشان و حیرت و خسارت ایشان **تربیع و مقابلهٔ عطارد و مریخ** دلیل کند بر عداوتها و غمزها میان امرا و وزرا و اربا

قلم و متصرفان و طلب آلت حرب و ظلم لشکریان بر صاحب حرفت و اهل بازار و تجار و فساد کیمیاگران و ساحران و بسیاری اراجیف و نوشتن خطها بدروغ و اندوه دبیران و اهل فضل و پیدا شدن لوطیان و دروغ گویان و این طائفه.

شعبهٔ ششم در احتراقات — پنج اثمار **ثمرهٔ اول** در احتراقات زحل در مثلثهٔ آتشی دلیل کند بر نکبت ملوک و سلاطین در مشرق و اقلیم چهارم و قتل و زحمت بزرگان و زنان و فساد نقود و خراب احوال خاندانهای قدیم و مزارعان و بیماری دراز کش و تغیر هوا و اگر مشتری آنجا بود یا ناظر فراخی طعام بود و خشکی هوا و نقصان و فسادها و اگر مریخ بود خلاف لشکریان باشد و موت حیوانات و فساد دار الضرب و اگر زهره بود بیماری و موت زنان باشد و بارندگی و سرما و اگر عطارد بود اندوه اهل قلم باشد و آتش کاران و کیمیاگران و تغیر هوا و سرما و اراجیف و نم و این همه احکام مناسب وقت باشد در سال و فصل مناسب کواکب دیگر ناظر باو و نظرها از سعد و نحس و قبول و رد در **مثلثهٔ خاکی** دلیل کند بر فساد حال ملوک و اکابر در جهت جنوب و زمین خراسان و فساد نباتات و ماکولات و بیماری در مردم و حیوانات و بدی حال مزارعان و سرما و تغیر هوا و اگر مشتری آنجا بود یا ناظر باشد فسادها کمتر بود و هوا معتدل و میوها و نباتهای نیکو و فراخی باشد و اگر مریخ باشد سال خشک باشد و فساد اطعمه و بودن فتنه و خرابی کهریزها و اگر زهره بود بیماریها باشد در زنان و ناسازگاری ازواج با شوهران اما نبات نیکو باشد و تغیر هوا و سرما بود و اگر عطارد بود اشجار را فساد بود و فساد خرد و نیها و خوف از سرما و مور و ملخ و زلزله و خسف بود و اگر قمر باشد بارندگی باشد و رنج مسافران و پیکان و آمدن کاروانها و اخبار در **مثلثهٔ هوائی** دلیل کند بر فتنه در ملوک و اشراف و اکابر مغرب و علماء و بگشتن هوا و بیماریها در خلایق و رفتن بادهای ناخوش و قومی ترحمد و میوه و اطعمه نیکو باشد و بودن سرما و فساد اشجار و اگر مشتری بود یا ناظر باشد بادهای خوش وزد و مردم آسوده تر بوند و اگر مریخ بود در زمین مغرب و اقلیم سوم تشویش افتد در خراسان و اگر زهره بود اهل طرب و زنان را زیان رسد و میوها کم آفت تر باشند مگر آن قران زحل بود که فساد اشجار و نباتات باشد در سرما

و تفاوت نرخ اطعمه پدید آید و اگر عطارد بود علوم دقیق را رواج بود و اهل ناموس و ادیان را اعتبار شود و
تغیر هوا باشد و اراجیف افتد و اگر قمر بود بارندگی ها باشد و قوت حال نباتات بود و خوف سرما در وقت و بحرها
در مثلثهٔ آبی دلیل کند بر علت و رنج ملوک بطرف شمال و اقلیم چهارم و فساد مسافران دریا و بارندگی
و سرما در وقت و فرو رفتن قومی و اگر مشتری آنجا باشد یا ناظر بود سفرهای دریا بهتر باشد و بازرگانیها نیکو
باشد و بارندگی نافع و اگر مریخ بود خوف باشد از فتنه ها و قید و قتل و گشتن آبها و هوا و اگر زهره بود بارندگی و
سرما باشد و گشتن هوا و مبیح و علتها و ماده بلغم و اگر عطارد بود بازار جوهر آبی تیز بود و کاردانها برسد و تغیر هوا قوی
تر بود و اگر قمر باشد سیلها آید خراب کننده و سرما سخت تر بود و حرکت مسافران باشد **ثمرهٔ دوم** در احتراقات
مشتری **در مثلثهٔ آتشی** دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین از مشرق و اقلیم چهارم و نکبت توانگران
و وزرا و ائمه و قضات بود در اقلیم دوم و فتنه های پوشیده افتد و عزت نقود و گرمی هوا بود و داد و عدل
و فراخی طعام باشد و اگر مریخ آنجا بود یا ناظر باشد قتل افتد در مشرق و خراسان و اقلیم دوم و بسیاری غضب ملوک
بود و خصومتها و فساد در دار الضرب و ساختن آلت حرب و اگر زهره بود هوا معتدل بود و فساد اطعمه و میوه بود و اگر عطارد
باشد بازار عطرها و دواب تیزی کند و باشد که سکه بر کار گردد و هوا متغیر شود و بازارها رونق یابد و اگر قمر بود نمها و ابرها
باشد و هوا باعتدال گذرد و اخبار برسد **در مثلثهٔ خاکی** دلیل کند بر نیکی حال ملوک جنوب و انصاف و عدل نمودن
باشد که مکروه رسد بوزرا و اهل ورع و ائمه و قضات و فراخی طعام و شیرینیها و اگر مریخ بود یا ناظر باشد دزدی و
خیانت و ظلم و خصومت پدید آید و خشکی هوا و فساد اطعمه و حرکت عساکر و اگر زهره بود اطعمه نیکو باشد و سرما بود در وقت و
و اگر عطارد بود سرما سخت تر باشد و تغیر هوا قوی تر باشد و تفاوت در نباتات و بودن بیم دولت و اگر قمر باشد
سرما و نم و بارندگی بود و فساد حیوانات و زحمت مسافران و اندوه عوام الناس **در مثلثهٔ بادی** دلیل کند بر
توسط حال ملوک مغرب و بکار داشتن ناموس و نفاق در کارها و فراخی معاش و نیکی اشجار و میوه ها و صحت خلائق و بودن
انصاف و میل بطاعت و خیرات و رفتن بادهای خوش و حرارت هوا و اگر مریخ آنجا باشد یا ناظر بود فساد اشجار بود

و بیماری در مردم از آبادکرم و غلبهٔ خون و علامات شهب افتد و تشویش خیزد و اراجیف و اگر زهره بود نکاحها بود و معاش ارزانی
کنند خاصه میوها و تغیر هوا و نمها باشد در وقت و اگر عطارد بود بادهای سخت و رونق کار اهل فضل باشد و حکما و
دبیران و تیزی بازارها و خاطرها و اگر قمر باشد باد و بارندگی باشد بوقت و میوها نیکو باشد و صحت مردم بود **در
مثلثهٔ آبی** دلیل کند بر نیکی احوال ملوک و سلاطین و سلامتی بزرگان و اعتدال هوا و خوبی حال مسافران
دریا و بسیاری آبها و فراخی اطعمه و قوت کردن مردم سفله و اگر عطارد بود بسیار بیع شود و آمدن کشتیها بود و
مسافران دریا و رسیدن کاروانها و اگر مریخ آنجا بود یا ناظر باشد فساد کشتیها بود و جنبش اهل شر و فتنه و نقصان
آبها و فساد حیوانات آبی و اگر زهره بود آبها و بارندگی بسیار شود و جواهر آبی ارزان گردد و بارندگی و تغیر هوا باشد و اگر
قمر بود سیلها آید که خرابی کند و نباتات نیکو بود و مسافران مستعجل باشند **ثمرهٔ سوم** در احتراقات پنج **در مثلثهٔ
آتشی** دلیل کند بر غضب ملوک و افتادن مقابله در مشرق و اقلیم سوم و چهارم و بودن خونهای پنهانی و نکبت اکابر
و خلاف لشکریان و تندی کردن و بودن مرگ حیوانات و فساد جواهر و دار الضرب و زرگران و مسگران و اگر زهره آنجا بود
یا ناظر باشد هوا معتدل بود و نرخها ارزان گردد و فرح بزرگان باشد اما فساد حال زنان بود و اگر عطارد آنجا بود یا ناظر بود
صدمه و برق باشد و فترت آتشها در هوا و بیع مهرها و سلاح و برده و دواب و جواهر بود و وزن درم و پیرایها و اگر قمر بود بخارها و نمها باشد
در مثلثهٔ خاکی دلیل کند بهت ملوک و اکابر بود در جهت جنوب و قتلها و فرو رفتن قومی
و کشتن دهقانان و باشد که لشکرها خلاف کنند و دزدی و دروغ پدید آید و خرابی مزرعها بود و جایهای
عالی بود و اگر زهره آنجا بود یا ناظر میوها نیک بود و پنبه و کتان و انواع لباسها و شیرینیها و سرما شود
در وقت و اگر عطارد بود اختلاف هوا باشد و سرمای خشک و بیماریها باشد در بهائم و بیع و شری نباتات
و حیوانات و اگر قمر بود بارندگی و سرما در وقت و قوت نباتات بود و حرکت مسافران **در مثلثهٔ بادی**
قتل و بیماری ملوک مغرب و افتادن تشویش و اراجیف و بیماریهای دموی سرخ باد و اختلاف
هوا و خشکی و بدی حال لشکریان و امرا و مخالفان پادشاه و فرو رفتن بکاران و وزیران و اگر زهره آنجا باشد
:

یا ناظر باد و بادهای خوش و بارش گیاها بود و اعتدال هوا و تندرستی خلایق و فراخی طعام و ارزانی اثواب و برده
بود و بودن فرح مردم و اگر عطارد بود از جهت بسیار افتد و تغیر هوا بود و خشکی و بودن علامات شهب و رونق بازار
برده و قوت دستکاران و اطبا و بیع سلاح و ساختن آن و اگر قمر بود بارندگیها باشد و بادهای مخالف و غلبه عموم
در مثلثهٔ آبی دلیل فتنه بود و خلاف در جهت شمال و قوت کردن سفلگان و شبخون زدن و فساد
آبها و در ماندن خانیان و اگر زهره آنجا باشد یا ناظر باشد ابرهای سیاه برآید و بارندگی بود و سرما در وقت
و نیکی نباتات و فراخی و اگر عطارد بود نیکو باشد حال مسافران دریا و بارندگی بود و سرما و رونق
دستکاران و کشتن هوا و کسادی بازارها و اگر قمر باشد سیلها آید و از بارانها زیان رسد و مسافران رنجه شوند
و با خوف باشند ثمرهٔ چهارم در احتراقات زهره در مثلثهٔ آتشی دلیل بیماریها بود در زنان
و خادمان در جهت مشرق و اقلیم پنجم و افتادن فتنه‌ها بود و انداختن تهمتها و برآمدن نکاحها و علم
در ملوک و لباسها پر زر و قیمتی حاصل آید و هوا معتدل باشد و اگر عطارد آنجا باشد زدن سکها باشد و نقش
بستن کارخانها و نقصان بارندگی و بسیاری بیع جواهر و دواب و اگر قمر بود هوا گردان باشد و نم بود در وقت
خشکی در مثلثهٔ خاکی دلیل فساد نباتات بود و خاتونان و اهل طرب و خدم در جهت جنوب و اقلیم
پنجم و برآمدن بیماری در زنان و دواب در وقت و فساد اطعمه و میوه و شگوفه و اگر عطارد آنجا بود تشویش
و اراجیف و سرما بود و بیماری در نباتات و حیوانات سم شگافته و تفاوت نرخها بود و افتادن عداوتها
و اگر قمر بود و بارندگی باشد و فراخی طعام و سرما در وقت و نیکی حال مسافران در مثلثهٔ بادی
دلیل رنج خواتین و خدم بود و بیماری در جهت مغرب در اقلیم پنجم و فساد برده و رفتن بادهای خوش
بحسب وقت و بسیاری نکاحها و سورها و اگر عطارد آنجا بود بیع و شکر برده بسیار شود و رونق کار ابریشم
و اوتار بود و قوت حال حکما و اهل فضل و دبیران و متصرفان و بیاعان و اگر قمر بود نمها باشد و هوا خوش
گذرد و فراخی بود و میوه‌ها نیک باشد در مثلثهٔ آبی دلیل توالد و تناسل بسیار بود و رنج

زنان حامله و اگر در برج عقرب بود فساد زنان پیکار بود و دوم و اگر سرطان بود ارزانی جواهر آبی باشد اگر حوت باشد
سناجها بزرگان و مشوران برای کار سفر دریا نیک باشد و قوت اکابر بود در طرف شمال و اگر عطارد آنجا
بود بارندگی ها قوی تر باشد و آمد شد مسافران دریا و بیع و شری حوض و جوی و مانند این باشد و اگر قمر
بود سیلها آید و آبها چنان بود که خرابی کند در وقت **ثمرهٔ پنجم** در احتراق عطارد **در مثلثهٔ آتشی**
دلیل کند بر رونق دواوین و نهادن خراج و خواست در جانب مشرق و اقلیم سوم و رنج متصرفان و
عمال و نوشتن مثالها و بیع جواهر و صناعات و بیماری در طبقات عطارد و محاسبه و اگر قمر آنجا بود یا ناظر باشد
تنها بود و کدورت هوا در وقت و بیع جواهر بی قیمت شود چون مهره و آبگینه و مینا **در مثلثهٔ خاکی** دلیل
تغیر هوا بود و نامناسب وقت فساد طعام و نباتات و رنج کاروانها و بیماری دواب و اهل قلم خاصه در جهت
جنوب و خشکی هوا بود و اگر قمر آنجا بود یا ناظر باشد تنها بود و کدورت هوا و سرما و تغیر هوا نامناسب وقت
در مثلثهٔ بادی دلیل قوت اکابر مغرب و قوت حال وزرا و تیزی بازارها و رونق کار تجار و رفتن بادهای
سرد و رنج متصرفان و اهل فضل و دبیران و ساعیان و اگر قمر آنجا بود یا ناظر باشد بارندگی بیشتر بود و میوها نیک بود
و آنها را خوش برسد و فراخی بود **در مثلثهٔ آبی** دلیل بنا کشتها بود و غلبهٔ آبها و ابرها و تغیر هوا و بیع جواهر آبی و قیمت
آنها ارزان شود و اگر قمر آنجا بود یا ناظر باشد سیلها آید و آبها بسیار شود و تنگی نباتات باشد و عمارت باغها و جویها۔
شعبهٔ پنجم در احکام مجاسدات شش اثمار **ثمرهٔ اول زحل با راس** دلیل کند بر قوت حال مشایخ
و خاندانهای قدیم و افزونی غرور جاه ایشان و تازه شدن دولت قدیم و خروج مدعیان و کرامات دعوتان غیبی و تسخیر
جن و جمع آوردن پریان در جام و مانند آن و فراخی معاش در حیوانات و میل مردم بزهد و ناموس و زیارتها
و تنگی کار ملوک قدیم **زحل با ذنب** دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و برگشتن حال دواب و کثرت بیماریها
و مشایخ و اهل نیال و اکابر از جنس جنون و موتها از زهر و فسادها در زرعها و رنج کودکان از جن و هراس **ثمرهٔ
دوم مشتری با راس** دلیل کند بر بسیاری خیرات و طاعات و قوت اهل ادیان و

میل خلائق بزیارتها و اجابت دعاها و داد و عدل پادشاه و حاکمان و قضات و فراخی و ایمنی در اقلیم دوم و خوش عیشی خلائق و دادن صدقات **مشتری با ذنب** دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و گشتن هلو و کم وباتی مردم و بیماریهاے اکابر و نفاق و دوروئی کردن بزرگان و تزویر فقیهان و باطل کردن حقوق شرعی و محروم شدن مستحقان **ثمرۂ سوم مریخ با راس** دلیل کند بر توبۂ بدکاران و خائنان و پدید آمدن پارسیان بے علم از بزرگان و لشکریان و مردم خویشتن ستا و رونق لشکریان و اطبا و بهتر شدن بیماران و رنجها در اقلیم سوم و سوداهاے بر افتادن در سرفرومایگان و پدید آمدن غنیمت خوانان و جمع آوردن ایشان **مریخ با ذنب** دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بودن خیانتها و قصد بزرگان و بیماریهاے سوداوی و محروم شدن و پدید آمدن عیبها و افتادن قتلها و فتنه ها و نا ایمنی و آفت در ترکان و لشکریان و بدی حال زنود **ثمرۂ چهارم آفتاب با راس** دلیل کند بر داد و عدل ملوک و سروران و افزونی در مهالک بیرون آوردن جواهر نیکو از کانها و میل بزرگان بخیرات و طاعات و صدقات و زیادتی عز و جاه مهتران خاصه در اقلیم چهارم و تندرستی در خلائق **آفتاب با ذنب** دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بخوری معارف و درد چشم و مکروه بزرگان از مردم معیوب و ناکس و خشک شدن بعضے جایها و فساد خرید متاع و بیماری از دیوزدن **ثمرۂ پنجم زهره با راس** دلیل کند بر حکومت خاتونان و خادمان و توبۂ اہل طرب و رونق دین اسلام و افزونی اعتقاد و بیرون آمدن زنان بکرامات و رونق بازار عطر و مزاید و پرده و رفتن با دخوش و فراخی و اجابت دعاها **زهره با ذنب** دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و اسقاط حمل و بیماریها در زنان از دمیدگی و ریشها و آبله و بیرون آمدن زنان **ثمرۂ ششم عطارد با راس** دلیل کند بر قوت حال اصحاب دیوان و عمال و متصرفان و تجار و اصحاب حرفت و ظهور مردم تیز فهم و فاضل و رغبت خلائق بخواندن اخبار و درست رفتن احکام نجوم و طب و نیکی معاملات مردم و راستی دفترہاے محاسبان و امانت و عدول و قیمت کتاب و آلت کتابت **عطارد با ذنب** دلیل کند

برسند انچه گفته شد و مردم منافق و دروغ بیرون آیند و زن و دوکسند خاصه میان اہل دیوان و حکما و فضلا و
و بیماری ها از بادهاے بد و دیوانگی و رفتن زفاف و زدن جن کودکان را و نوشتن خطهاے تزویر
و کسادی بازارها و زیان صناعت وران و نوشتن خاتمها و سہا کل تزویر

شعبۂ یازدہم در قرانات قمر با کواکب ہفت اثمار **ثمرۂ اول** در قران قمر با زحل **در حمل** دلیل کند
بر تغیر حال ہوا و بخارها و فساد حیوانات و بدی حال عوام و زحمت لشکریان **در ثور** دلیل کند بر اندوه اکابر و
بزرگان و زنان محترفه و فساد نباتات و دواب و سرما **در جوزا** دلیل کند بر رفتن بادهاے مضطرب
و مکروه و عوام و مردم فاضل و سستی بازارها و تیرگی ہوا **در سرطان** سرما بود در وقت و بارندگی و مکروه
بزرگان و بدی حال مسافران دریا و بادہاے سرد **در اسد** فرو بستن کار عوام و مکروه بزرگان **در سنبله**
نکبت مسافران بود و زحمت متصرفان و سرما در وقت و فساد طعام و اخبار بد **در میزان** بادہاے مخالف
وزرد و فرستادن رسولان بود جہت نکاح و بیع برده و نم و ابر باشد **در عقرب** فرستادن مسافران بود در
دریا و زدن جاسوسان و بارندگی ها و سرما و گرفتار شدن بدکاران **در قوس** بیماریها افتد در مردم و
حیوانات و مکروه زنان و ابرها و بخارها باشد **در جدی** بدی حال مسافران و جاسوسان و فساد زرع و
حیوانات و درشتی ہوا و سرما **در دلو** رفتن بادها باشد و مکروه بزرگان و مشایخ و تنگی و بارندگی و سرما
و دلہری عوام **در حوت** ابرها و بخار و بارندگی در وقت و فساد مسافران دریا و مکروه علما **ثمرۂ دوم** در
قرانات قمر و مشتری **در حمل** دلیل کند بر کشادگی ہوا و گرمی و امن و نیکی راه مسافران و ربیع و رستن
نباتات **در ثور** رفعت حال حیوانات بود و علم و فرح بزرگ زادگان و نیکی راه مسافران و رسیدن کار و انہا
و دواب **در جوزا** رسیدن اخبار خوش و اجتماع خیر و اعتدال ہوا و نوشتن خطها **در سرطان**
نیکی حال عوام بود و فرح و جمعیت خیر و بیع جواہر آبی و آمدن مسافران دریا **در اسد** عزت عوام
و بیع جواہر کانی و طاعت ملوک و دور و اشدن نقود **در سنبله** بسیاری جمعیت بزرگان و اہل دیوان

۱۵

وحکما ونیکی زراعات وبیع ماکولات وآمدن کاروانها ومسافران **درمیزان** وزیدن بادهاے خوش ونیکی میوها واخبار درست اشراف وعلما **درعقرب** آمدن بارانها وتوبهٔ بدکاران واعتدال هوا وسکونت مسافران **درقوس** جمعیت ائمه وبیع دواب ونیکی حال عوام وگرمی هوا وطلب امور دینی **درجدی** ایمن شدن مسافران باشد وآمدن ایشان واعتدال هوا واجتماع بزرگان بضرورت **در دلو** وزیدن بادها وبودن جمعیت مشایخ وحکما وساختن طلسمات وخواندن عزمیت **درحوت** منصب عوام باشد جمعیت خیر در علما وقضات وآمدن مسافران وبارندگی **ثمرهٔ سوم** در مقارنهٔ قمر ومریخ **درحمل** هوا گرم شود وخصومتها وفتنها میان عوام وربودن لشکریان وتشنیع بامسافران از ظالم رود وفساد حیوانات بود **درثور** غلبهٔ عوام بود بر لشکریان ودرباغن خانیان وتشنیع مسافران از ظلم دزدان **درجوزا** اخبار دزدان افتد وفتنه بود میان عوام واهل فضل وارباب قلم وتجار ورفتن بادخوش **درسرطان** غوغاے عام بود وفساد بدکاران وزحمت مسافران دریا وتجارها **دراسد** فرستادن رسول وجاسوس بود وگرمی هوا وفساد حیوانات واندوه ملوک **درسنبله** اخبار دروغ بود وظلم بر اهل دیوان وزحمت بازاریان از لشکریان **درمیزان** خطر مسافران بود وقتل وشنیع وتشنیع زنان بر شوهران وخاستن بخارها وکدورت هوا **درعقرب** فساد مسافران وبندکردن جاسوسان وقتل وبدی آبها وخاستن بخار وکدورت هوا **درقوس** گرمی هوا وداغ دواب وخصومت میان اکابر وکردن کارها آتش وکاهلی عوام در دین **درجدی** گرفتار شدن پیکان وجاسوسان وزحمت عوام از لشکریان وخصومت **در دلو** وزیدن بادها باشد وبیماری مشایخ وبدی هوا وتوقف مسافران **درحوت** فساد کشتی ها وحیوانات آبی ومسافران دریا واندوه عوام وتجارها ومکروه عوام واشراف **ثمرهٔ چهارم** در اجتماع با آفتاب **درحمل** تغیر هوا بود واندوه ملوک وامرا وتشویش در عوام وغضب بر زیردستان **درثور** فساد نباتات وحیوانات بود ومسافران ونهادن بناها وزحمت زنان مطرب وبستان بانان **درجوزا** دلیل بادها ونوشتن فرمان واشتله وفساد اشجار ومیوها وگرمی وتغیر هوا **درسرطان** بزرگ کردن

عوام و بارندگی و تیرگی هوا و آمدن مسافران خاصه از دریا در اسد اجتماع ملوک و بزرگان بود و گشتن کسار
و گرمی هوا و آمدن مسافران و قاصدان ملوک در سنبله حضور مسافران باشد. و آوردن نامه‌ها
و نوشتن مثالها و بیکار شدن دیوانها و بازارها در میزان اندوه ملوک بود و آمدن رسولان و رفتن بادها و آمدن
نکاحها و تاریکی و نم در عقرب بارندگی بود و سرما و در ماندن جاسوسان و مسافران و تاریکی هوا و بادها
آبها و کشتی‌ها در قوس اختلاف هوا بود و مکروه بزرگان و فقها و بیع و شری برده و حیوانات و کارهای
آتش در جدی میل سرما بود و در ماندن جاسوسان و پیکان و فساد حیوانات و اندوه عوام در دلو اندوه
ملوک باشد و اکابر و سروران و رفتن بادها و سرما و نم و بدی حال مسافران و زحمت مشایخ و حکما در حوت بارندگی
بود و بزرگی طلب کردن عوام و رسیدن مسافران خاصه از دریا ثمرهٔ پنجم در قران قمر با زهره در حمل بارندگی
و بیع پیرایه و زدن زرینها و حمامی و زفاف و معاشرت در ثور قوت بزرگ زادگان بود و خاتونان اهل طرب و
اجتماع زنان و آمدن مسافران و سرما در وقت در جوزا بادهای خوش جهد. و نوشتن خطوط بود چون مهرنامه و نکاح‌نامه
باین و آمدن نامه و نیکی حال دبیران و طرب ایشان در سرطان فراوانی جواهر آبی و نیکی حال مسافران طرب
عوام و بارندگی و نیکی احوال کشتی‌ها و سور و مهمانی در اسد اعتدال هوا بود و بر آمدن نکاحها و طرب در ملوک و خواتین
و زدن پیرایه و ساختن حیلها در سنبله نیکی حال مسافران باشد و پیکان و جاسوسان و نکاحها بود و طرب در وزرا و
ارباب قلم و بیع برده و عطرها و جامها در میزان زنان اهل طرب بود و بر آمدن نکاحها و فرحها و زنان و مجالس عشرت و رفتن
بادها خوش و خوشی مسافران در عقرب بارندگی بود و دیر ماندن مسافران و مکروه زنان اهل طرب و خدم در قوس
طرب علما بود و میل عوام بود به زهد و بیع برده و دواب و روانی درهم و فلوس در جدی آمدن مسافران
بود در اثنای زحمت و خوف و بودن سرما در دلو بادها بود و نم و عشرت در مشایخ و حکما و بر آمدن نکاحها و بودن
طربها در حوت بارندگی بود و سیلها و جمعیت خواتین و طرب در بزرگان و اشراف و ائمه و قضات و فرح عوام
ثمرهٔ ششم در قران قمر با عطارد در حمل بیع دواب بود و سلاح و گشتن هوا و بخارها و اخبارها و نمها در ثور

سرمایه و بیع طعام و ستور و عمارت و زرع و آمدن مسافران در **جوزا** رونق دبیران بود و نقاشان و نوشتن خطوط و آمدن نامها و اخبار و رفتن بادها و بیع برده در **سرطان** فرستادن رسولان بود و حرکت کشتی ها و مسافران دریا و بیع جواهر آبی و بارندگی و تاریکی و فرستادن رسولان بود در وقت و دلخوشی عوام در **اسد** حرکت ملوک باشد و سلاطین و رسیدن قاصدان پادشاه و اخبار ملکی و رفتن شکار و بیع جواهر کانی و طلب مالی در **سنبله** حرکت پیکان و جاسوسان و رونق دیوانها بود و بازارها و بیع غله و حیوانات و برده و کتابت در **میزان** وزیدن بادها بود و بیع برده و نهر و آمدن اخبار خوش و رونق حکما و شعرا و اهل طرب و ندما در **عقرب** ابرها آید و کدورت هوا بود و افتادن اراجیف و فساد مسافران و در ماندن جاسوسان در **قوس** بیع برده و حیوانات برده و حرارت هوا در وقت و بخارها و خلاص محبوسان و مناظره در **جدی** فرو ماندن مسافران بود و پیکان و بیع ستوران و برده و اختلاف هوا و سرما در وقت و بحث حکمت در **دلو** بادهای مخالف جهد و مردم عام خلافت شوند از اخبار و نجم و بحث علوم دقیق و طلسمات و نوشتن هیکلها در **حوت** حرکت کشتی ها و مسافران دریا و تیرگی هوا و بارندگی و رونق صیادان دریا و بودن کارهای شرعی و خلاص حبس قاضی **ثمرهٔ هفتم** بودن قمر با دو عقده **قمر با راس** دلیل کند بر نیکی احوال عالم و بزرگ شدن عوام و یافتن تربیت از ملوک و اکابر و اشراف و روانی کارها و بازرگانیها و اخبار خوش و رفتن بمزارها و میل عوام بتجارت و طاعات و اجابت دعا **قمر با ذنب** دلیل بر ضد آنچه گفته شد و بیماریها بود و در کودکان و زبان معامله و گفت و گوی میان عوام افتادن اراجیف و فساد میوها در وقت و غم و تهمت و فساد مسافران و پیکان و بد شدن حوال نرخها و جانوران و درد ا—

چشم و زدن جن ـ

شعبهٔ دوازدهم در اتصالات قمر با کواکب ـ شش اثمار **ثمرهٔ اول** به تثلیث و تسدیس **قمر با زحل** دلیل دلخوشی بود میان زنان و مردان و فرزندان و پیران و تغیر هوا و نیکی حال اهل ... و مشایخ و مزارعان و سعادت حال صیادان **تربیع و مقابله** دلیل افتادن حسد و تهمت بود و میان

عوام و دیدن شدت و رنج مسافران و مکروه میان پدران و فرزندان و تغیر هوا و سرما و بیماریها خاصه در کودکان
و تفاوت نرخها **ثمرهٔ دوم** تثلیث و تسدیس **قمر با مشتری** دلیل رغبت عوام بود بخیرات و طاعات
و نیکی احوال مسافران و عدل و امانت و ایمنی و فراخی و برآمدن کارها و حاجتها و آسانی میان خلق و
و پیش بزرگان **تربیع و مقابله** دلیل مکروه خاطر ائمه و قضات بود و از عوام الناس و ظهور دعویهای
شرعی و افتادن خصومتها و مناظره و مجادله و اندوه توانگران و اشراف و وزرا **ثمرهٔ سوم** تثلیث
و تسدیس **قمر با مریخ** حرارت بود در طبایع و حرکت لشکرها و فرح در مردم او باش و شکار کردن و سواری و
بسیار و داشتن انواع سلاح و خلاص محبوسان **تربیع و مقابله** دلیل کند بر مکروه عوام و ظلم لشکریان
و خصومتهای رندان و عوام و قصد یکدیگر کردن و بیماری کودکان و بدی راه و مقالتها و علاجها بداغ و شق
ثمرهٔ چهارم تثلیث و تسدیس **قمر با شمس** دلیل عدل ملوک بود و رغبت عوام خلق و عنایت
بزرگان با خردان و گرمی هوا و دلخوشی میان پدران و فرزندان و شوهران و روانی کارها و برآمدن کامها
و حاجتها و شکستن سرها و رونق علما **تربیع و مقابله** دلیل غضب ملوک و قهر و سیاست فرمودن
و تاختن و کشتن و هیبتهای مردم فرومایه و عوام و تغیر هوا و شکستن سرها و بودن غمها **ثمرهٔ پنجم** تثلیث
و تسدیس **قمر با زهره** بسیاری فرح و طرب بود در مردم و سورها و مهمانیها و برآمدن نکاحها و نیکی حال اهل حرم
و زنان و خادمان و مسافران و عوام و اعتدال هوا **تربیع و مقابله** تیزی بازار عطر بود و مکروه زنان
و فاش گشتن خیانت زنان و اعتدال هوا **ثمرهٔ ششم** تثلیث و تسدیس **با عطارد** دلیل
تیزی بازار میوه بود و کاغذ و قلمدان و نوشتن نامها و فرستادن رسولان و آمدن خبرهای خوش
و درست رفتن حسابها و احکام نجوم و بسیاری برآمدن بیعها و فرح متصرفان و تجار و دبیران و اهل بازار
تربیع و مقابله دلیل کسادی بازارها بود و اخبار دروغ و خیانت رسولان و بسیاری مجادله میان
اهل بازار و محاسبه و کیالان و متصرفان و پیدا شدن خیانتهای ایشان و تغیر هوا و نوشتن خطها

بدروغ اما اصل دیگر آنست که چون امتزاج کواکب و دافع تدبیر و قابل تدبیر و احوال اتصالات معلوم گشت که چون امتزاج کواکب وقت باشد که دو کوکب یا سه یا بیشتر با یکدیگر جمع آیند یا در یک نظر باشند آن را امتزاج باید دادن چنانکه یاد کردیم در ثمرهٔ سوم از شعبه که بشجرهٔ اول منسوب است و سخن بر طبیعت آن کوکب گفتن که قوی‌تر باشد وانچه در شرائط نجم گفته شده است آن را بجای آرند و مانع و معطی را بشناسند و نظرهای قبول و رد و آنچه یاد کردیم نگاه دارند و از آن میان حکمی بیرون آرند و بدانند که جمیع اتصالات و مواضع کواکب و حالات هر یک در وقت تحویل سال یا فصل اثری قوی‌تر کنند خاصه که در اوتاد افتد و مدت آن اثر سال یا فصل بر دارند و حکم طالع اجتماعات و استقبالات همین باشد که در سال و فصل باشد اما اصلی دیگر آنست که چون قمر از اجتماع بیرون آید بهر کوکب که پیوندد طبیعت آن کوکب گیرد تا استقبال نرسد پس احوال و مزاج آن کوکب گذرد و از تغییر حال هوا و احوال مردم و نرخها و این همه بسبب انظار آن کوکب بود از سعد و نحس و حکم بیرون آمدن از استقبال همین بود و در هر اجتماع و استقبال این را نگاه دارند

شجرهٔ سوم

در احکام طالع تحویل سال عالم و فصول و احوال نیکی و بدی سال و فصول و عوارضی که حادث شود و رنج و راحت اصناف خلائق و کیفیت هر یک — در شش شعبه **شعبهٔ اول** در احکام طالع عالم — یازده اثمار **شعبهٔ دوم** در گرانی و ارزانی چیزها — ده اثمار **شعبهٔ سوم** در احکام آثار علوی — چهارده اثمار **شعبهٔ چهارم** در احوال فتن و حروب — دوازده اثمار **شعبهٔ پنجم** در احکام و انتهای طالع قران و برج قران پنج اثمار **شعبهٔ ششم** در احکام خسوفات و کسوفات — هفت اثمار —

شعبهٔ اول در احکام طالع سال عالم — یازده اثمار **ثمرهٔ اول** در مقدمهٔ این شعبه طریق استخراج درجهٔ طالع سال عالم در همه زیجها استادان آورده اند و ما نیز در زیج عمده چند نوع یاد کرده ایم مشروحا اما هر گاه که طالع سال برجی ثابت افتد حکم همه سال بر آن طالع کنند و اوضاع کواکب و دیگر دلائل او و اگر برج ذو جسدین افتد حکم دو فصل بهار و تابستان باز آن کنند و بر تحویل سر میزان طالع استخراج کنند و حکم دو فصل تیره و زمستان

ازان طالع کنند و دلائل او و اگر طالع برج منقلب افتد طالع سه فصل دیگر استخراج باید کرد تا هر فصلے را
علیحده طالعے باشد و حکم هر فصلے از طالع او کنند و اگر طالع سال برج ثابت یا ذوجسدین باشد حکم بچهار فصل
کنند نیکوتر آید و اگر حکم هر پانزده روزی کنند از طالع اجتماع و استقبال کنند و انصراف قمر از اجتماع
یا استقبال و اتصال او بکوکبے بنظرهاے مودت و عداوت چنانکه گفته شده است در پیش و سایر اتصالات
علوی را با آن ضم کنند و امتزاج دهند و همه طالعها را حکم بر یک طرف بود و اما باید که طالع را دو نسبت باشد
یکے بشهرے که طالع باُفق او بیرون آورده باشد احکام دران شهر ازان طالع کنند دوم آنکه بعرض منتصف
عمارت استخراج کنند و تقویمات کواکب بر طول نود بران احکام نهند و این حکم عام باشد ثمره دوم در احکام
کلیات عالم احکام شناختن احوال موجودات است باثر تحویل اجرام علوی حکم و متاثر شدن اجرام
سفلی بران تحریک جهت کون و فساد و بنا بر شناختن این احوال بر دلائل باشد پس واجب آن کنند که
بر هر چیزے اول دلیل طلب دارند و در قوت و ضعف او نیکو تامل کنند و اگر دلائل بیشتر بود امتزاج دهند
چنانکه نموده ایم و احوال هر یک از اصناف خلائق در صورت طالع ازان برج بنگرند و صاحب و مستولی او
و آن کوکب که دلیل آن ضعف باشد چنانکه احوال پادشاه را از برج عاشر و صاحب و مستولی او نگرند و اگر
طالع روزی بود آفتاب را شریک آن کنند و اگر شبی بود قمر را و مناسب سعادت هر یک احکام کنند
و احوال وزرا و نزدیکان پادشاه و مال و لشکر او را از برج یازدهم نگرند و صاحب و مستولی او و مشتری و عطارد
و مریخ را شریک آن کنند و رای و تدبیر و اعتقاد و عدل او از سهم الغیب و صاحب و مستولی او نگرند و احوال
رعیت را از درجه طالع و صاحب و مستولی او و از ماه نگرند و احوال مال و کسب معاش از برج دوم و صاحب
او و مستولی بر او و از سهم السعادت و صاحب و مستولی بر او و از مشتری و صاحب نگرند و احوال نکاح و شرکت
و خصومتها و تهمت و دعویها از خانه هفتم و صاحب و مستولی بر وے و زهره و شمس و سهم التزویج و صاحب
او نگرند و احوال فرزندان و فرح و طرب و اخبار و لباسها از خانه پنجم و صاحب و مستولی او نگرند و از

مصطفی ۱۲۹۶

سہم الاولاد و صاحب او و زہرہ و عطارد را شریک آن کنند. و احوال سفر و مسافران و دین و مذہب را از خانۂ
نہم و صاحب و مستولی بر وے و سہم السفر و صاحب او و قمر و عطارد نگرند و احوال ارتفاعات و طعمہ و عمارت
و زراعت و عواقب کارہا از خانۂ چہارم و صاحب و مستولی بر وے و از سہم ہر چیز کہ خواہند و صاحب او و زحل
و مشتری نگرند و احوال دواب و وحش و عداوتہا از خانۂ دوازدہم و صاحب و مستولی و سہم ہر یک و صاحب
سہم و زحل نگرند و احوال بیماریہا و بندگان از خانۂ ششم و صاحب او و مستولی و زحل و عطارد و قمر و سہم ہر یک نگرند
و احوال وبا و اندوہ و نکبت از خانۂ ہشتم و دلائل او و مشتری و زحل نگرند و از سہم خوف و صاحب وے و
ہمچنین ہر خانۂ را در دلائل وے و قوت وے نگرند و نظرہائے سعد و قبول و رد و اعتبار کنند پس ہر کدام
خانہ را کہ دلائل او قوی تر بود بقوتہائے ذاتی و عرضی و بہ دیگر ناظر باشند خاصہ از اوتاد حکم بسعادت آن قوم
کنند کہ بدان دلائل منسوب اند و آنچہ مدلول او باشد از اجناس و اگر بر خلاف این بود بر طرف ضد افتد
و اگر آفتاب در وقت تحویل قوی حال بود و مشتری ناظر بود بمودت دلیل عدل پادشاہ بود و امانت
و انصاف و نیکی حال خزاین و اگر بعداوت بود عدل و انصاف او نما ند اما موجود نباشد و اگر زحل ناظر بود
بمودت ظلم کنند در صورت عدل و اگر ناظر عداوت بود ظلم و جور صریح باشد و چون طالع شمسی بود و الی
قمر باشد حکم او ہمین بود اما کمتر از شمس و اگر بر سہم الغیب سعد مستولی باشد رایہائے پادشاہ صواب بود و نظر بر
عدل و رحمت دارد و خیرات و اگر نحس مستولی افتد حکم بر ضد بود و اگر زحل نیکو حال بود کشت و زرع بسیار شود
و اگر مشتری قوی حال بود خور دنیہا نیکو باشد و اگر بد حال عکس این باشد قیاس کواکب دیگر ہمین باشد بانسبت
ہر یک اما از ین کواکب ہر کدام کہ در وے بخانۂ شرف خود دارد یا در شرف خود بود آن قوم را کار بالا گیرد و
اگر بخانہ یا خطوط دیگر چنین اتفاق افتد سعادت مناسب آن رسد اما اگر در وے از تنہا نہائے نیکو بخانہائے
بد دارد یا در ان خانہا بود دلیل افتادن باشد از سعادت مناسب جایگاہ اما نحس میان دو نیر زیان ہم
کند اگر متصل بود کہ بد باشد و نیر میان دو نحس دلیل امور پنہان بود و مناسب برج اما انصراف و اتصال

هر کوکبی را از سعود و نحوس حکم همین باشد و این همه حالات را در وقت تحویل سال یا فصل اعتبار کنند که اثر آن عظیم‌تر باشد و مدت او مدیدتر **ثمرهٔ سوم در احکام جزویات** هرگاه که کوکبی راجع بود دلیل حیرت باشد و پشیمانی و فرو ماندن کارها و راه‌ها و خطا و کم ثباتی در منسوبات او اما اگر محترق بود دلیل بیماری باشد و خوف و نکبت و اندوه در منسوبات او و به زیان رفتن **ثمرهٔ چهارم** اگر آفتاب در عاشر طالع سال یا فصل باشد قوت حال پادشاه بود و اگر در خانهٔ نهم بود سفری کند پادشاه و اگر در خانهٔ چهارم بود ساکن باشد در مملکت خود و اگر در خانه ساقط بود از رعیت دور افتد و هر خانه را قیاس همین است و اگر طالع شبی باشد حکم قمر همچنین باشد **ثمرهٔ پنجم** اگر صاحب طالع در طالع بود قوت حال مردم باشد و اگر در رابع بود مقبول مردم در آن شهر به خوشی باشند و اگر نامقبول بود بی‌رضا باشند و اگر در هفتم بود مردم گریزند از خصمان و اگر در عاشر بود طلب صحبت پادشاه و اکابر باشند و جستن جاه و حرمت و اگر در هشتم بود خائف باشند و نکبتها بینند و اگر در ششم بود بیماریها حادث شود و قیاس خانه‌های دیگر همچنین باشد **ثمرهٔ ششم** اگر صاحب دوم در عاشر باشد یا حادی عشر مال و معاش مردم به سلطان باز گردد و اگر در خانه‌های سعدان بود یا مسعود باشند تلطف از رعیت خواهند و اگر در خانه‌های نحسان باشد یا کوکب نحسان باشد یا ضعیف ستانند و اموال و معاش ایشان به زیان برند **ثمرهٔ هفتم** اگر صاحب نهم به صاحب طالع پیوندد به نظر مودت مردم سفر کنند به رضا و خوشی و اگر نظر عداوت بود سفرهای ضروری افتد اما اگر صاحب طالع به صاحب نهم پیوندد به نظر مودت مردم مایل شوند به سفرها و اگر نظر عداوت بود بگریزند و اگر زحل بود از شدت و قحط و تنگی بروند و اگر مریخ بود از لشکرها و خوست و دزدی و ناایمنی بگریزند و اگر کوکب سعدان باشند سفرهای با راحت بود و با خیر و نفع و به مقامهای متبرک روند خاصه که نظر سعد بود و همچنین اگر صاحب طالع به صاحب پنجم پیوندد مردم طلب فرزند دارند و اگر نظر مودت بود فرزندان نیک زایند و ببینند و اگر صاحب پنجم به صاحب طالع پیوندد حکم همان باشد اگر از اوتاد پیوندد دلیل بسیاری توالد و تناسل بود خاصه که کواکب نیکوحال باشند و در برج لبسا فرزند بود و اگر بر خلاف این بود حکم برضد آن کنند و حکم طرف با سهام و اخبار همین باشد **ثمرهٔ هشتم** سلامتی حال

ششم دلیل کند بر سلامتی مردم و اگر آن خانه نحس باشد یا نحس شده بود بیماریها پدید آید یا از مزاج کوکب نحس
یا نحس کننده پس اگر مشتری و عطارد و ماه در صورت طالع نیکو حال بوند خاصه عطارد در اوتاد باشد
خاصه در حاشیر بیماران علاج پذیرند ثمرهٔ نهم اگر صاحب ثامن محترق بود یا ناظر نحسان افتاده باشد موتها
بود خاصه که صاحب سادس ناظر بود و بنظر عداوت و صاحب و قمر هر دو بدحال بوند هر کوکب که صاحب
ثامن بود یا منحوس یا محترق شود موت از طبیعت آن کوکب حادث شود اگر آن کوکب زحل بود
موت از تشنگی و قحط و ظلم باشد و بیماریهای درازکش و آنچه بزحل منسوب است و اگر مریخ بود قتلها
و بیماریهای خونی و طاعون و آنچه بمریخ منسوب است اما اگر برج ثامن خانهٔ زهره بود بیشتر مرگ زنان
بود و حیوانات و اگر خانهٔ عطارد بود مرگ کودکان بود و طبقات عطارد قیاس بروج دیگر همین است
واما اگر برج حمل باشد بیماریهای درد سر و دماغ و اطراف او باشد و در گوسفندان و اگر ثور باشد بیماریها
در گلو باشد و اطراف او و در گاو و گاومیش و اگر جوزا بود بیماریها در بغل و دستها و باقی بروج را قیاس
اینست ثمرهٔ دهم در صورت طالع هر کوکب که بقوتهای ذاتی و عرضی آراسته بود حکم همه سال یا
فصل از طبیعت او کنند و اگر بیشتر کواکب نیکو حال بوند احوال عالم یا فصل در آن سال همه بر عادت
بود و ایمنی و تندرستی و فراخی و بسیاری کسب مال و معاش و نیکی ارتفاعات و میوه‌ها و داد و عدل
و سازگاری خلایق و توالد و تناسل و بودن فرزندان مقبل و افتادن سفرهای با خیر و اگر احوال کوکب
ضد این بود حکم بر عکس افتد ثمرهٔ یازدهم اثر اتصالات نیکو در اوقات امن و آرام عالم عظیم‌تر بود
از آن جهت که مقوی این دلائل شود پس در افزاید راحت و فراغت و دلخوشی پادشاه و اثر اتصالات
بد در وقت خوف و تشویش با اثر قوی‌تر و ظاهرتر بود که فتنه را تمام‌تر گرداند چنانکه در پیش ذکر رفت
شعبهٔ دوم در احوال گرانی و ارزانی چیزها - ده اثمار ثمرهٔ اول در مقدمه پیوسته گرانی و
تنگی از زحل بود و فراخی و ارزانی از مشتری و اثر هر دو بوقت قران ظاهرتر بود ثمرهٔ دوم نگر بطالع

اجتماع یا استقبال مقدم بر تحویل سال یا فصل و بطالع و قمر اگر این سه دلیل مسعود بوند و هر دو کوکب بجایگاه نیکو
حال افتاده باشند و زاید باشند در سیر و صاعد در افلاک خود نرخها گرانی کنند و اگر این دلائل بکوکبی ناظر بود
که در وسط السما باشد کار قوی تر بود و اگر احوال دلائل بخلاف این باشد نرخها ارزان گردد ثمرهٔ سوم
در صورت طالع هر کوکب که بقوتهای ذاتی قوی تر بود منسوبات آن بروج که کواکب در وی بود
گرانی کند ثمرهٔ چهارم اگر مستولی بر جزو اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع سال یا فصل در ثالث بود یا
تاسع و مقبول باشد آنچه منسوب به وی بود گران گردد ثمرهٔ پنجم اگر مشتری را در طالع خود مقدم بر تحویل حظی
بود و صاحب طالع مشتری ناظر باشد یا بزهره و صاحب ثانی نظر دارد بطالع یا بصاحب طالع در طالع
سال یا فصل فراخی باشد بخاصه که صاحب طالع سعد بود یا سعد شده باشد و آنکه بتجربت افتاده است
که مشتری چون راجع شد طعام نایافت گشت و چون مستقیم شد فراخی پدید آمد بخاصه در بروج خاکی بود ثمرهٔ
ششم اگر قمر از اجتماع بیرون آید یا از استقبال و بزحل پیوندد و زحل صاعد بود در فلک تدویر و آن بعد از
استقامت دلیل گرانی کند و اگر عطارد با زحل بود یا ناظر موکد تر بود و آن چیز که گران شود از منسوبات زحل
بود و موضع او ثمرهٔ هفتم صاحب ثانی اگر در سیر زیادت بود و صاعد در افلاک خود و در بیت یکی از اوتاد انجم
غذا را شاید گران شود ثمرهٔ هشتم زحل چون در سنبله بود و او نهم یا یازدهم از طالع سال یا فصل
بود گرانی خوردنیها باشد و اگر زحل در میزان بود قوی تر باشد و بیشتر طلب کند ثمرهٔ نهم اگر صاحب طالع در
وتد [illegible] بود و صاعد در افلاک و زاید در سیر و عدد و حساب دلیل گرانی کند تا بوقت پدید آمدن گرانی را بدانند
در سال چنانکه اگر کوکب دلیل در طالع بود اول گرانی کند یعنی در بهار و اگر در وسط السما بود در تابستان
گرانی کند و اگر در سابع بود در تیرماه و اگر در رابع بود در زمستان و اگر در زایل الوتد بود اندک تفاوت کند
ثمرهٔ دهم قوت دلیل که از صعود بود و زیادت در سیر و بودن در اوتاد دلیل عزیزی باشد و بودن
او در خط و حظ خود دلیل طلب باشد و همین سبب است که چون زحل بمیزان رسد طلب معاش کنند از خوف

قحط و گرانی شود که تا علامت [illegible] خلاف مرکز [illegible] آسته وقت گرانی [illegible] سال [illegible] بود [illegible] اما
[illegible] دلیل که از [illegible] باشد [illegible] و نقصان [illegible] دلیل [illegible]
و خواری بود و بودن او در وبال یا هبوط دلیل کم اتفاقی مردم باشد آن۔

شعبهٔ سوم در آثار علوی – چهار ثمره است **ثمرهٔ اول** در [illegible] و دلیل بادها بروج بادی [illegible]
مشتری و عطارد و دلیل باران [illegible] و بروج آبی اند و زهره و قمر [illegible] و پس اگر [illegible] وقت تحویل [illegible] کوکب
باران برجها باشد دران سال [illegible] بادها [illegible] بسیار [illegible] اگر [illegible] کوکب شمالی
باشد شمالی و اگر جنوبی باشد جنوبی و بارانها را حساب خاص [illegible] قمر [illegible] هفتم [illegible] هفتم ماه قمر [illegible]
پس اگر مریخ با دلائل بادها باشد باد سخت [illegible] باشد و [illegible] بود و اگر زحل بود بادهای [illegible] کننده [illegible]
و سرد و اگر زهره بود بادها خوش وزد و معتدل باشد که خشک بود و یا نم و حکم [illegible] و اگر زحل با دلیل بارانها
باران بود باران آهسته تر آید و سرد شود و یخ و برف باران بود و اگر مشتری باشد [illegible] با نفع بود
و نزرگ و هوا معتدل بود و بادهای خوش وزد و اگر مریخ باشد بخار [illegible] و رعد و برق باشد و مریخ [illegible]
بادی و آبی نقصان آبها بود و [illegible] تابستان [illegible] و اگر عطارد [illegible] بود باران و باد باشد و رعد و برق

ثمرهٔ دوم فتح الباب آن است که دو کوکب [illegible] شان [illegible] اگر فتح الباب [illegible]
و مشتری بود بادهای خوش وزد و اگر یکی از ایشان در برج آبی بود باد و باران [illegible] بود [illegible]
آتشی بود ابرهای پریشان باشد و باد گرم و تاریکی و [illegible] هوا [illegible] اما اگر قمر [illegible] شود
و مریخ پیوندد تغییر هوا بود و بهمان نسبت که گفته شد [illegible] باد [illegible] سرما [illegible] اما اگر قمر [illegible]
منصرف شود و بزحل پیوندد سرما بود و تغییر هوا و سرما [illegible] اما اگر قمر از آفتاب [illegible] شود و اگر [illegible]
آبی بود بارندگی باشد و در برج بادی باد رود چنانکه در پیش گفته شد و اگر [illegible] برج [illegible] بود باد [illegible]
وزد و اگر در برج خاکی بود سرما سخت [illegible] باشد و اگر در برج آتشی [illegible] تاریکی بود و [illegible] گرما [illegible]

واگر در برج آبی بود بارندگی باشد و سرما و در زمستان برف بود و دمه و اگر آفتاب در برج آتشی بود کمتر باشد
و اگر در برج بادی بود بادهای گرم رود و اگر در برج آبی بود ابرها و بخارها برآید و زود دستلاشی شود و اگر برج خاکی بود
سرما بشکند و در تابستان باعتدال شود اما اگر قمر در برج آبی بود سیلها آرد و در برج خاکی سرمای خشک در وقت
و در برج بادی باد وزد و در برج آتشی تاریکی و این همه احوال بحسب وقت و زمان بود و آوان هر چیزی از باد
و باران و سرما و گرما اما پیوستن قمر بزحل بقران در برج آتشی دلیل کند بر تاریکی و در برج خاکی دلیل سرما و در برج بادی
دلیل باد و در برج آبی باران بود و سردی اما اگر دلائل دیگر درین میان افتد در مدلول زیادت کند مناسب
طبیعت خود اگر فتح الباب نزدیک اجتماع یا استقبال افتد یا نزدیک و در تربیع قمر یا شمس که آن را مرکزها خوانند
دلیل تغیر هوا بود و بارندگی بسیار خاصه که آن دو کوکب یکی صاحب طالع اجتماع یا استقبال بود و طالع برج
آبی یا بادی باشد و اگر برج خاکی بود سرما سخت تر باشد و اگر آن کوکب راجع بود تغیر هوا و بارندگی نهایت بود و اما
عطارد چون در برجی بسیار باشد هر کجا که بود بادها و ابرها انگیزد و عسلتها یعنی در هوا پدید آید قسم در
زیادتی آبها دلیل است چون زاید بود در سیر و نزدیک بود باجتماع یا استقبال و صاعد بود در فلک اوج خود
و آن از پس تربیع اول بود با آفتاب یا مقابله و از پس تربیع ثانی یا اجتماع چون احوال قمر را نزدیک
تحویل سال یا فصل اتفاق افتد و قمر میان طالع و وسط السما بود و یا در ربعی که مقابله اوست دلیل بسیاری
آبها بود در آن سال یا فصل و اگر کوکب جمع شوند در برج آبی باران بسیار آید و آبها فراوان بود خاصه در حوت
بوقت و در بروج بادی دلیل بادهای مخالف شود چون زهره مغربی بود در وقت باران و در برج آبی دلیل باران
بسیار بود ثمره سوم صاحب طالع سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال چون از کوکب باران باران بود و
کوکب دیگر از بروج آبی بود ناظر بوند دلیل بارانها بسیار بود در وقت خاصه که طالع برج آبی بود پس اگر آن
کوکب قمر بود سیلها باشد و بارانهای تیز و اگر زهره بود ابرهای سیاه برآید و تاریکی شود و بارندگی باندازه
بود و اگر عطارد باشد رعد و برق بیشتر باشد و تاریکی و بارندگی اندک بود و اگر زحل باشد باران ریزه باشد و

آهسته اگر مشتری بود تغیر هوا بود و بخارها و گرمی و بارندگی نرم **ثمرهٔ چهارم** عطارد چون از برجی به برجی نقل کند
هوا متغیر شود مناسب وقت و برج از سرما و گرما و باد و نم اما هر کوکبی را اثری بود در وقت تحویل به برجی
ولیکن اثر عطارد ظاهرتر بود چون در وقت تحویل سال زهره و عطارد و قمر در حوت باشند دلیل آن بها و بارانها
بسیار بود در آن بهار و در آن سال سردی هوا باشد **ثمرهٔ پنجم** پیوستن قمر با زهره از خانهای
عطارد ابرها و بارانها باشد و اگر عطارد با زهره بود یا ناظر سخت تر باشد **ثمرهٔ ششم** اتصال عطارد
با زحل دلیل سرما بود و بارندگی و دمه و رعد و برق در آن هنگام و غیر آن دلیل شکستن گرما بود و تغیر
و بارندگی خالی نباشد **ثمرهٔ هفتم** اگر زهره تابستان مشرقی بود گرما بشکند و ابرهای پریشان بر آید و بارندگی
بود و اگر نزدیک تحویل آفتاب بجدی زهره مشرقی بود خاصه در غایت تشریق بود زمستان سرد بود
و بارندگی و دمه و یخ بندها و اگر در فصل تیرماه مشرقی بود زود سرد گردد و نمها باشد مگر رونده بود باحتراق
که اثر کمتر کند و اگر نزدیک آفتاب بسرطان مریخ در حد تشریق بود گرما قوی بود و علامات شهب افتد
و اگر بوقت تحویل آفتاب بجدی در حوالی آفتاب بود مشرقی یا مغربی آن سرما بشکند **ثمرهٔ هشتم**
زحل در برج آبی دلیل خشکی سال بود و نقصان آبها پس اگر مریخ در برج آبی بود دلیل خشکی سال بود و در برج
آتشی دلیل گرما بود و سموم و سوختن خانها و در بروج آتشی در تابستان دلیل گرما سمومها باشد و در
زمستان دلیل شکستن سرما باشد و در بروج بادی حکم همین بود اما کمتر در بروج خاکی دلیل شکستن سرما
بود و بوقت سرما خشکی و در تابستان دلیل شکستن گرما **ثمرهٔ نهم** نظر آفتاب با مشتری یا مریخ دلیل
گرما بود خاصه از بروج آتشی یا بادی و شکستن سرما بود و نظر مریخ با مشتری یا قمر را این دو کوکب حکم همین
دارد **ثمرهٔ دهم** اگر بوقت تحویل سال یا فصل مشتری و زحل بجرم با هم پیوندد در برج هوائی بادها بود
و در برج خاکی سرما بود خشک و در برج آبی سرما بود و بارندگی و در برج آتشی شکستن سرما باید و گرمی [illegible]
هوا و گرفتگی و در تابستان گرما باعتدال بود **ثمرهٔ یازدهم** زحل در رابع طالع سال یا فصل [illegible]

و استقبال دلیل خسف و زلزله باشد خاصه اگر برج خاکی بود و اگر قمر یا عطارد با او بود یا هر دو بهم ناظر بوند
بنظر نحس نحس‌تر بود و احتراق زحل در برج خاکی و قران نحس و نظر هر دو همین حکم دارد **ثمرهٔ دوازدهم**
مریخ در عاشر طالع اجتماع دلیل نمودن آتشها بود در هوا خاصه که آن برج بادی بود یا آتشی و منحوس شده باشد
و اگر عطارد یا قمر آنجا بود یا ناظر بنظر عداوت سخت‌تر باشد و ذوذوابه پیدا آید و ذوذنب و چون یکی
ازین علامات پیدا آید جرم شمس سیاه لون یا سرخ نماید اثر فتنه زود ظاهر شود و قوی‌تر بود پس اگر ذوذوابه
از طرف مشرق پیدا آید فتنه و شورش از آن طرف بود و دیر در آن جهت اثر عظیم کند و حکم جهت دیگر همین
باشد اما گفته‌اند که ذوذنب در مغرب ظاهر شود و اثر او دیرتر پیدا آید و در هر جهت که ذنب او بود آن جهت
خراب گردد و لشکر بیگانه از آن طرف درآیند و پادشاه و سروران و اکابران ولایات را نکبت رسد و بقتل آیند
و آبها در آن بلاد نقصان کند و قحط شود و هوا بد گردد و بیماری صعب پدید آید و وبا افتد و مرگ مفاجات و زلزلها
و خیانات آشکارا شود و حربها شود چنانکه در پیش شرح رفته است اما اثر او در آن اقلیم و ناحیت ظاهرتر بود
که او بسمت او گذرد یا او را ببیند و در شهرهایی که منسوب بود بدان برج که در وی طالع شده باشد و مثلثات او
یا در عاشر آن شهرها اثر او عظیم باید دانست در فساد عالم اما آن بزرگ که ثمرهٔ بطلمیوس شرح کرده است غیر مولانا
سلطان حکایت میکند در آخر کتاب که وقتی ذوذوابه نمود در مصر و قرب یکساعت بداشت سلطان عهد بقتل رسید
و رود نیل خشک شد و لشکرهای بیگانه درآمدند و مبالغت فسادها می‌کردند از وبا و قحط و حرب و خیانتها اما
آنچه دیده‌ام آن بود که در صبح بیست و هفتم رمضان سنه ۶۶۲ هجریه ذوذوابه پدید آمد در شرق از مطلع اسد در صبح آفتاب
در اوسط اسد و درین شب کسوف بود تحت الارض قریب یازده اصبع و بزرگی ذوذوابه مقدار سر آدمی
بود و از وی دودی سر بالا میکرد و چنان می‌نمود که می‌سوزد و دود از وی بالا میرود و می‌گسترد و متلاشی
میشود و او بر زمین تبت و بلاد شرق و ترکستان و ختن و کاشغر و فرغانه و ماوراءالنهر و خراسان بگذشت
و هر شب خردتر می‌نمود و از طرف جنوب قبله غایب گشت بیست و دوم ذی‌الحجه و مدت مکث او هشتاد و پنج

روز

روز بود و چون دلیل پیدا شده بود اثر او آن بود که در مشرق خلافها و حربها قوی شده و پادشاهان را نکبت رسید
و هلاک شدند و خشکسالی و بیماری بسیار شد و چنان گفتند که گیاه در آن زمین نرویید از خشکی و آنچه از پادشاهان در آن سال ظاهر
زنده ماند در روسیه و ترکستان نماند و دزدی و خیانت آشکارا شد و راهها بسته آمد و فتنه‌ها ... و ...
و ناایمنی و دزدی و ظلم پیدا شد و لشکر بیگانه آمد در ماوراءالنهر خرابی بسیار کردند و ملوک و اکابر بقتل ... و ...
... در آن سال ... و ... از ... گذشت ...
... بیرون آید ... و ماه ... سال ...
... و قتل ... بدان جهت چون روان ...
... تربیع ... چون از اجتماع بیرون آید تا تربیع اول
... گرمی کند ... استقبال گرمی کند و از آنجا تا تربیع دیگر خشکی کند و از تربیع ثانی تا اجتماع سردی کند
اما قمر از اجتماع تا استقبال زائد النور است و از استقبال تا اجتماع ناقص النور است و قول دیگر آنست که از
تربیع اول زائد النور است تا تربیع ثانی و از آنجا ناقص النور است تا تربیع اول بهر آنکه نور و ظلمت وقت
تربیع دیگر او مساوی است و چون از تربیع اول بگذرد نور غالب شود بر ظلمت تا تربیع ثانی و از آنجا ...
... تا تربیع اول اما کواکب علوی چون از احتراق بیرون آیند تا بمقام اول تری کنند و از آنجا
تا بمقابله شمس گرمی کنند و از آنجا تا بمقام ثانی خشکی کنند و از آنجا تا احتراق سردی کنند مثل قمر اما زهره
و عطارد از احتراق تا بمقام اول تری کنند و چون راجع شوند باز تا احتراق در رجعت گرمی کنند و از احتراق تا بمقام
مستقیم شوند خشکی کنند و از آنجا تا احتراق باز سردی کنند اما اگر کوکبی دلیل سردی بود و کوکبی دلیل تری
و دیگری دلیل خشکی حالهای مختلف در هوا پیدا آید بحسب قوت و ضعف هر کوکبی و امتزاج ایشان پس
در آن وقت احتیاط باید کردن و احکام مناسب امتزاجات کواکب کردن و تفریق کردن قوت هر یک را
از دیگری تا احکام صواب رود و نگاه باید داشت هوای ناحیت را چنانکه در دیباچه یاد کردیم و امتزاج

بود و مردم تیز خاطر باشند و حیلتها سازند و راحیت بسیار افتد و خطها و نامها نویسند و خیانات کنند و تا حکم کلی نیست
که چون با وجه خسوف و کسوف سعد بود موضع خود را سعد گرداند و تاثیر او بخیر مایل بود و اگر نحس باشد موضع خود را
نحس گرداند تاثیرش بشر مایل بود و اگر مدبر آن بنظر سعد مسعود بود فساد و مضرت کمتر باشد و اگر بنظر نحسان منحوس
باشند تاثیر ایشان در شر زیادت گرداند از طبیعت خود **ثمرهٔ پنجم در تاثیر مکان** اثر کسوف و خسوف
در آن شهرها بیشتر بود که منسوب باشند ببرج خسوف و کسوف و طالع هر یک تا از کدام مثلثه است و آن مثلثه
دلیل کدام ربع است از ارباع عالم و بدانند که تاثیرات در آن ربع بیشتر باشد و بلاد و دیار که منسوب باو و آن شهرها که
ببرج خسوف و کسوف و طالع هر یک منسوب بود **ثمرهٔ ششم در مدت تاثیر کسوف و خسوف**
مدت تاثیر کسوفات از ساعت تمام ستولی هر یک معلوم شود یعنی از ساعات ابتدا تا انتهاے او پس هر ساعتی
را در کسوف شمس یکسال حساب کنند و هر دقیقه را شش روز مثلاً اگر ساعات تمام کسوف کلی یک ساعت
بود و دو دقیقه مدت تاثیر او یک سال بود و دوازده روز و در خسوف قمر یک ماه بود و یکروز **ثمرهٔ هفتم در**
تاثیرات این تاثیرات را وقتی است که از ابتدا در آن وقت قوی تر است و آن را وجه محل داند نسبت است که ساعات
زمانی که میان موضع کسوف و طالع کسوف است استخراج کنند بان طریق که بگیرند درجات مطالع میان موضع کسوف و
طالع کسوف ببلد و آن را ساعات معوجه کنند چنانکه در زیج گفته اند و بنگرند که با دوازده چه نسبت دارد هر نسبت
که این ساعات معوجه را بود بدوازده یعنی ساعات معوجه همان نسبت بود وقت معظم تاثیر را با ساعات تمام کسوف
مثلاً اگر ساعات زمانی سه حاصل شده باشد نسبت او از دوازده ربع باشد پس معظم تاثیر بعد از گذشتن ربعی
بود از تمام ساعات کسوف و در خسوف همین باشد

شجرهٔ چهارم

در احکام طالع مولود و دلائل کلیات و جزویات و مفردات و مرکبات و خاص و عام در سعادت و شقاوت
داخلی و خارجی دوازده خانه در هفت شعبه **شعبهٔ اول** در کیفیت احوال مولود پنج اثمار **شعبهٔ دوم**

در اخلاق مولود - شش اثمار. شعبهٔ سوم در صورت و مزاج مولود - سه اثمار. شعبهٔ چهارم در احوال
حواس و قوتهاے نفسانی - یازده اثمار. شعبهٔ پنجم در احوال عمر مولود و تحقیق خانها و ذکر عطیات
کواکب - هفت اثمار. شعبهٔ ششم در احکام طالع - شانزده اثمار. شعبهٔ هفتم در احکام
خانهٔ دوم - شش اثمار. شعبهٔ هشتم در احکام خانهٔ سوم - چهار اثمار. شعبهٔ نهم در احکام خانهٔ
چهارم - پنج اثمار. شعبهٔ دهم در احکام خانهٔ پنجم - هشت اثمار. شعبهٔ یازدهم در احکام خانهٔ
ششم - پنج اثمار. شعبهٔ دوازدهم در احکام خانهٔ هفتم - شانزده اثمار. شعبهٔ سیزدهم
در احکام خانهٔ هشتم - سیزده اثمار. شعبهٔ چهاردهم در احکام خانهٔ نهم - یازده اثمار. شعبهٔ پانزدهم
در احکام خانهٔ دهم - هشت اثمار. شعبهٔ شانزدهم در احکام خانهٔ یازدهم - پنج اثمار. شعبهٔ هفدهم
در احکام خانهٔ دوازدهم - یازده اثمار -

شعبهٔ اول در کیفیت احکام موالید - پنج اثمار. ثمرهٔ اول در مقدمهٔ این شعبه

طالع مولود عبارت ازان برج است که بر افق مشرق بود در زمان ولادت در ان وقت که بچه از مادر جدا شود و درجه دانستن آن برج را بآلت حاجت باشد و هیچ آلتے بهتر از اسطرلاب نیست اگر ولادت بروز بود ارتفاع شمس گیرند و اگر بشب ارتفاع کوکبے از انچه بر اسطرلاب رسم کرده باشند اما بعد از اسطرلاب آلات دیگر هست که بدان ارتفاع گیرند و ساعات معلوم کنند از روز یا شب و از انجا طالع استخراج کنند و این همه علما در زیج شرح داده اند اما اگر منجم حاضر نبود و آلتے نبوده باشد و آن زمان تحریر شده نبود یافتن آن ممکن نبود پس استادان این فن طریقها آورده اند و آن را نمودارات گفته اند تا بدان قیاسها درجهٔ طالع محقق شود هر وقتے که منجم را خبر داده باشند از زمان ولادت پس منجم آن زمان را تخمین کند و طالع آن از روز یا شب چند زمان گذشته باشد و ازان ساعت درجهٔ طالع و اوتاد ثبت کند و نمودار بر صفحه دارد اگر موافق بود با طالع تخمین بران اعتماد کند و اگر موافق نبود تقیید بدان نمودار که خواهد

درست کند و باید که تفاوت هر دو بیش از نیم ساعت یا کم از نیم ساعت نبود و جز این اصلاح دشوار [illegible]
اما در طالع تخمین عمل نمودارات چون میزان و معیار است که به هرمس حکیم منسوب است و در بیشتر روایات
این هرمس ادریس پیغمبر است پس قول او آنست که موضع قمر در وقت مسقط النطفه طالع مولود گردد و طالع
مسقط النطفه موضع قمر باشد در وقت ولادت و بعد از وے نمودار بطلمیوس است پس قول وے آنست
که هرگاه که درجهٔ طالع وقت مثل تقویم کوکبی شود که مستولی بود بر جزو مقدم اجتماعی یا استقبالی شخصے از آن
سان در وجود آید و بعد از وے نمودار تنبیر است و آن را بزردشت باز خوانند و دیگر بزرگان از [illegible]
اسکندرانی و ماشاءالله مصری و اهل هند و غیر ایشان هر کسے نموداری یاد کرده اند و ما این احتمال را
جهت آن ثبت نکردیم که مطلوب ازین مسودهٔ احکام است و لیکن در زیج هر یکے روشن گفته ایم
و مثال نموده و مطالع هاے ارتفاعی لیلی و نهاری و آنچه بکار آید یاد آورده ثمرهٔ دوم در کیفیت

احوال مولود بوقت زادن

قول بطلمیوس آن است که بنا آفرینش آدمی بر هفت قوت
و هر قوتے منسوب بکوکبے اول قوت طبیعی است و او بقمر منسوب است دوم قوت [illegible] است و او
بشمس منسوب است سوم قوت شهوانی و او بزهره منسوب است چهارم قوت تفکر است و او
بعطارد منسوب است پنجم قوت غضبی و او بمریخ منسوب است ششم قوت نفسانی و او بمشتری منسوب
هفتم قوت ماسکه و او بزحل منسوب است پس این هفت کوکب بر آسمان بر مثال هفت چشمه اند بر روی
زمین و چنانکه ثمرهٔ هفت چشمهٔ زمین که هفت بحر است در جوف زمین میرود و از آنجا با اصل و عروق اشجار
میرسد و هر شجرے بقدر استعداد نصیب خود میگیرد و از آن رسیدن و قبول کردن نشو و نما حاصل
همچنان اثر قوت نفس کلی بهفت کوکب می پیوندد بواسطهٔ فلک ثوابت و از گذر انوار کواکب با ارکان
اربعه میرسد و از آن اثر موالید موجود می شوند و مولود از همه قوتها و استعداد قبولیت آن قوتها در زمان
تولد کسب میکند و بقدر هیأت فلک و اشکال کواکب و حالات هر یک در آن زمان و ثمرات آن [illegible]

ایام تربیت این اجرام از قوت بفعل می آید هر یک در وقت خویش مقدار قوت مؤثر در مبدأ حال واستعداد قبولیت
متأثر که مولود است پس چون محقق شد که حیات و ممات و سعادت و شقاوت و خیر و شر و نفع و ضرر و امثال
این که از صفات انسانست آدمی را بدین قوت نهاده است واین قوتها اثر انوار هفت کواکب است واجب
آن کنند که در ابتدای حال کواکب در قوت و ضعف و موافقت و مخالفت معلوم کنند تا از انجا حالات مولود
را استدلال گیرند وحقیقت آنست که سعادت مولود از قوت و موافقت کواکب است و شقاوت از
ضعف و مخالفت پس هر کدام کوکب که با قوت تر بود در مبدأ آن حال اثر آن در مولود ظاهر تر باشد
اما حالات وقت زادن اگر مریخ در وتد طالع مادر بود وآن برج مذکر بود ونیرین در برج مذکر خاصه
شمس آن فرزند بسلامت ماند واگر مولود مؤنث بود ونیرین در برج مؤنث خاصه قمر حکم همانست واگر
زحل در وتد طالع مادر باشد دشواری باشد واگر زحل در پنجم بود حکم همین باشد واگر در ششم بود مادر بعد
از وضع حمل بیمار شود و چه عجب که مفلوج ماند واگر در هشتم بود خوف مرگ باشد و مریخ و ذنب درین
سه خانه نیز بد باشد **ثمرهٔ سوم در صحت طالع ولادت** حکم مولودی از طالع آغاز وجود او کنند
یا آغاز وجود مولود زمان سقوط نطفه باید که باشد در یافتن آن زمان در وضع نجوم بیاید نمود اگرچه از سقط
[illegible] باشد اما استشهاد بطالع ولادت بیش باشد وطالع سقوط نطفه را اثری بود بی شبهت اما وقتی
[illegible] در رحم بود چون مولود گشت از جای عظیم بجای عظیم دیگر رفت که از آن عظیم تر است
این حکم از آن بجا است و بدین نشست پس شناختن کیفیت و کمیت حالات مولود قابلیت صفات
[illegible] او درین وقت ضروری باشد چون این اصل معلوم شد واجب کند بر هر عاقل که
[illegible] فضل آراسته بود دانستن احوال کواکب و بروج در زمان ولادت تا از انجا معلوم کند
[illegible] سعادت و شقاوت مولود از اصلی و خارجی در حیات و ممات و هر صفت که آدمی را در آن بود
ثمرهٔ چهارم در احوال مولود بعد از ولادت بچه بعد از آن که از مادر جدا شود منزلت

غوره بود از ان جهت که آدمی بر مثال نبات است در قوای طبیعی پس چنانکه بر غوره حکم انگور نتوان کرد
تا آنگاه که در وی بیشتر خلقت انسانی تمام نشود چون حرکات و سکنات برآید و دندان و قوت نطق و مثال
این و این در مدت چهار سال شمسی باشد و این چهار سال را مدت تربیت خوانند اما دلیلهای تربیت
مولود درین مدت دو نوع است خاص و عام خاص درجه طالع است و صاحب او و مستولی و اربابِ
مثلثات طالع و عام شمس است و قمر از انکه بقای شخص بقوت این دو نیر است شمس پدر و قمر شبیه
و قمر خود مخصوص است باحوال بچگان از آن روی که بچه مزاج قمر دارد که سریع التغیر است خاصه که حساب
نوبت قمر باشد و اگر روزی بود صاحب نوبت شمس باشد از روی فردارست پس اگر طالع و صاحب
وی و هر دو نیر بود صاحب نوبت شمس باشد و هر دو نیر و ارباب مثلثات طالع خاصه
رب اول مسعود باشد و بهم گر ناظر خاصه که در اوتاد بود و هر یک در جایگاه خود مقبول بود مولود درست
تندرست بود و با اشتها و دراز عمر و عزیز در میان عشائر و یابندهٔ تربیت تمام اما اگر بعضی دلائل نیک
حال بود یا همه میانه حال باشد تربیت مولود و احوال او بر وسط گردد این دلائل و مواضع هر یک اما
اگر وقت ولادت یکی از نیرین خاصه نیر نوبت مکسوف یا منخسف منحوس باشد یا بحد او در بیت ثامن
یا رابع اگر آن کوکب نحس بود یا منحوس گردد خاصه در وتد طالع آن مولود زود بمیرد اما اگر صاحب طالع
یا رب مثلثه اول محترق بود یا منحوس گردد بحد او در بیت ثامن یا رابع خاصه که آن کوکب نحس بود مولود زود
بمیرد خاصه که صاحب ثامن یا رابع مریخ بود اما اگر نحسی در وتد طالع باشد مولود غذا دشوار پذیرد و اگر
قمر پس از اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع یا بعد از ولادت منحوس گردد ضرر قوی باشد و اگر مسعود بود نفع و
قوی تر بود اگر این دلائل یا بیشتر او در وبال باشد یا هبوط یا راجع یا ساقط یا محترق مولود بی مربی ماند و اگر
قوی ترین دلائل یا قمر محصور بود میان دو نحس در یک برج یا در دو برج خاصه که در وتد باشند مولود زود بمیرد
یا بدست مربیان بد در ماند و معیوب گردد و خوار و عیب او در آن عضو پیدا آید که بدان برج منسوب بود

کواکب را چنان گفته ایم و فصول سال را **ثمرهٔ چهاردهم** در تغییر حال هوا بر وجه طبیعی اگر هوا صافی باشد
وقت طلوع و غروب دوائر بنماید گرداگرد او بر لون رنگ او بسرخی آتش ماند و شعاع او کشیده
نماید دلیل بادها بود و اگر سیاه لون نماید یا بسبزی زند یا در پیش او سپیدی نماید یا گرداگرد او دائره باشد
دلیل بارندگی بود و سردی هوا اما پیش از اجتماع یا استقبال بسه روز بنگرند در مواضع قمر چنانچه صفات
که در شمس گفته شد در قمر طلب دارند اگر موجود بود حکم همانست که در شمس گفته ایم و اگر گرداگرد او دائره نماید و چنان
دائره چنان نماید که پنداری حرکت میکند اثر او قوی تر باشد اما اگر کواکب ثابته از آنچه باشد بزرگ تر نماید
دلیل بادها باشد یا بارندگی و اگر انشهابات دراز بینند که آن را شهب خوانند دلیل بادها بود از آن جهت
که او برود و اگر از هر جهت بینند که بادهای مضطرب جهد و بی ترتیب آمدن قوس قزح در مغرب قوی
که هوا صافی بود دلیل سرما بود و اگر هوا صافی نبود دلیل هوا صاف باشد و در مشرق دلیل باران بود

شجرهٔ چهارم در احوال فتن و حروب دوازده اثمار **ثمرهٔ اول** در دلائل حروب از وجه
کلیات دلیل فتنه و حروب مریخ است و زحل و عطارد و اتصالات نحس میان این دلائل
و موضع مریخ و زحل و در وسم حروب اما آفتاب دلائل پادشاه است و مشتری دلیل مدعی و خارجی و زهره
دلیل مصالحه و قمر دلیل رسول پس اگر وقت قران میان این بوقت قران مشتری و زحل دلائل نظرهای بد
افتاده باشد در مدت آن قران حربها و فتنه ها افتد پس اگر مشتری مستعلی بوده باشد در قران مدعی و خارجی او چیره
نبود و اگر مریخ وقت تحویل سال قران یا زمان قران در خانهای مشتری باشد مدعی و خارجی لشکری جمع آید
اما وقت پیدا آمدن این احوال انگاه بود که انتهای طالع قران یا انتهای برج قران بیکی از دو خانه مشتری
رسد پس اگر مریخ در برجهای انتها یا طالع سال بود رعیت و عوام یار مدعی و خارجی باشند و اگر مریخ در مشتری
بانها بود قوت بیشتر کند و اگر مشتری در عاشر طالع سال بود خارجی بتخت مملکت رسد و اگر در دیگر خانها بود قوت
بیابد و اگر در خانهٔ نهم بود بگریزد و اگر در چهارم بود در آن بلد یا ناحیت باشد و اگر در دوازدهم بود در بند و بگیرند

و اگر در هشتم بود باطل گردد اما اگر مریخ در خانهٔ زحل بوده باشد بوقت قران مدعی و خارجی را زود باطل کنند
اگر در بدی که اندک قوت دارد اما در وقت خروج مدعی اگر زهره نیکوحال باشد صلح رود و اگر در آن وقت
ناظر علویین باشد بوقت هم دلیل صلح و خیر بود و اگر زهره و قمر نیکوحال بوند رسول را فائده دهد الا نه بود و
اگر بدحال بود سبب فساد شود اگر مریخ در این وقت که مشتری بدل النور کند بزحل و عطارد بدحال بود مدت
بدحال بود و زهره ساقط فتنه‌ها بود و تمام گردد و حرب و قتل پدید آید اما اگر مشتری ضعیف حال بوده باشد
و مستعلی زهره بود هم ضعیف باشد و اگر در طالع سال قران در زمان قران مریخ قوی حال افتد در آن
قران فتنه نگردد و اگر ضعیف بود فتنه خیزد **ثمرهٔ دوم** در دلائل جزویات **تربیع و مقابلهٔ مریخ**
و زحل در وقت تحویل سال یا فصل دلیل حرب باشد در آن سال یا در آن فصل و اثر تربیع
کمتر باشد و این احوال وقتی پدید آید که تسییر مریخ بزحل رسد یا بشعاع تربیع یا مقابلهٔ او یا مدتی ازاو تا د
طالع سیر روزی پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه مثل حرکت وسط آفتاب بر توالی پس اگر چنان باشد بدان مدت
که تسییر مریخ بزحل رسد تسییر و تدبیر بدان نحس رسیده باشد یا بشعاع نحس پس فساد و شر درین وقت
ظاهر تر شود و اثر قران نحسین زود تر شود و دیر تر دارد خاصه در اول فصل تابستان و قوت مدعیان
و خارجیان بود **ثمرهٔ سوم** مریخ تحت الشعاع در ابتدای سال یا فصل فتنه و حرب انگیزد و شبخونها
رود و قتلها در نهان و اگر در وقتی بود و آن و تدبیر برج منقلب باشد سخت تر باشد خاصه که روز بود و قمر تحت
الشعاع آفتاب و بتر اتکاه بود که این اتفاق افتد در انتهای برج قران **ثمرهٔ چهارم** اگر مریخ در تحت
آفتاب بود بوقت تحویل سال یا فصل قومی با پادشاه خلاف کنند و عداوت اندیشند و اگر مریخ با آفتاب
بود دشمنی و مخالفت آشکارا شود و حربها و قتلها و فتنه‌ها افتد خاصه که مریخ در برج منقلب باشد و هر چند در بیوت
مریخ راجع بود پس اگر مقابله آفتاب از حمل باشد مریخ در میزان بود مخالفان بدی کنند و خرابی جا بجا بود
و در خوف باشند و پشیمان شوند و بگریزند یا مراجعت کنند در وقت استقامت مریخ اگر مریخ سالخدای بود

[illegible]

[illegible] ایشان و اگر [illegible] با نظر ناظر نشود و اگر بود بحجاب نرسد **ثمرهٔ نهم در استخراج سهم** دو سهم اند که دلیل
[illegible] اند یکی [illegible] از [illegible] آفتاب گیرند تا درجهٔ [illegible] و از طالع بیفکنند و دوم را بروز و شب از
[illegible] گیرند تا قمر و از موضع شمس بیفکنند پس اگر هیچ یک از این دو سهم بود یا بنگرند بنظر عداوت فتنه
و [illegible] ظاهر شود و [illegible] و آن [illegible] اتفاق باشد **ثمرهٔ دهم** اتصال شمس [illegible] از خطوط
[illegible] پادشاه باشد و [illegible] یا مشتری [illegible] و دلیل [illegible] شدن [illegible] باشد
[illegible] **ثمرهٔ یازدهم** قوت ذاتی مستولی بر سهم السعادت و سهم الغیب دلیل [illegible]
[illegible] در وسط السماء [illegible] دولت و [illegible] پادشاه [illegible] قمر
[illegible] باشد [illegible] آفتاب در وسط السماء [illegible]
[illegible] **ثمرهٔ دوازدهم** [illegible] از اجتماع یا استقبال [illegible]
[illegible] مساوات [illegible] باشد خاصه [illegible] بود [illegible] حکم [illegible]
[illegible] استقبال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] اخبار [illegible]
اخبار [illegible]

شجرهٔ چهارم در احکام [illegible] پنج اثمار ثمرهٔ اول در دلائل
[illegible] دلیل [illegible] و دلائل طالع سال [illegible] دلائل [illegible] سال و دلائل
اجتماعات و استقبالات [illegible] فصول و معظم‌ترین دلائل در احکام سال عالم [illegible] است

وصاحب او سالخداه است وصاحب دور از آن جهت که طالع قران وبرج قران و دلائل دیگر بهر جهت
کرده باشند در وقت قران آن چیز بقوت بود چون نوبت بدان دلیل رسد آن چیز از قوت بفعل آید و در
هنگام بموضع آن چیز رسد و دلائل دیگر همچنین پس واجب آن کند که هر سال نگاه کنند در انتها آت و بعد از و بسبب
دور از کواکب نه گانه واحکام کلیات سال ازین دلائل کنند وما انتهای قران اصغر میخواهیم که حکم بسبب سال از وی
باشد چون این مقدمه معلوم گشت در اول سال برج انتها معلوم کنند نوبت از برج قران وسال خدا وصاحب دور
اگر سال کوکب مستعلی باشد یا مستولی باشد بحجز و قران دلیل قوت حال پادشاه واکابر وخداوندان دولتها
کرده سعادت پادشاه وعالمیان خاصه که سعدان ناظر باشند بسالخداه و برج انتها یا صاحب دور خاصه که
مشتری مستعلی بوده باشد یا مستولی یا صاحب دور یا انتها برج قران رسیده بود اما اگر زحل مستعلی بوده باشد
و درین وقت مریخ بد ونگرد فساد ظاهر شود از پادشاه و عامه خاصه که انتها بد او رسیده بود و تنگی پدید آید و اندوه
و شدت پادشاه اما اگر زحل در وقت قوی بوده باشد و زحل در وقت قران مستولی بوده باشد و درین سال ضعیف بود
نقصان حال صاحب دولتان بود و آنچه منسوب بود بدگردد اما اگر در آن وقت ضعیف بوده باشد و درین وقت
قوی بود احوال پادشاه وخداوندان جاه بالا گیرد و فراخی بود خاصه که انتها باصل رسیده بود و اگر سعدان ناظر
بوند کار قوی تر بود اما اگر این دلائل در قران وسطی را نگاه دارند حکمش همین طریق بود اما آن قوی تر باشد و قیاس
قرانان دیگر همین است **ثمره دوم در دلائل جزویات** چون انتها طالع قران یا برج قران بدوم
رسد صاحب دوران کوکب بود که فلک او تحت صاحب طالع قران و برج قران بود و سال سوم آن کوکب
که فلک او تحت آن دیگر باشد قیاس همین است تا سال هشتم صاحب دور باز کوکب اول شود پس اگر برج انتها
دوم برج قران باشد واو مسعود بود و سالخداه قوی حال و صاحب دور سعد دلیل فراخی باشد در آن سال
و بسیاری نرخ و تیزی بازار و روائی معاملتها و معاونت مردم با یکدیگر باشد و اگر این سه دلیل بدحال بود حکم
برعکس بود اما چون انتها بخانه سوم رسد و سالخداه قوی حال بود و صاحب دور سعد دلیل سازگاری مردم

باشد با خویشان و پیوند و بسیارے حرکتها و طلب علم و طاعات و نیکی اعتقاد و بازرگانیهاے با نفع و اگر دلائل
بدحال باشد حکم بر عکس بود و انتقالات از قدر منزلت باشد اما چون انتها بخانهٔ چهارم رسد و سالخداه و
صاحب دور سعد یا مسعود بود دلیل آبادانیها بود و نیکی ضیاع و عقار و بسیاری کشت و زرع و قوت
کاروان و منفعت و بسیاری ارتفاعات و عواقب امور محمود بود و آسودگی خلائق در اوطان و اگر دلائل بدحال
بود مردم خانها خراب کنند با مید آبادانی و خرابیها پدید آید و حال ارتفاعات کم گشته و بنیع چیزها قیاس از
برج همین است و سالخداه و صاحب او و از و چون منسوبات برج شده است و اوتاد و طالع اصل احکام
مناسب این برج هست که انتها بدو رسیده باشد چنانکه مثالش با برج چهارم دیدیم بار سال نیز حکم
انتها ببرج حمل رسد اما در نوبت انتها به برج یا کوکب این حمل نگاه دارند که این برج انتها در وقت
قران قوی بوده باشد یا ضعیف و مناسب آن [illegible] سال حکم [illegible] یا ضعف
آن پس اگر وقت قران برج مسعود بوده باشد [illegible] آن سعادت [illegible] و اگر منحوس
بوده باشد در وقت نحس [illegible] و اگر سعد [illegible] بوده باشد در این
وقت نیز سعد [illegible] مدلولات او بحال [illegible] بوده باشد درین وقت نیز نحس [illegible]
احوال مدلولات منسوبات او بتر بود و اگر درین وقت سعد [illegible] منسوبات او بهتر شود و قوت گیرد و حکم
کواکب همین باشد اما اگر هر سال که برج انتهاے مسعود بود و سالخداه دلیل سعادت احوال خلائق بود و دلیل
فراخی و نیرومی بازارها و روانی بازرگانیها اما اگر در برج انتهاے کوکب نحس بود فساد حال منسوبات او بود
از طبیعت آن کوکب از مردم و اجناس و احوال [illegible] و اگر کوکب سعد بود نعمت مدلولات آن برج بود
و آن کوکب و نیکی حال خلائق در هوا و نظرهاے سعد و نحس کواکب در برج انتها بوقت قران افتاده بود نیز
اعتبار کنند درین وقت **ثمرهٔ سوم** اگر برج انتهاے طالع قران با برج قران موافقت کند با طالع پادشاه
یا انتهاے طالع یا عاشر او یا با انتهاے طالع جلوس او یا با طالع تحویل او دلیل قوت حال پادشاه بود و

ازدونی ممالک وخزاین واگر دلایل سعد بود بوجه احسن باشد وقضا بر عدل کنند وانصاف واگر نحس بود جور وظلم
کنند ومکروهات رسد بخلق [illegible] چهارم اگر در نیمهٔ قران یا طالع قران یا [illegible] قران [illegible]
بوده باشد خسوف کلی یابد وسط اتفاق درین وقت یا آن [illegible] باشد یا دران ماهها
قران نحسین شود یا از دو نحس یکی بذنب رسد بدی احوال پادشاه بود [illegible]
خلایق واگر این احوال در اواخر قران واقع شود پادشاه را نکبت رسد [illegible]
دولتان وتوانگران باشد ثمرهٔ پنجم در [illegible] کسوف [illegible]
چون فردبیشه انتها بدان برج رسد سعادت پدید آید از جوهران سعد واگر نحس بوده باشد شقاوت رسد
از جوهران نحس وحکم احوال پادشاه از آن برج همین بود اما در برجی که یکی از دو نیر بوده باشد بوقت
قران خاصه [illegible] احکام چون انتها بدان برج رسد زیادتی قوت حال پادشاه بود ونزدیکان پادشاه و
بزرگان ونمایندگان خاصه که از برج موافق اوتاد طالع پادشاه بود [illegible] سهم السعادة [illegible]
واگر سهم الغیب بود تدبیرها کنند درکار ممالک وسعادت او دلیل راست [illegible] نیک باشد ونحوست او دلیل
راست [illegible] باشد.

شجرهٔ ششم در احکام خسوفات وکسوفات — هفت اثمار ثمرهٔ اول در دلائل کلی

کسوف را اثری عظیم است در احوال عالم خاصه آن را که در وسط السماء بود وکسوف ذات خود مضرت
رساند بملوک وسلاطین وحکام واکابر ومقربان ملوک وخسوف ذات خود مضرت رساند بخلفا وخاتونان و
خادمان وزنان خاصه زنان حامله وبچگان وکمیت مضرت کسوفات بقدر کیفیت کسوفات بود مثلاً
اگر کسوف یا خسوف کلی باشد اثر او عظیم بود واگر کمتر بود اثرش کمتر باشد ودر آفاق چندان مؤثر شود
اما فاعل مضرت کوکب مستولی بود بر طالع کسوف وخسوف وبرج هر دو پس او دلیل باشد باحوال
کسوفات پس وقت باشد که دلیل یکی کوکب بود یا بیشتر حکم بر دلیل قوی‌تر کنند ودیگران را در [illegible]

شریک او باید کرد اما اگر آن کوکب ثابته وقت باشد که کوکبی تدبیر شایسته بود و فعل او ظاهرتر باشد و باز در فعل کوکب علوی او سفلی قوی تر بود و کیفیت مضرت بر صفت مدبر باشد اما کوکب ثابته شاید که مدبر بود اما آن کوکب ثابته که شایسته بود بتدبیر کسوفات اگر کسوف یا خسوف در درجهٔ طلوع واتفاق افتد یا در درجهٔ قمر اما اگر مدبر زحل بود مضرت از ظلم و تنگی و هراس و فساد اشیا از مردم زحلی و زحلیات مستولی شوند و از ایشان مضرت و رنج رسد اما اگر مدبر مشتری بود مضرت از امر معروف و نهی منکر بر افتادن بود و طلب حقوق شرعی بود و ارزانی چیزها خاصه اطعمهٔ لطیف و زور از زنان گردد و طبقات مشتری مستولی شوند اما اگر این هر دو کوکب علوی مستولی باشند ظلمی پیدا آید در صورت عدل و خوفی پدید آید بر صفت امن و قحطی بر فراخ خصب و قیاس کواکب دیگر همین است اما اگر هیچ کوکب مستولی نبود مضرت از نتاج آن برج نیر بود و از ذات خسوف یا کسوف و امکان دارد چون کل بیشتر باشد منکسف گردد در برج آتشی کسوف کلی باشد یا بیشتر او منکسف بود از ذوات الاذناب چیزی ظاهر شود و مضرت آن کسوف با فراط گردد و فساد افتد و حرب و مقاتله شود و پادشاهان را نکبت رسد و تبدیل احوال دولتها بود چنانکه در مقدمه گفته شد خاصه که شمس بدحال بود یا منحوس بنحسی خاصه در آخر قرانی یا آخر دولتی یا وقتی که جهان مستعد فتنه شده باشد **ثمرهٔ دوم** اگر کسوفی یا خسوفی در درجهٔ طالع شخص اتفاق افتد زیان به بدن و جان آن شخص و هم نقصان بصر بود و رفتن چشم خاصه که در عقدهٔ ذنب بود و اگر بر مرکز عاشر افتد بدی حال عملداران و دولت بود و الم از پادشاه و اکابر و اگر در بیت المال افتد فساد حال مال بود و معاش و خوردن چیزهای مضر و حکم بیوت دیگر همین است و اگر کسوف و خسوف در موضع نیرین یا سهم السعادت اتفاق افتد مولود را خوف بیماری بود و علل مهلک و فساد از خارجی و داخلی و اگر در موضع سهم الغیب افتد فساد قوتهای باطنی بود و رفتن عقل و رونق عقل و نقصان رای و تدبیر **ثمرهٔ سوم** قال نصرت در کسوفات برجها و بود و طالع او و موضع مدبر هر دو برج پس اگر مدبر در برجهای بادی بود مضرتها در مردم

بود و در هوا و حیوانات و انواع طیور و وزیدن بادهای زیان‌کار و بودن مهها و اگر در برجهای خاکی بود
مضرت در حیوانات سم‌شکافته بود و نباتات و عمارتها و خوردنیها و زلزله و سرما و خسف باشد و بدی راهها و اگر
در برجهای آبی بود مضرت در آبها باشد و مسافران دریا و حیوانات آبی و جواهر آبی و بارندگی بسیار چنانکه
خرابیها کند و اگر در برجهای آتشی بود مضرت در معادن پدید آید و فساد زر و سیم و جواهر و بودن گرما و
شکستن سرما در وقت هر یک و فساد در گوسفندان و بز و اسپ و چهارپایان پس اگر مدبر زحل بود اما
اگر در حمل بود فساد شکوفها باشد و آنچه در بهار رسد از میوها و اگر در میزان بود فساد میوهای تیرماهی بود و
تغیر هوا و اگر در دو برج منقلب افتد خرابی بناها بود و تغیر عادات مردم و مضرت از سرما و گرما **ثمرهٔ چهارم**
اگر مدبر زحل بود فساد از انواع بیماریها بود که بزحل منسوب است و پدید آید در هوا درشتی و سرما و ابرها و بیم
وبا بود و مضرت در حیوانات بزرگ و بارکش و فساد حال مشایخ و دهاقین و پیدا شدن دزدیها و
خیانت ایشان و حرکت لشکر و فتنه میان ملوک و خاندانهای قدیم و فقرا و گوشه‌نشینان اگر مشتری
مدبر بود مردم را برانگیزد و طلب مال و معاش و حرمت و جاه و فراخی پدید آید و نتایج حیوانات بسیار بود و
هوا باعتدال گردد و مهها باشد و بادهای خوش وزد و اگر مریخ بود فسادها پدید آید از خشکی هوا و افتادن
خصومتها و قتلها و بیماریها که بمریخ منسوب است چون تبهای دایمی و برآوردن خون و اسقاط
حمل و آنچه یاد کرده ایم و بودن دزدیها و خیانتها و خوف سموم بود در وقت و نقصان بارندگی و بودن
آتشها در هوا و فساد حال اشجار و تغیر حال لشکرها و بیماریها در گوسفند و اسپ و بز و شکستن سرما در هنگام
او و بودن اراجیف و اگر زهره بود فعل او مناسب فعل مشتری باشد و در مردم ظاهر شود طلب تزویج
و طرب و معاشرت و تندرستی مردم و در وی مضرتی نباشد مگر تسلیط شدن زنان و ناسازگاری کردن
و ارزانی برده و ملبوسات و خوردنیها و اگر عطارد مدبر بود مزاج آن کوکب گیرد که بدو پیوسته باشد
یا مزاج موضع خود ظاهر شود از وی فعل آن کوکب و آن برج و تغیر حال هوا باشد و بادهای مضطرب

خاصه که برج قمر معوج الطلوع بود و بدتر آن که خانهٔ ششم بود و اما اگر قمر یا دلیل دیگر در میان سعدان افتد
بسیار کسان تربیت او کنند بشفقت و بیابد تربیت تمام اما اگر زهره و قمر از طالع ساقط شوند مولود از مادر تربیت
نیابد و بدتر آن بود که خانهٔ عاشر یا رابع و صاحب هر دو بدحال بوند و منصرف از صاحب طالع یا از طالع ساقط
باشند اما اگر بعد از سه روز قمر بسعدی پیوندد درست خاصه که آن سعد زهره بود مادر یا دایهٔ او را شیر بسیار بود و مولود غذا
نیکو قبول کند و اگر بنحسی پیوندد یا بذنب رسد شیر نقصان کند و مولود غذا قبول نتواند کرد **ثمرهٔ پنجم در
اقسام تربیت مولود تا مدت چهار سال** رب مثلثهٔ اول از طالع دلیل تربیت اول مولود است
از وقت ولادت تا مدت یکسال و چهار ماه و رب ثانی دلیل تربیت اوسط است و آن بعد از یکسال و چهار
ماه است تا تمام دو سال و هشت ماه و رب ثالث دلیل تربیت آخر است و آن بعد از دو سال و هشت
ماه است تا تمام چهار سال پس هر کدام ازین ارباب مثلثات که قوی حال و سالم تر بود از مناحس مولود
در نوبت تربیت او تندرست باشد و تربیت نیکو یابد و اگر بدحال بود حکم برضد است خاصه که این کوکب
صاحب سادس یا ثامن بود و اگر راجع بود مادر یا دایه ترک او کنند و اما اگر این کوکب در عاشر بود و نحس یا منحوس بود
یا هابط بود در افلاک خود یا بنحسی دیگر بود بدین صفت مولود از جای بلند در افتد خاصه که آن کوکب زحل
بود و اگر آن برج آبی باشد در آب افتد یا در چاه و اگر بادی باشد از روزن خانه یا دریچه در افتد و اگر برج آتشی
باشد در تنور و آتشدان افتد و اگر خاکی بود از دیوار یا از بام خوف بود و اگر آن کوکب صاحب ثامن بود مولود
بمیرد و اگر صاحب سادس بود عیبی در وی پدید آید در آن عضو که بدان برج یا کوکب نسبت دارد و آنرا
نموده ایم که حمل دلیل سر است و اطراف او بر روی و برج طالع مثل او تا دوازده خانه اما اگر آن کوکب مسعود
بود یا بنظر سعدی مسعود شده باشد و لیکن صاحب طالع بمودت ناظر بود مولود را آفت رسد و اگر رسد صحت
یابد و اگر سعدی در اوتاد بود یا ششم یا هشتم مولود بسلامت ماند و زحمت نیابد

شعبهٔ دوم در اخلاق مولود شش ثمار ثمرهٔ اول در دلائل کلی بر اخلاق مولود

خلق مردم خوی مردم بود و خوها بسیار است و هر یک خلاف یکدیگر چنانکه صورتهای مردم لیکن اصل همه
سه قوت است یکی عقلی که بعطارد منسوب است دوم غضبی که منسوب است بمریخ سوم شهوانی که منسوب است
بزهره و فروعات این سه اصل حد ندارد و بسبب ممازجات این سه کوکب با یکدیگر و با کواکب دیگر و بدلت
ایشان در بروج هر یک اما **امتزاج عطارد با مشتری** دلیل قوت عقل است در رایها صواب
و طلب علم نافع و نمودن دیانت و امانت و حق گزاری و عدل و انصاف و نظر حقائق اشیا و امور آخرتی و
مانند این اما **امتزاج عطارد با زحل** رایها بد باشد و خطا چنین علوم مطعون و رسیده بود
بغور معانی و باریک اندیش باشد در کارها و چیزها اما اگر **امتزاج با مریخ** کند رایهاست او و مکر و
حیلت بود و طلب حرب کند و خدیعت و نیرنجات و سیمیا و مانند این و سخت دل بود و موذی باشد
و بسیار غضب اما اگر **امتزاج با شمس کند** رای سروری بود و ملکی و امیری و دانستن علم شبهات
و زور کننده باشد و منکر و نظر او بکارهای حکومت باشد اما اگر **امتزاج با زهره کند** رای او
مباشرت بود و مناکحت و طلب شعر و موسیقی و اصوات و الحان و فرا میرود او تار و تلطف و خوش سخنی
و نیک خوی و اخلاق و نظر با مور دین و اسلام دارد اما اگر **امتزاج با قمر کند** رای سفر بود و مساحت
و حرکت و علم و مساحت و ملاحی و نظر با مور اسفار دارد اما اگر ممازج دو یا سه کوکب اتفاق افتد
با عطارد مزاج همه را ترکیب باید دادن چنانکه در اول کتاب نموده ایم و غالب را از مغلوب جدا
کردن و معطی را از مانع و بنا احکام بر آن نهادن و دیگران را شریک او ساختن و بحسب آن اتفاق
سخن راندن اما اگر عطارد بذات خود قوی حال باشد در صورت طالع مولودی او پیشوای قوی گردد و
مردم برای و تدبیر او تمسک سازند و قول او حجت باشد و اما اگر ضعیف بود و کم تدبیر باشد قوت عارضی دارد
مولود قوی حال بود در علمی که باشد و در آن مشهور گردد و محترم و با جاه اما اگر سعد سعود بود از هر علمی
که دارد منافع گیرد و اگر منحوس بود و نحس مضرت بیند از آنچه بداند ذکره دوم در **دلائل خاص و عام بر اخلاق**

دلائل خاص و عام درین قضیه دو نوع است امّا عام را دلیل کواکب است و بروج کواکب عطارد
و زهره و مرّیخ و قمر شریک ایشان امّا از بروج جوزا و سنبله و میزان دلیل فکرت اند و اسد و عقرب و حمل
وجدی دلیل غم اند و سنبله و میزان و قوس دلیل عقل اند و ثور و عقرب و دلو و حوت دلیل حمق اند و دلا
خاص طالع است و صاحب مستولی او و کوکب متبر و قابل تدبیر قمر و قوی ترین کواکب متبر است خاصه
که در وتد طالع یا عاشر بود و آن موضع خانه یا شرف او باشد بعد از وی کوکب مستولی خاصه که صاحب
طالع بود بعد از ان قابل تدبیر قمر پس هرگاه که کوکبی در صورت طالع متبر بود مدار خلق مولود بر
مزاج آن متبر باشد امّا اگر متبر نبود مدار خلق بر مزاج مستولی باشد بر طالع و موضع او و اگر مستولی نبود
مدار خلق بر قابل تدبیر قمر اگر او هم نبود مدار خلق او بر طالع بود و صاحب او اگرچه ساقط باشد پس بنگرند که
دلیلهای خلق مولود که عام اند در بروجی باشند که موافق مزاج ایشان بود از وجه عام پس حکم اخلاق
مولود از وجه خاص و عام کنند مثلاً چنانکه عطارد شریف‌تر است از دیگر کواکب بعقل و او در برجی بود
که بعقل منسوب است از آنچه گفته ایم مولود را عقل بکمال باشد خاصه که عطارد متبر اتفاق افتاده باشد
پس هرکجا که دلیل خاص و عام جمع آید مدلولات آن بکمال رسد چنانکه در ثمرهٔ امتزاج شرح آن داده ایم
پس از دلائل خاص و عام هرکدام که بذات خود قوی‌تر باشد اثر آن در خلق مولود ظاهرتر بود و آنکه ضعیف
تر باشد اثر او نهان‌تر باشد **ثمرهٔ سوم در دلائل جزوی بر اخلاق** دلائل جزوی بر اخلاق بسیار است
آنچه قریب است آنست که دلائل خلق یا بیشتر آن در بروج ثابته باشد مولود ساکن بود در کارها و با وقار و آهسته
و بر رای خود استاده و متواضع امّا اگر در بروج ذو جسدین بود مولود رنگ آمیز بود و مصنع و خوض کننده
در کارها و اگر در بروج منقلب افتد مدح و ثنا دوست دارد و بزرگ باش بود و بی التفات و خواهد که از هر صنعتی
و علمی چیزی بداند و آمیزنده بود با مردم امّا اگر دلیلهای خلق یا بیشتر آن در بروج آبی بود از مردم خلوت جوید و
منفرد بود از خلائق و اگر دلیل ناری بود در رای گردان باشد و بر یک چیز قرار نکند و در کارها متحیر ماند و اگر بر موضع

باید

دلائل خلق بخسان مستولی بود مولود چیزهای بی طعم و بی مزه را دوست دارد و بویهای ناخوش
را خوش کند و افعال و شیوه‌های ناپسندیده را قبول کند و اگر زهره و مریخ از طالع ساقط شوند خاصه
در برجی که بهیمی بود مولود احمق بود و بدگوی خلق و تهمت نهنده و دروغ ساز اما اگر مریخ قوی
بود و زهره شریک او مولود مائل بود بطرب و فسق و فجور و لهو و زینت ساختن بطریق عفت و زور
و دروغ بدکننده باشد اما اگر قوت زهره را بود دلیل همان کند اما بلطف و شیرین سخنی و مزاح و بازی مائل
بود و اگر قوت مریخ بود بشرکت عطارد مولود دروغ گوی بود بحث و خصومت و خلاف کننده سخن
خود باشد و میان بحث آورد و در سخن تند و تیز بود اما اگر عطارد قوی بود و مریخ شریک او مولود غمز کننده باشد
و مزور و منافق پیشه و نمام و راغب بتهمت و تضریب اما اگر قوت زهره را بود و شریک او عطارد مولود جوینده
عزلت باشد و طالب حکمت و حق گفتن و سخنان خوش و شیرین و معنوی و داننده موسیقی و زدن ساز و اگر
قوت عطارد را بود و زهره شریک او مولود شاعر بود و مناظره و منادمت مائل و سخنان نمکین و خوش گوید و
طرب انگیزد و با موسیقی آشنا و رقاص خاصه بود که دلائل در برج میزان بود یا طالع برج میزان بود اما
اگر عطارد در برج باآواز بود مولود شعرخوان بود و اگر زهره در برج باآواز بود مولود قوال شود خاصه در میزان
اما این قوتها از روی ذاتی و عرضی تفاوت کند بسیار احتیاط باید کردن در معارضه و تفریق آن و مستحضر
بودن بوقت احکام **ثمرهٔ چهارم در حکم مفردات** باید دانست که مهارت طبع و کارها از قوت دلائل
خلق است و حماقت طبع از ضعف دلائل خلق و منفعت از چیزها که بسعادت دلیل است و مضرت از
نحوست او و شهرت یافتن از وتد و رفعت از صعود در اوج افلاک و خمول و گمنامی از سقوط دلائل و عشق
و عزت از شرف و ذلت از هبوط و راحت و صحت از خانه و رنج و زحمت از وبال و شادی از فرح و اندوه
مریخ اما اگر در صورت طالع دلائل موصوف باشند بصفات پسندیده و در مواضع نیکو و قوتهای ذاتی
و عرضی دارند مولود نادرهٔ جهان بود و آراسته بصفات و اخلاقی که شرف کمال و فضیلت انسان

بر نسبت از خارجی و داخلی اما اگر دلائل ضعیف و منحوس و ساقط تحت الارض بود خاصه که هیچ کوکب بطالع ناظر نبود مولود در فتنه بهائم بود و بقدر وخسیس و بدتر آنکه دلائل در برج بهیمی باشد یا برج گنگ نه گفتن داند و نه شنیدن **ثمرهٔ پنجم** اگر عطارد در خانهای زحل بود خاصه در دلو مولود فکرهای بصواب کند و طلب علم فلسفه و طلسمات و هندسه و مانند این دوست دارد اما اگر در خانهای مریخ بود دشنام دهنده باشد و بد اندیش خاصه در حمل غدر ساز و کید کننده بود و خدیعت دوست دارد اما اگر در خانهای زهره بود خاصه در ثور مولود هزال بود و دروغ گوی و تهمت نهنده و بخود مغرور و عجب آرنده و در میزان لطیف طبع بود و زیرک و بسیار مزاح و اگر در خانهای مشتری بود خاصه در قوس مولود دبیر بود و در حوت حکیم و داننده علوم دقیق و اگر در خانهٔ قمر بود مولود معاملت ساز بود میان عوام و کافی و اگر در خانهٔ آفتاب بود مولود تیز خشم باشد و تند و بزرگ باش و اگر در سنبله بود صاحب رای بود و پیش بزرگان مستوفی و فاضل و دبیر و اگر در جوزا بود داننده حکمت بود و کم ثبات و زیرک و فاضل و نویسنده و نقاش **ثمرهٔ ششم** هرگاه که طالع شخصی در سنبله اتفاق افتد آن شخص مصالح خود را خود سازد چنانکه بمراتب عالی رساند خود را بعقل و کفایت و درایت و مانند این و اگر طالع حوت بود همین حکم باشد ولیکن مولود خود را بمنصب قضا و حکومت رساند اما اگر طالع جوزا بود در کارها تعطیل کند و زیان برد و خود را از مراتب عالی بیندازد و اگر طالع قوس باشد حکم همین باشد اما اگر طالع حمل اتفاق افتد مولود خود را بدست هلاکت دهد بسبب خیانت و کارهای لشکریان و اگر طالع میزان بود حکم همین بود بسبب زنان و راندن شهوت اما اگر طالع ثور بود مولود خود را رنجه دارد و ستیزه کار بود و در زحمت اندازد و بسبب بیماری و علت شود و مکروه از زنان و شهوات و طالع عقرب مثل او باشد اما اگر طالع دلو بود مولود دشمن انگیز بود و دواب دارد و مکار و اگر جدی بود مولود کاسب باشد و سخت کوش در جمع مال و نگاه دارنده بود اما اگر طالع سرطان بود رسالت دوست دارد و سیاحت و الفت گیرد با عوام و اگر طالع اسد بود مولود ریاست طلب کند

و سروری و پیشوائی و صحبت ملوک و اکابر اما این حکم مفرد است طبیعی در مرکبات تفاوت کند۔

شعبهٔ سوم در صورت و مزاج مولود۔ سه اثمار ثمرهٔ اول در نمودن دلائل اولی
صورت و مزاج مولود از روی کلیات چنانکه بران اعتماد افتد بر طبیعت متسر بود و یا بر طبیعت مستولی
بر طالع یا مستولی بر موضع قمر یا بر صاحب طالع پس اگر در صورت طالع کوکبی متسر بود او قوی ترین
دلیل بود برین احوال و اگر متسر نبود مستولی بر طالع مدبر این احوال باشد و اگر این هر دو حاصل نیاید
حکم بر مستولی موضع قمر بود و اگر او نیز نباشد مدبر صاحب طالع باشد و اگر این چهار دلیل حاصل
آیند آن را که قوی تر بود مقدم دارند و دیگران شریک او باشند چنانکه نمودیم چون این مقدمه معلوم
شد دلائل مفرد نیز یاد کنیم **ثمرهٔ دوم در صورت و مزاج مولود به دلائل مفرد** اگر مدبر برین
حال زحل باشد و او مشرقی بود مولود سیاه چرده بود یا انگبین رنگ و آبادان تن و سیاه موی
و سینهٔ او موی ناک باشد و بردبار باشد و معتدل بالا و گران طبع و غالب بر مزاج او سردی باشد
و اگر **مغربی باشد** مولود گندم گون بود و سیاه چشم و لاغر تن و خرد اندام و اندک موی و غالب
بر مزاج او سردی و خشکی بود و اگر **مشتری مدبر افتد** و او مشرقی باشد مولود سفید اندام بود و پاکیزه و
سیاه موی و بزرگ چشم و دراز بالا و ساکن و کم سخن و کم آواز و غالب بر مزاج او گرمی و تری باشد
و اگر **مغربی بود** رنگ او سفید بود و نیکولون نباشد و موی کمتر دارد و شهلا چشم و خرد اندام و غالب
بر مزاج او تری باشد و اگر **مریخ مدبر بود** و مشرقی باشد رنگ مولود سرخ سفید بود و ازرق
چشم و نیکو قامت و آبادان تن و میانه موی و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی باشد و اگر مغربی بود
خرد اندام باشد و خرد چشم و سرخ موی و سرخ رنگ و اندک موی و کوتاه گردن و غالب بر مزاج
او خشکی بود و اگر **زهره مدبر بود** و مشرقی باشد مولود پاکیزه روی و شیرین اندام بود و خوب
صورت و معتدل قامت و نازک تن و سیاه موی و دراز موی و اندام او به زنان ماند و

مقبول بود ونیکو شکل وخوش حرکات وسیاه چشم یا شهلا چشم وتیز شهوت ومزاج او معتدل بود میان سردی وتری **واگر مغربی باشد** رنگ او سفید بود که بازردی زند ومعاشرت دوست دارد وجامه زیب ولطیف طبع بود ونیکو قد وبسیار موی ومولع بر اندن شهوت ناپاک وغالب بر مزاج او تری بود **واگر عطارد مدبر بود** ومشرقی باشد رنگ مولود گندم گون باشد مائل بسیاهی ومعتدل اندام بود وباریک تن ونیکو الفت وخرد چشم ومیانه موی وغالب بر مزاج او خشکی باشد **واگر مغربی بود** رنگ با سبزی زند واز گندم گونی ولاغر تن بود وخرد اندام وباریک آواز وچشم او در مغاک رفته وحدقهٔ او ماشند بود وتیز فهم وغالب بر مزاج او گرمی وخشکی باشد **واگر شمس مدبر بود** لاغر تن باشد ورنگ او بازردی زند وزرک سر بود وقوی البصر ومعتدل قامت وباشکوه وهیبت وغالب بر مزاج او گرمی وخشکی باشد **واگر قمر مدبر بود** ودر مشرق باشد مولود سفید رنگ بود که با سبزی زند ونیکو منظر ومتحرک وپاکیزه اندام وغالب بر مزاج او سردی بود **واگر مغربی باشد** فربه باشد وسست اندام ونیکو معیشت وبیمار ناک ورنگ او مائل بزردی بود وروشن ودراز موی واعضای او در حرکت وتیز کلام وغالب بر مزاج او تری بود اما یاری دهند برین کواکب را چنانکه آفتاب را یاری دهد در هیبات وجمال وقوی وبزرگی قامت ودر گرمی وخشکی مزاجها وقمر یاری دهد در اعتدال هر صفتی وتری مزاجها وحرکت

ثمرهٔ سوم در احکام بر حالات پنج کوکب خمسه متحیره چون در اول تشریق بود مولود تناور بود وتوانا وقوی جثه وچون مقیم شوند مولود قوی تن بود ومعتدل قامت وجلد وچون راجع بود مولود خرد تن وضعیف تن بود وچون هفتم استقامت بوند مولود معتدل تن باشد وچون در شعاع شمس بوند مولود خسیس باشد ودون همت وآفتها بدو رسد اما اگر صاحب طالع بر ذروه فلک تدویر بود مولود کشیده بالا باشد وخرد اندام وتن او وطرف بالای او قوی تر بود واگر در حضیض بود مولود کوتاه قامت باشد وخرد اندام وطرف زیر او قوی تر واگر درمیان ذروه وحضیض باشد یعنی در نزدیکی از دو مقام مولود معتدل اندام بود و

قوی میان دیگر گاه و اگر اتفاق افتد که صاحب طالع در اوج بود یا نزدیک اوج و دران وقت هم بر
ذروهٔ مدویر باشد بالای مولود از حد اعتدال بگذرد به درازی و اگر این اتفاق در حضیض افتد او در غایت
کوتاهی باشد اما اگر درجهٔ طالع از اوائل برج افتد مولود دراز بالا بود و اگر در آواخر افتد کوتاه بالا بود و
اگر از اواسط افتد با عتدال باشد و اگر بیشتر دلائل درازی یا کوتاهی و فربهی و لاغری و قوت و ضعف
و رنگ و مزاج چون باهم گر موافقت کنند مولود را از حد اعتدال بگذرانند دران صفت و همچنین در
مزاج و رنگ۔

شعبهٔ چهارم در احوال حواس و قوتهای نفسانی ۔ یازده اثمار ثمرهٔ اوّل در حواس ظاهر

پنج حس است آدمی را اول سمع است یعنی شنودن آوازها و الحانها بتوسط هوا رکلی و حدوث آن از گوش
است و تربیت کنندهٔ او زحل است بشرکت مریخ دوم بصر است یعنی دیدن الوان و اشکال و حدوث
آن از چشم است و تربیت کنندهٔ او شمس است بشرکت قمر سوم شم است یعنی بوسیدن چیزها و دانستن
بوی خوش از ناخوش بسبب هوا و حدوث آن از بینی است و تربیت کنندهٔ او زهره است بشرکت مریخ
چهارم ذوق است یعنی چشیدن طعامها و دانستن تلخ او از شیرین و حدوث او از زبان است اطراف
دهان و تربیت کنندهٔ او عطارد است بشرکت قمر پنجم لمس است یعنی دانستن نرم از درشت و گران
از سبک و این قوت در همه اعضا پراگنده است و بیشترا و در سر انگشتان و تربیت کنندهٔ او قمر است بشرکت
زحل اما هرکدام که ازین کواکب قوی بود و دور از خانهٔ ششم و هشتم و از نحوس آن حس که بدو منسوب است
بکمال باشد و اگر ضعیف بود یا دران دو خانه باشد یا نحسی منحوس آن حس ناقص بود و با خلل و اگر همه
دلائل پاک بود از نحوس و قوی حال یا بیشتر ایشان بهدیگر ناظر بوند و در اوتاد و مائل الاوتاد باشند دلیل
سلامتی هر پنج حس بود و بر ترقی بودن آن قوتها اما اگر دلیل قوت حسی از نحسی منصرف شود و بسعد
متصل گردد یا از موضع به بیرون آید و بموضعی که بدو منسوب باشد رونده بود قوت او زیادت شونده بود

و هیچ وجه نقصان نپذیرد و اما اگر دلیل از سعدے منصرف و بنحسے متصل گردد یا از موضع نیک روے بموضع
آورد یا رونده بود نقصان پذیرد یا راجع خواهد شد یا در شعاع خواهد رفت آن حس که بدو تعلق دارد بخلل پذیرد و در نقصان
افتد و اثر آن وقتے ظاهر شود یا قوت گیرد که نوبت تربیت بنوبتے از انواع بدو رسد و آن اثر بحسب قوت
و ضعف آن دلیل باشد در وقت تربیت او **ثمرهٔ دوم در حواس باطن** همچنانکه حواس
ظاهر پنج است حواس باطن نیز پنج است در اسم و صفت ایشان خلاف بسیار است پس آنچه مشهور تر است
آن است که اول قوت واهمه است و او را خاطر نیز خوانند دوم قوت مصوره است و او را مخیله نیز خوانند
سوم قوت متفکره است و او را مدبره نیز خوانند چهارم قوت حافظه است و او را ثابته نیز خوانند پنجم قوت
ذاکره است و او را ناطقه نیز خوانند و این حواس باطن اگرچه هر یکے بصفتے و فعلے مخصوص است چنانکه حواس
ظاهر اما افعال این حواس مسلسل است بیکدیگر و یک فعل با تعلق نسازد بدیگرے و آن بدیگرے موصول
نشود و بدان صفت بمیانجی نفس و عقل بعالم محسوس نیاید و معلوم غیرے نشود و ما را غرض آنست که هر یکے
ازین پنج حس بکوکبے منسوب است از خمسهٔ متحیره چنانکه قوت وهم منسوب است بزهره و قوت حافظه منسوب است
بزحل و قوت ناطقه منسوب است بعطارد پس هر کدام کوکب که قوی حال بود ازین پنج کوکب بقوتهاے
ذاتی آن حس که بدو منسوب است بکمال باشد و اگر ضعیف بود آن حس نیز ضعیف بود و چون کواکب بقوتهاے
ذاتی و عرضی آراسته باشد حواس ظاهر و باطن سلیم و بے نقصان ماند اما قوت و ضعف این حواس هم
بدان طریق استدلال کنند که در حواس ظاهر گفته شد در اتصال و انصراف دلائل و حالات دیگر زیادت
و نقصان **ثمرهٔ سوم در دلیل عقل** دو قوت دیگر است در آدمی یکے را عقل عملی خوانند
و معاش و دوم را عقل نظری و غریزی گویند پس آدمی بعقل عملی تواند شناخت نیکی از بدی و ظلم از عدل
و بدین عقل معلوم او شود که مصلحت او در کدام امر بهتر است از امور دنیاوی و عالم شاهد تا شخص بدان
قوام تواند داد و او را عقل معاش دیگر نیز گویند و او منسوب است بقمر دوم **عقل نظری** که بدو شناسد

ذات و صفات خدای تعالی بحقائق اشیا و معقولات رسد و فرق کند میان حدوث و قدم و ارواح
و اجسام و او را نامهای دیگر نیز گویند و او منسوب است بآفتاب پس هر کدام ازین دو نیرین که قوی حال
بود در مولود آن عقل بکمال باشد اما اگر قمر بقوتهای عرضی موصوف بود اثر او عظیم تر باشد و اگر آفتاب
بقوتهای ذاتی آراسته بود اثر او قوی تر بود و اگر این هر دو نیر بهمدیگر ناظر بوند بنظر مودت و اجتماع نکرده
یا بصاحب او یا بهر دو خاصه از اوتاد این هر دو قوت در مولود بغایت و نهایت باشد و مولود در امور
دینی و دنیاوی زیرک بود و دانا و هر مصلحت را در وقت او گذارد و بجای آورد چنانکه باید و دارندهٔ ناموس
باشد و اگر نظر عداوت بود کارها سازد و در علم سیاست نیک باشد و اگر هر دو ضعیف باشند و از طالع و صاحب او ساقط مولود در کارها
ی دنیوی و اخروی بی تدبیر بود و جاهل باشد **ثمرهٔ چهارم در نسبت قوتهای نفسانی بکواکب** قوتهای نفسانی
بر سه قسم اند که تربیت دهنده بوند اشخاص را اول روح طبیعی است که موضع او در جگر است و نتیجهٔ او سه قوت
است اول قوت غذا دادن دوم قوت بالیدن سوم قوت توالد و تناسل اما فعل این روح در چیزها
کثرت طلبیدن است و اشتها و تعطیل در کارها و کاهلی و آرزو و حد ناز و نعمت بودن و در آرزو نگاه داشتن
و تنهائی و صبوری و او از تاثیرات قمر است بشرکت مشتری و دوم روح حیوانی است و منزل او در دل است
و نتیجهٔ او دو قوت است اول فعل کردن دوم یافتن چیزها اما هر چه آدمی را خشم بدان است و قهر کردن
و بغض و حسد و کینه و طمع و شجاعت و تفوق و تحمل و قاعده بدین روح تعلق دارد و او از تاثیر آفتاب است
بشرکت مریخ سوم روح نفسانی است و او را ناطقه نیز خوانند و قول بعضی آنست که موضع او دماغ است
اما حقیقت او را مشایخ ذکر کرده اند و هر قومی را در وی سخنیست و محققان گفته اند که او از عالم غیب و امر الهی
است و تعلق او در آدمی نه چون قوتهای دیگر است و این قوت است که آدمی را از حیوانات جدا کند
و او را باری تعالی بخود اضافت کرد که **ونفخت فیه من روحی** و دیگر فرمود که الروح من امر ربی و بهره
طلب علم است و حکمت و ادب و سعادت آخرت و جستن نجات از ضلالت و رستگاری و

طلب دانستن از علم طبیعت تا پیوند بعالم آخرت و معاد قصد و صفت اوست بیاری عقل نظری و بعضی گفته اند که او همان فعل نظری هست و تربیت کنندهٔ او عطارد است بشرکت زهره پس هر کدام کازین کواکب قوی حال باشند بقوتهاے ذاتی و سعود بدیشان ناظر و نحوس ساقط در مولود آن روح بکمال بود و اثر او ظاهر تر باشد و نتیجهٔ آن بغایت رسد و هر کدام که ضعیف بود اثر او پوشیده تر باشد اما اگر کوکب دیگر ناظر بوند و در اوتاد باشند این همه قوتها عظیم بود و در تزاید و ظاهر اما آن اصل را نیز این جایگاه نگاه دارند که در ثمرهٔ حواس ظاهر گفته شد در زیادت و نقصان بسبب اتصال و انصراف و دیگر حالات دلائل اما قوتے دیگر هست که آن را خارج طبیعت خوانند و آن قوت سبب فساد مزاج است و باطل شدن شخص و آن خاص تعلق بزحل دارد و بعضی گفته اند که شریک او قمر است و از جزویات شریک او آن کوکب است که دلیل موت باشد در صورت طالع چنانکه نموده شد **ثمرهٔ پنجم در عارضها و آفات نفسانی** این حالات از ساقط بودن قمر و عطارد است از همدیگر و سقوط هر دو از طالع و صاحب او و اگر در برجهاے بهیمی بوند بتر باشد و مولود سخت احمق بود و جاهل و اگر نحسان بدیشان ناظر بوند یا ایشان منحوس بوند در مولود بیماریها پدید آید از انواع صرع اما اگر طالع روزی بود و زحل بر مرکز وتدے باشد خاصه وتد طالع مولود را جنون پدید آید خاصه که برج ثور بود اما دیوانهٔ ساکن بود و کم آزار و خاموش و اگر طالع شبی بود و مریخ بر مرکز وتدی باشد خاصه در طالع حکم همان بود که مولود دیوانه شود و دیوانهٔ مضر باشد و متحرک و آن بتر بود که قمر و عطارد چنان بود که گفتیم **ثمرهٔ ششم** اگر مریخ بر ذروهٔ جاق (؟) وتد بود و زحل خاصه که یکی ازین دو نحس در سرطان باشند یا سنبله یا حوت یا بعضے ازین دلائل در طالع بوند در سر و دماغ مولود رطوبت غلبه کند خاصه که در عقدهٔ راس بود و در عقدهٔ ذنب بتر بود پس مولود را دیو زده و پری زده خوانند و هر علت که سبب غش کردن و نهان گفتن بود ظاهر شود و ترس و بددلی و نهیبت پدید آید خاصه که مریخ در طالع بود و بدحال یا راجع و بتر آن که سعود از وی ساقط باشند یا او با ذنب بود پس ممکن باشد که مولود خود را

از ترس و خیال برانگیختن باطل کند و یا مصالح خود را بزیان برد ثمرهٔ هفتم بودن نیرین در بروج مذکر در افزاینه
تذکیر مردان و در طالع زنان مائل گردانند ایشان را بفعلهاے مردان و اگر نیرین در بروج مونث باشند مائل
گردانند مردان را بافعال زنان و زنان را بافعال مردان ثمرهٔ هشتم بودن زهره و مریخ در بروج مذکر
در افزایند آنچه گفته شد در احوال مردان و زنان خاصه اگر قمر هم دران بود و اگر در برج مونث باشد در تانیث
زنان زیادت کنند و مردان را بفعل زنان برند ثمرهٔ نهم اگر طالع مرد عقرب بود و زهره در طالع و نحس
برو ناظر مولود فعل زنان کند یا مخنث باشد و اگر مریخ در ثور بود و طالع ثور باشد حکم همان باشد و زینت
کننده باشد و اگر زن را طالع برین صفت باشد از عقرب یا ثور آن زن سعتری (شاطری ۱۲) کند و عقرب
قوی تر بود و لباس و روش بر شکل مردان دارد ثمرهٔ دهم اگر عطارد و زهره و مریخ در بروج مونث
باشند خاصه در سنبله یا حوت یا عقرب و زحل بدیشان ناظر بعداوت خاصه بر زهره یا بعطارد مولود اگر مرد بود عنین باشد و اگر این
دلائل در بروج مذکر بوند مولود زن باشد عقیم بود و بمردان بے رغبت خاصه در سنبله یا میزان که هر دو برج عقیم اند و اگر این سه دلائل در بروج مذکر
و مونث باشند و با همدگر ناظر و نحوس بوند و بعضے از هفتم بوند و بعضے در طالع زحل در هفتم بود یا صاحب طالع در هفتم بود
مولود فاعل و مفعول بود ثمرهٔ یازدهم بودن زهره و مریخ در بروج مونث و عطارد بهر دو ناظر و بیکے
ازینها در ششم مولود بغلامان و خدمتگاران مائل بود و بسیار غیرت باشد در کسان خود خاصه که دلائل
ضعیف بوند و اگر زهره ساقط بود از طالع مولود کم شهوت باشد و اگر این دلائل یا بعضے بصاحب پنجم
یا صاحب یازدهم نگرند مولود عاشق شونده بود بر امردان و اگر آن دلائل در برج مذکر باشند و نظر بطالع
مولود حالی بود درین فعل و تیز شهوت باشد اما اگر عطارد در خانهاے مریخ بود مولود دلیر باشد درین فعل
و اگر در خانهٔ زهره بود کمتر کند و پوشیده تر و اگر خانهاے عطارد بود فعل او بر توسط بود و امردان او را
دوست دارند اما اگر مریخ در خانهاے زهره بود یا زهره در خانهاے مریخ یا هر دو در خانهاے یکدگر
مولود تیز شهوت باشد و بلند کار و همه نوع برده دا بود و حکم طالع زن همین باشد و اگر صاحب طالع ذخم

بود یا زهره و آن برج بهیمی باشد مولود با حیوان جمع آید و بمقابلۂ انزال کند و لذت از خود سازد خاصه که عطارد
با زهره بود یا نظر دارد۔

شعبۂ پنجم در احوال عمر مولود ـ پنج اثمار ثمرۂ اول در مقدمۂ این اصول

هیچ شک نیست شناختن احوال عمر ها عند الله است تعالی و تقدس اما بزرگان این فن تجربه و قیاس اصولے چند
ادکرده اند و آن دو دلیل است یکے هیلاج دوم کدخداه و هیلاج دلیل روح است و کیفیت عمر
وکدخداه دلیل جسم است و کمیت اما اول کسے که در کمیت و کیفیت عمر سخن گفت هرمس بود و بعد از وے
بطلمیوس که تلمیذ اوست و بعد ازان بزرگان دیگر پس چون هیلاج دلیل روح است و کدخداه دلیل
بدن بعضے گفته اند هیلاج دلیل بدن است و کدخداه دلیل روح و اصح آنست نظر و موافقت هر دو
بقاے شخص باشد اما حکماے طبیعی گفته که عمر ہاے مولود چون نسب است بمیراث رود هر چند که عمر پدر و
جد و قبیلۂ او بوده باشد عمر مولود نیز همان قدر باشد یا بچیزے کم و بیش و ابومعشر در کلیات عمر میگوید که اگر سلاے
اتفاق افتد بوقت تحویل قران وسطی و طالع یکے از دو خانۂ زحل یا مشتری بود و در مولود نهاری آفتاب
هیلاج بود و یا در مولود لیلی قمر هیلاج بود و کواکب دیگر قوی حال بوند و دلالت و ناظر هیلاج یا کدخدا
ممکن باشد که مولود سالهاے قران وسطی عمر یابد و آن دویست و چهل و هشت سال است بتقریب
اما اگر این اتفاق بوقت تحویل قران کبرے افتد و دلائل معاون گردند چنانکه گفتیم ممکن باشد که مولود سالهاے
قران کبرے عمر یابد و آن نهصد و هشتاد سال بود بتقریب و عمر نوح استشهاد آورده است اما قول بعضے
کسان آن است که چون آفتاب هیلاج بود و در خانه یا شرف خود بود و هم کدخداه باشد عطیت کبرے خود
دهد و آن صد و بیست سال باشد پس اگر قمر مدد و ناظر بود بنظر مودت ازو بیست و پنج سال درفزاید
همچنین زهره هشت سال و عطارد بیست سال و مشتری دوازده سال مبلغ صد و هشتاد و پنج سال باشد
و چون هر دو نحس ساقط بوند از کدخداه واجب کند که مولود بدین عطیت رسد و ابومعشر برین قول است اما

بعضی

جمهور بر آنند که عمر مولود از صد و بیست سال که عطیت کبرے آفتاب ہست در نگذرد و این وقتے شاید که آفتاب هیلاج بود و در حظ خود باشد یا او کدخداه باشد و سالم بود از نحوس و طالع و کواکب دیگر قوی حال باشند اما اگر این احوال قمر را بود بآن شرائط ممکن باشد که مولود صد و ہشت سال عمر یابد که عطیت کبرے قمر است

ثمرهٔ دوم در طلب هیلاج متقدمان پنج اصل یاد کرده اند که هر یکے را از ان هیلاج خوانند اول نیر اعظم که هر یکے از ان هیلاج چشمهٔ قوت حیوانی و مایهٔ زندگانی است و دوم نیر اصغر ہست که چشمهٔ قوت طبیعی و مایهٔ کون و فساد ہست و ثالث رابع نتائج این هر دو و آن جزو مقدم ہست و سہم السعادت و خامس درجهٔ طالع که چون روح است میان بدن پس چون درجهٔ طالع محقق شود اوتاد و مواضع کواکب اگر طالع روزی بود نظر بآفتاب کنند اگر او را در طالع یابند یا در دہم یا در ہفتم یا در چہارم یا در یازدہم یا در پنجم یا دوم یا ہشتم یا نہم پس او شایسته بود بهیلاجیت و اگر در ین خانها نبود نظر بقمر کنند اگر او نیز در طالع بود یا دہم یا ہفتم یا یازدہم یا چہارم یا پنجم یا دوم یا ہشتم یا نہم یا سوم بهیلاجیت شایسته بود و الا ترک او نیز کنند و بنتائج هر دو بنگرند پس اگر طالع اجتماعی بود روزی یا شبی اول بجزو اجتماع بنگرند اگر در اوتاد بود یا مائل الاوتاد شایسته بود بهیلاجیت و الا او را نیز ترک گویند و نظر بسہم السعادت کنند اگر او نیز در اوتاد یا مائل الاوتاد بود شایسته بود بهیلاجیت و الا او را نیز ترک کنند اما اگر طالع استقبالی بود روزی یا شبی بسبب سہم السعادت بنگرند اگر نشاید بعد از و بجزو استقبال نظر کنند و این هر دو نتیجه نیرین در اوتاد یا مائل الاوتاد نبوند و نیرین شایسته نباشند بهیلاجیت پس هیلاجیت بر درجهٔ طالع ثابت شود که او بطلوع هیلاج است اما در طالع شبی قمر مقدم بود بر شمس اگر در اوتاد یا مائل الاوتاد نبود و سوم نبود شمس بنگرند هم بدان صفت و ترتیب که در پیش گفته ایم و اجتماع یا استقبال مقدم را در روز و شب اعتبار کنند اما اگر این هر چہار نشاید درجهٔ طالع هیلاج باشد و اگر درجهٔ طالع هم نشاید مولود را عمر نباشد اما قول متقدمان آن ہست که در طالع روز و شبی اگر آفتاب در ربع مذکر و برج مذکر بود شایسته بود بهیلاجیت الا در خانهٔ دوازدہم و ششم اما اگر قمر بروز و شب بالاے زمین یا بر زمین بود اگر در ربع مؤنث و برج مؤنث

بود شایسته باشد بهیلاجیت و در نهم شاید اگر برج مونث بود و آفتاب نیز در نهم شاید اگر برج مذکر بود که فرح
اوست و قمر در سوم شاید بروز و شب که فرح اوست اگر برج مونث باشد و در هشتم نشاید اگر برج مذکر باشد اما
قول بزیوش بران است که اگر آفتاب در خانهٔ هفتم بود و در برج مونث بهیلاجیت نشاید و در هشتم شاید اگر برج
مذکر باشد و یاد کرده ایم در شجرهٔ اول که ربع مذکر از درجهٔ طالع است تا درجهٔ عاشر و آن ربع دیگر که در مقابلهٔ
اوست و بدانند که بسیار اقاویل مختلف درین عمل است اما تحقیق اینست اما شایستگی بهیلاج از دو وجه باشد
یکی بمواضع چنانکه گفته شد و دوم بکدخداه چنانکه اگرچه بهیلاج بموضع شایسته باشد چون او را کدخداه نباشد
او هیچ روی بود بدن اما از روی حقیقت هیلاج و کدخداه دو معتبر اند در صورت طالع جهت بقای
مولود از نیرین و غیر نیرین چنانکه نموده شد پس این اقاویل در زایچه طالع نمودیم و ترتیب هیلاجات نهادیم در مواضع
شایسته روزی و شبی از انچه در پیش گفتیم تا مثالی باشد و سطر اول از آنچه طالع که بسرخی نوشته است طالع روزی است و
سطر دوم که بسیاهی نوشته است طالع شبی است و درین عمل زایچها بسیار کشیده اند ازین مختصر نموده و معانی در وی جمع و جدول است والله اعلم

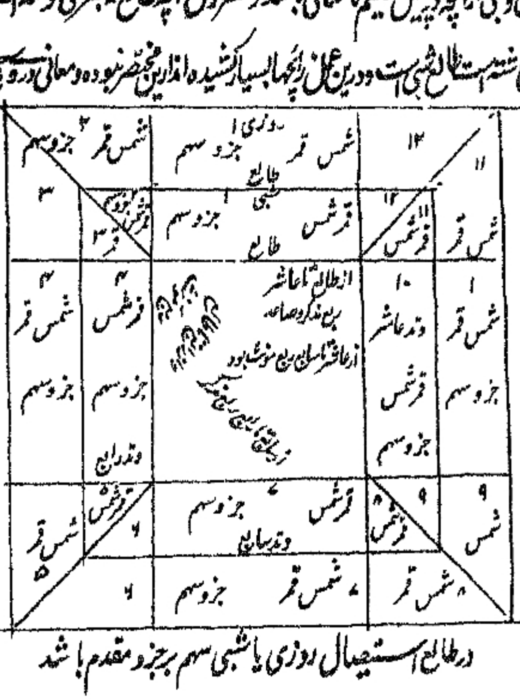

در طالع استقبال روزی یا شبی سهم بر جزو مقدم باشد
و در طالع اجتماع روزی یا شبی جزو بر سهم مقدم باشد

ثمرهٔ سوم در طلب کدخداه چون هیلاجیت بیکی ازان پنج اصل ثابت شود بر دستی کدخداه
طلب نمایند و کدخداه آن کوکب بود که مستولی باشد بر موضع هیلاج از ارباب خطوط او و ناظر بود و اگر بدرجه
نباشد بحویت جائز باشد اما بعضی کسان اتصال مجمل را نیز روا داشته اند اما اگر شمس یا قمر بهیلاجیت ثابت
باشند و در خانه یا شرف خود بوند اولی تر باشد بکدخدائی اما دقت باشد که در صورت طالع هر پنج اصل هیلاج باشد
بموضع و کدخداه پس حکم بران نهند که از همه قوی تر باشد مجمل و کدخداه و کثرت هیلاج دلیل قوت حیات است
و سلامتی مزاج و بسیاری کدخداه دلیل طول عمر است و خوشی عیش **ثمرهٔ چهارم در کیفیت عمر** هر کوکبی را چهار
عطیت است اول عظمی ثانی کبری ثالث وسطی رابع صغری اما عطیت عظمی در دولتها و ملتها بکار دارند و
باقی را در موالید و کدخداه عطیت عمر بحسب موضع خود دهد چنانکه اگر بحقیقت وتدی بود از اوتاد سالهای کبری خود عطا
کند و اگر مائل الوتد بود سالهای وسطی عطا کند و اگر بحقیقت زائل الوتد بود سالهای صغری عطا کند اما اگر سعدی
بکدخداه ناظر بود از درجهٔ وتدی سالهای صغری خود در عطیت کدخداه زیادت کند و اگر از درجهٔ مائل الوتد نگرد
نصف عطیت صغری خود زیادت کند و اگر از درجهٔ زائل الوتد نگرد ثلث عطیت صغری خود زیادت کند اما بعضی
گفته اند اگر آن سعد در وتد بود سالهای صغری خود زیادت کند و اگر در مائل الوتد بود بعدد سالها ماه زیادت
کند و اگر در زائل الوتد بود بعدد سالها روز زیادت کند در عطیت چنانکه گفتیم اما اگر نیری ناظر بود بکدخداه بنظر مودت زیادت کند بنظر مودت عطیت
چنانکه گفتیم و بنظر عداوت نقصان کند بهمان نسبت و بنظر عداوت بهمان نسبت کم کند از عطیت کدخداه و اگر نحسی
بکدخداه نگرد بعداوت از وتدی سالهای صغری خود از عطیت او کم کند بهمان نسبت که در سعدان
گفته شد که زیادت کنند در هر خانه اما نظر مودت نحسان نه چیزی کم کند و نه زیادت اما در افزایند در
خوشی عیش مناسب قبول در دو سعدان بنظر نحس خود چیزی کم کند پس اگر کدخداه قوی حال بود مولود
خوش عیش باشد و با راحت و پاکیزه باش و فراخ روزی و تربیتهای نیک یا بد پیوسته تندرست
بود و عطیت خود در اتمام کند اما اگر کدخداه محترق بود یک بنده از نشاید مگر در خانه یا شرف خود و مسعود بود و ناظر اما اگر

آن سعد که کدخداه ناظر بود و قوی حال بود و بنظر قبول باشد از مائل الوتد چهار دانگ سالهای صغری خود زیادت کند اما حکم نحس که کم کند چنین باشد اگر ضعیف باشد و از جاهای بد نگرد سالها کم کند نه ماه و نه روز و اگر قوی حال بود و از جایهای نیک نگرد ماه و روز کم کند اما ابومعشر آورده است در موالید کبیر که اگر موضع هیلاج یا کدخداه پیش از مرکز وتدی بود تا نهایت پنج درجه را هم از حساب آن وتد دارد اگر از آن برج بود و نه از برج پیش از وی اما بسیار طالع مولودها در نظر آید عمل استادان معروف در استخراج هیلاج و کدخداه و دیگر دلائل که تسویة البیوت را اعتبار کرده بودند بجهت نگاه داشته و در بعضی طالعها دیده شد که حکم از صاحب او کرده بودند اگرچه درجهٔ او طالع او آخر برج افتاده بود و التفات نکرده بدان پنج درجه که پیش از مرکز هر خانه است که آن را درجات سیئة خوانند و در بعضی طالع دیده شد که درجهٔ طالع بعد از پانزده درجه برجی افتاده بود حکم آن طالع هم از صاحب طالع کرده بودند هم از صاحب دوم چنین هم از دوازده خانهٔ طالع و ابوالمحامد غزنوی در کفایه آورده است که حکم چنین است و اگر پیش از پانزده درجه بود حکم او از صاحب و مستولی او کنند و متقدمان بر آنند که پنج درجه پیش از مرکز هر خانه ضعیف بود چنانکه گفته شد سبب آنکه تمسک بچیزی سازند یا حجتی آرند و دعوی میکنند که چون کوکب در پنج درجه بود خانهٔ گذشته از وی بی بهره شده باشد و چون هنوز به پنج درجه خانهٔ دیگر نرسیده بود و آن خانه از وی نصیب نیافته بود پس این پنج درجه نه از این خانه نسبت دارد و نه از خانه پیش او را ضعیف داشتند و میته و مردار خوانند و بعضی کسان درجات حشو گویند و میگویند که چون کوکب درین حد بود ضعیف باشد اما بعضی از اصحاب احکام گفته اند که طالع در هر درجه که خواهی گو باش قوت طالع از اول برج بود و بعضی گفته اند که آغاز قوت طالع پیش از درجهٔ او بود به پنج درجه و نهایت قوت وی اول پنج درجه خانهٔ دیگر باشد بعد از و بعضی گفتند قوت طالع از درجهٔ طالع بود تا اول درجه خانهٔ دیگر اما اصح آنست که آغاز قوت طالع از درجهٔ طالع بود و غایت قوت او بر درجهٔ طالع و نهایت قوت آخر برج اگرچه درجهٔ طالع آخر برج افتاده باشد جهت آنکه قوت طبیعی هر برجی بدیگری نسبت ندارد و پس کوکب چون بطالع در آید آغاز

کند از مزاج خود قوت دادن طالع را بامتزاج طبیعت طالع و چون بدرجهٔ طالع رسد قوت او بتدریج بکمال رسیده بود و چون ازان درجه بگذرد قوت او روی بنقصان نهد تا در برج متصل شود و چون ببرج دوم انتقال کند آغاز کند اثر قوت خود نمودن بهمان نسبت که گفته شد از مزاج خود و طبع آن برج همچنین تا دوازده خانهٔ طالع پس حکم این مقدمه کوکب در خانه که بود حکم او از همان خانه کنند اما بعضی گفته اند بحیثیت اعتبار کنیم بهمین طریق که گفته شد و وقتی که حکم بر حالهای ظاهر مولود کنیم و بر سعادتهای خارجی بتسویة البیوت را اعتبار کنیم و وقتی که حکم بر حالهای باطن مولود کنیم و سعادات داخلی اما در استخراج هیلاج واجب بود اعتبار تسویة البیوت جهت آنکه این عمل داخلی بدن است و بروح بخار بدن تعلق دارد اما در استخراج کدخداه بعضی گفتند که بحیثیت را اعتبار کنیم که او دلیل عمر است و عمر از غلبهٔ قوتهای باطنی است نیست حقیقت این عمل باقاویل بزرگان

ثمرهٔ پنجم در نمودن صورتهای طالع و مواضع کوکب

طوالع که واقع شود از سه نوع بیرون نباشد یا قائم بود یا مائل یا زائل و علت این تفاوت از عروض بلدان باشد اما قائم آن بود که طالع برجی بود و مرکز دوم از برج دوم بود ازان برج که بعد از طالع بود و سوم از برج سوم همچنین تا دوازدهم خانه اما مائل چنان بود که طالع برجی بود و مرکز دوم از برج سوم که بعد از طالع بود و سوم از برج چهارم همچنین تا دوازدهم خانه اما مائل چنان بود که طالع برجی بود و مرکز دوم از برج سوم و مرکز سوم او از برج چهارم پس مرکز عاشر او از برج یازدهم بود اما زائل چنان بود که طالع برجی افتد و مرکز دوم او هم ازین برج افتد و مرکز سوم او از دوم باشد و مرکز چهارم از سوم پس مرکز عاشر او از برج نهم باشد **مثال** طالع قایم از میزان است بسیزده درجه و عاشر او سرطان بیازده درجه و خانهٔ پنجم چهاردهم درجهٔ دلو و مشتری در پنجم به ده درجه و پنجاه و پنج دقیقه و زحل در پنجم به پنج درجه و چهل و نه دقیقه پس مشتری در آن قسمت چهارم است بتسویه و بحیثیت در درجات خشو و زحل در چهارم بتسویه پس حکم مشتری از همان برج کنند و حکم زحل را از چهارم **مثال** طالع

مائل طالع جدی است با درجهٔ آخر دهم گردد و مرکز دوم او از حوت در پنج درجه پس عاشر او میزان بود از عقرب و
منزل ثانی عشر قوس بود از جدی شش درجه و تا پنج درجهٔ جدی با اول درجه و زحل درجهٔ جدی بدو درجه با
مریخ درین صورت در ثانیه از دهم بود و حکم وی از اینجا کند به مثال طالع زائل طالع سرطان افتد
با اول ثانی هم مرکز دوم او از سرطان باشد و بیست و سه درجه پس عاشر او حمل بود از حوت با اول
برج و مشتری با بیست و پنج درجهٔ سرطان بود و آفتاب در اوساط حوت پس حکم مشتری از دوم طالع کند تسبو
و حکم آفتاب از دهم طالع پس ازینجا معلوم گشت که کوکب وقت باشد که از یک برج در پنجم متغیر بود
چنانکه مریخ در مثال طالع مائل جدی است که طالع است اما تسبو در یازدهم است پس اگر مریخ در
حمل بود با اوایل حوت در طالع بود و سه تسبو چون مرکز ثانی از پنج درجهٔ حوت فرض کردیم اما چون طالع قائم
افتد مولود را اعتدال بود و با اسم درجه اعتدال و مزاج او معتدل باشد در بهت آنکه او را دلیل چهار
طبع اندیشه بیستی او تا دلیل اعتدال مزاج بود و اگر طالع مائل بود شتاب کار بود و کوتاه قد
متغیر الحال است گردان و کم ثبات و اگر زائل بود مولود کاهل بود و دراز بالا و گران کار و متغیر حال

ثمرهٔ ششم در کیفیت سه عطیت کواکب گفته اند عطیت کبری آفتاب مقدار درجات
یا ثلث است از دور فلک و آن سیصد و بیست درجه است هر درجه را سالی گرفته اند پس
عطیت کبری او سیصد و بیست سال است اما حکم قمر مثل آفتاب است که عطیت او هم یک ثلث
است و چون او را قدر دوازده درجه در محاق است اقتدار این مقدار از سیصد و بیست کم کردند باقی صد
و هشت ماند بعد از آن هر درجه سالی گرفتند پس عطیت کبری او صد و هشت سال است اما عطیت
صغری آفتاب مقدار درجهٔ شرف اوست هر درجه سالی نوزده سال است و عطیت وسطی
او مجموع ربع عطیت کبری و نصف عطیت صغری اوست و آن سی و نه سال و نیم است
اما قمر را عطیت صغری او بیست و پنج سال است بقدر آنکه در هر جزوی که با اجتماع پیوند و از بیست

و پنج سال دیگر یابد تا در میان جزو بحق شد یا عطیت وسطی او مجموع سنین عطیت کبری و نصف ثلث
صغری او ست چنانکه در آفتاب گفته شد پس مبلغ این نیز سی و نه سال باشد و نیم انتهی انتساب
و بقول دیگر نصف سنین عطیت است و آن شصت و شش سال و نیم باشد اما پنج کواکب دیگر را
عطیت کبری مثل درجات حدود هر یک است از حدود مشتریان به در حد سالسه از زهره به هر مجره
از محترق شود و بعد از هشت بار در میان جزو احتراق رسد پس عطیت صغری او بعد این سالها گرفته
اند و مریخ را در پانزده سال این حال افتد و مشتری را در دوازده سال و زحل را در سی سال و عطارد را
در بیست سال پس این مقدار سالها را عطیت صغری هر یک است اما عطیت وسطی هر یک ازین پنج کوکب
نصف کبری و نصف صغری او باشد و هیچ خلافی نیست درین و نیرین را در عطیت وسطی آن کسان
که خلاف کرده اند برین قیاس کرده اند و ما هم درین جدول نمادیم و جدول اینست

صغری	١٩	٢٥	٣٠	١٢	١٥	٨	٢٠
کبری	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
وسطی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اعظم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کواکب	شمس	قمر	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد

ثمرهٔ هفتم در تعدیل عطیت کدخداه بزیادت و نقصان

در پیش گفته شد که اگر کدخدا بر حاق مائل و تد بود عطیت وسطی دهد و بر حاق زائل عطیت صغری میدهد اما اگر کدخدا از وتد بود عطیه کبری
دهد و اگر بر حاق درجه از درجه وتد در گذشته باشد یا در رابع افتاده از ان و قبل آن وتد از تمام عطیت
او کم کنند بحکم مائل و زائل و کواکب زیادت کننده و کم کننده همچنین باشد و این عمل را تعدیل القسمة خوانند

وخلاف‌هاست درین عمل آنچه پسندیده‌تر است اینست امّا اگر کدخداه میان وتد و زائل الوتد افتاده باشد بعد بگیرند از درجه وتد تا درجه کدخداه بدرجات سواء آن را مسافت نام نهند باز درجه وتد از زائل الوتد کم کنند و باقی را اساس نام نهند باز نقصان کنند عطیه وسطی از عطیه کبری و باقی را تفاوت نامند پس مسافت را در تفاوت ضرب کنند و بر اساس قسمت کنند قسط بعد کدخداه از او تاد حاصل آید سال و ماه و روز و ساعات آن قسط را از تمام عطیت کبری کدخداه کم کنند آنچه ماند عطیت معدل بود بحسب بُعد او از درجات وتد مثال طالع قوس بچندین ح مرکز زائل الوتد از جدی این یب کح و مشتری کدخداه در قوس بچندین یح یب درجه طالع از وی کم کردیم باقی ماند مسافت این د ه مجنس و ۵ ۳ سالهای وسطی او از کبری کم کردیم باقی ماند تفاوت این کج د و این سی و سه سال و شش ماه باشد سالها در دوازده ضرب کردیم و شش ماه با آن جمع کردیم شد ماه این ۴۰۲ پس درجه طالع از درجه زائل کردیم باقی ماند اساس این اح لب برج و درج و دقیقه مجنس او بثوانی این ۱۲ ۳۰ پس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم گشت مضروب این ۹۸۴۹۰ بر مجنس اساس قسمت کردیم خارج این ماهها ۸۴ و کسر ماند این ۵ ۱۹۱ پس ماهها را بر دوازده قسمت کردیم حاصل آمد چهار سال و آن کسور را درین ۳۰ ۴۵ ضرب کردیم مضروب شد این ۲۹۸۹۱۰ بر این اساس قسمت کردیم خارج شد این ۳۴ و این ۴۴ ایام بود و کسر ماند این ۴۴۴۴ ایام را بر سی قسمت کردیم حاصل آمد ماه چندین یا و روز چندین ید پس باقی این را درین ۲۴ ساعات ضرب کردیم شد مضروب این ۲۱۰۷۰۲ هم بر این اساس قسمت کردیم حاصل خارج این ۵ و این ساعات بود و کسر ماند این ۴۴۴ در شصت ضرب کردیم و هم بر اساس قسمت کردیم حاصل شد این یط ۱۹ دقائق پس مبلغ این عمل باشد چندین د یا ید ه یط و این چهار سال و یازده ماه و چهارده روز و پنج ساعت و نوزده دقیقه این تعدیل از تمامت عطیت کبری مشتری که هست عط ۷۹ کم کردیم باقی ماند این عد ح یب یح م ا و این هفتاد و چهار سال شمسی باشد

دوازده روز و بیست ساعت و چهل و یک دقیقه و سالهاے قمری باشد هفتاد و شش سال و سه ماه و بیست
روز و بیست ساعت و چهل و یک دقیقه پس این مقدار عمر طبیعی مولود باشد اما بعضے کسان مسافت را
از کدخداه گیرند ما بین مائل الوتد همین عمل کنند آنچه حاصل آید از تعدیل آن را عطیت وسطے افزایند اما اگر
کدخداه میان مائل الوتد و زائل الوتد و این وتد و دیگر افتد عمل همین باشد لیکن تمام عطیت صغرے
را تفاوت نام کنند و قسط نقصان او را هم از وے کم کنند اما در زیادت و نقصان سعود و نحوس آن نسبت
که حصه هر یک را همچنین معدل کنند پس اگر آن سعد یا نحس در وتد بود عمل همان است اما اگر در مائل الوتد
یا زائل الوتد بود طریق اینست **مثال** درجه زائل این یخا نو کن تقویم زهره این یح ب کا از درجه زائل
کم کردیم باقی ماند یه کح و این مسافت باشد مجنس او بدقائق ۹۲۳ زهره چون تسویه درین وقت بقول
بعضے در زائل است پس عطیت زائل او را که هشت روز است از هشت ماه کم کردیم باقی تفاوت این
نه کب هفت ماه و بیست و دو روز مجنس او این ذرها ۳۳۲ پس درجه مائل الوتد که هست ط بیب کط از زائل که هست
تی بیذ کو کم کردیم ماند اساس این ا د مح مجنس او بدقائق این ۲۰۹۶ پس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم گشت
مضروب این ۶۹۳۱۴۲ این را بر اساس قسمت کردیم گشت خارج این ۳۰۰ ایام کسر ماند این ۱۴۰ از این کسور ساعات و
دقائق بیرون آوردیم چنانکه نمودیم حاصل آمد ا لط این ایام را ماه بردیم و با هم گرد جمع کردیم شد چندین
ج یب ا لط و این سه ماه بود دوازده روز و یک ساعت و سی و نه دقیقه چون زهره میان مائل و زائل آن
تسویه این تعدیل بر عطیت خانه زائل که هشت روز است زیادت کردیم شد چندین ح ک ا لط و این سه
ماه است و بیست روز و یک ساعت و سی و نه دقیقه است و این قسط زهره است که زیادت کند بر عطیت
مشتری پس این عمل برعکس عمل اول است که مسافت از زهره گرفته ایم بدرجه زائل داد و در مائل است اما
مثال دیگر آوردیم در نقصان که نحس در زائل است در وتد و مائل الوتد مثال حاصل باشد **مثال**
درجه زائل یه یذ لو درجه عاشر ه کح نه تقویم زحل ه ج لا درجه زائل از وے کم کردیم باقی ماند مسافت این

ع بسود مجلس ۴ ۲ ۹ پس عطیت صغرے زحل که سی سال است در وقت ضرب بخانه زائل سی و ز
بود از سی سال کم کردیم باقی ماند این بیست و نه سال دوازده ماه پس سالها را در دوازده ضرب
کردیم تا ماه شد و یازده ماه با او جمع کردیم مبلغ چندین ماه ۹ ۵ ۳ پس درجه خانه زائل از وقت عاشر
کم کردیم باقی ماند اساس چندین ۱ح کح مجلس او دقائق ۰ ۳۰ ۲ پس ساعت را در تفاوت ضرب
کردیم گشت ۲۲ ۲۰ ۴ ۳ ۳ بر اساس قسمت کردیم شد خارج این ۲۹ ۱ ماه و کسر ماند این ۳۱۰۴
پس ماهها را بسال بردیم یعنی بر دوازده قسمت کردیم حاصل آمد دوازده سال و پنج ماه و از ان کسور
ماه و روز و ساعات و دقائق حاصل کردیم چندین یا یبهح ب با آن سالها و ماه جمع کردیم شد مبلغ
چندین یح دیبهح ب و این سال و ماه و روز و ساعات و دقایق است این مبلغ را از عطیت
صغرے او کم کردیم که زحل میان زائل و میان وتد بود باقی ماند این جو ریدهع بح سال و ماه
و روز و ساعات و دقائق این پس این اثر زحل است که نقصان کند از عطیت کند خداه
چون درین عمل انسکے وتشه هست بسبب تفریق کردن سال و ماه و روز مثالها ے او را شرح
نموده شد

شجره ششم در احکام هیئت طالع ـ شانزده اثمار ثمرهٔ اول در مقدمه احکام طالع

چون بر طالع مولود ے حکم خواهد کرد اول دلیل طلب دارند و حکم بر دلائل و مستولی باشند از ارباب
خطوط چنانکه نمودیم در اول کتاب و اگر هیچ مستولی نباشد حکم بر صاحب طالع نشینند اگرچه ساقط
بود از درجه طالع و اگر مستولی از یکے زیادت بود قوی تر را مقدم دارند و دیگران شریک او باشند
اما اگر در صورت طالع کوکب منیر بود حکم کلیات مولود از منیر کنند و اگر منیر از یکے بیشتر بود قوی تر را مقدم
دارند و دیگران شریک او و دلیلها ے خاص و عام را نیکو اعتبار کنند و این اصول در هر دوازده
خانه واجب باشد اما ارباب مثلثات طالع و بروج دیگر را بنگرند و بدانند که رب اول دلیل است

ثلث اول عمر مولود و رب دوم دلیل بر ثلث دوم عمر مولود و رب سوم دلیل است بر ثلث آخر عمر
پس هر کدام کوکب که ازین سه دلیل قوی تر باشد احوال مولود در ایام تربیت او خوبتر باشد اما رب
سوم شریک رب اول و دوم بود در خیر و شر و چون نوبت بدو رسد این دو شریک او باشند گویا ناظر بود
که معاونت نمایند و ارباب مثلثات هر دوازده خانه را حکم همین است اما مردم که در اول کم سعادت
باشند و در میانهٔ عمر تا آخر توانگر شوند و بعضی در اول عمر توانگر بوند و محترم و در میانه تا آخر درویش و تهیدست
گردند و بینند نوع دیگر که درین صورت اتفاق افتد یکی سبب ارباب مثلثات بوند از جملهٔ اسباب
و حکم عمل و عزل و سفر و حضر و آنچه بدوازده خانه منسوب است همین باشد ثمرهٔ دوم در احکام
مستولیات بر طالع اگر مستولی بر طالع زحل باشد و قوی حال بود مولود دور اندیش باشد
و زیرک و قوی رای صاحب و ثقل و رازدار و متانی و صاحب بزرگان و پیران و آبا و اجداد و املاک خویش
و قبیله و مائل بتجارت و زراعت و اگر ضعیف حال بود مولود ممسک باشد و وسوسه و کینه دار و ستیزه کار
و درون هست و طامع و خوار و رنج کش و بیچاره باشد و تنگ دل و اندرون دار و تنها باش و کننده
کارهای سخت و دشوار و نامشفق بود بر آبا و اولاد و قبیله و مسعادان و اگر مشتری باو پیوند یا ناظر بود مولود
مطیع مشایخ بود و علما و اهل تحقیق و زاهدان و اهل صلاح و ذخیره کننده باشد و عزیز مردم و نیکو است و خوش خلق
و راست گوی و درست قول و نگاه دارنده باشد و اگر مشتری ضعیف بود مولود معاند بود و غرض تمیزنده
و نا آمیزنده و خبث یار و بار بسیار بد رنج و فرو برد و با هم و اگر مریخ با زحل بود یا ناظر بود مولود بیتمیز بود
سخت کش و بد دل و بد معامله و بی همت و بخشنده و مال تیز است و تقصیر در کارها و غلبه کننده و غضب
و دشمن مردم نیک و سخت کوش بود و نا حاجات برآرنده باشد و اگر مریخ ضعیف حال بود مولود بیان کننده
بود و بزن و کسب او از خیانت و ظلم و آزار و خدا نا ترس باشد و از شر و جور باک ندارد و بی شرم
و بی نام و ننگ باشد و شنیع و او را دوستی نبود و گزاف و مرده کش باشد خاصه که زحل نیز

بدحال بود از سعادت دنیا و آخرت بے بهره باشد و اگر زهره با او بود یا ناظر مولود را با زنان خوبان خوش
بود و کارهاے نیک دوست دارد و صحبت مشائخ طالبد و حسود باشد و ضعیف زندگانی و از مردم
رسنده و غیرت برنده باشد پر از دراج و دوستان و اگر زهره بدحال بود مولود حریص باشد بر زنان و
نجس و بے تمیز بود و با پیرزنان و زشتان صحبت دارد و مے خواره و نکوهیده مردم باشد در کارها و اگر عطارد
با زحل بود یا ناظر به و طلبنده به نیکی و خیرات بود و کارهاے پوشیده و عجیب کند و فتان و تلخ سخن باشد
و عاقل بود و در علم هندسه و فلسفه و نجوم و آنکه دقیق باشد نیک داند و علم دوست بود و اگر عطارد بدحال بود
مولود را حقیر گرداند و دشمن دار اقربا بود و ساحر و کاهن و تعویذ نویس و فریبنده مردم و عقل دزد خلائق
و حاجات از وے روا نشود و بخیل بود و غیبت خوان اما اگر مشتری مستولی بود و بر طالع دال و
قوی حال باشد مولود صاحب منصب بود و ولایت دار و نیکوکار و عابد و آسان گیرنده کارها و
معتدل خوی و عالم و مدرس و مفتی و امام و با ورع و داننده قواعد ادیان و آبادانی دوست دارد
و عبادت خانها سازد و اسباب تحصیل علم مهیا کند و کریم طبع و دوستدار مردم و باحیا و عفت بود و
آزار مردم و عادل و رحیم و محب استادان و مربیان و براهل و قبیله مشفق بود و اگر ضعیف حال بود
ریاست و بزرگی جوید و حکومت بر مردم و سبکسار باشد و ثلمت و ثنا دوست دارد و نام جوے
و کم اعتقاد و معجب و کاهل در کار دین و خود بین و کم خرد و آنچه کند بر روے مردم کند و با نفاق و بددل
و ترسنده و کم عار باشد و نا مشفق در حق استادان و مربیان و مردم عزیز نفس و زاهد و رند و
پوشندهٔ اسرار باشد و اگر مریخ با او بود یا ناظر بر مولود حاکم گردد یا قاضی و درست گوے و حق گو
باشد و خلیفه خوست و خصومت کننده با امیر لشکر بود یا قاضی لشکر و حرب دوست باشد و تفوق طلب
بر مردم و خداوند امر و نهی باشد و خشم گیرنده و انتقام جوینده و قصاص خواهنده و اگر مریخ بدحال
بود مولود ستیزه کار باشد و پیوسته آشفته و زود سیر و پشیمان شونده و بے وقار و رسوے گردان

و براه خود رونده و مختلف خوی و مضطرب احوال و کم تمیز باشد و سنت نهنده و گرم آواز خوف باشد
یا بر دی خلق کند و رغبت کند بتسخیر کواکب و وهم و جن و عفاریت و علم سیمیا و مانند این و اگر زهره با مشتری
بود یا ناظر بود بدو مولود بسیار خیر بود و پرهیزگار و دوست دارندهٔ اهل بیت و اقربا و سلیم دل و درست
کار باشد و در وقت همه خیر و دیانت بود و پاک باشد و پاکیزه سیرت بود و در دین و مذهب و اعتقاد
توانگری ورزد و پیوسته متبسم باشد و پاکیزه روی و مطایبت کننده و اگر زهره بدحال بود مولود
نازک مزاج و ملول بود و خوش عیش و حریص بر زنان و رانندهٔ شهوت بود و تلف کننده مال و فعلها
زنان و لعب و هزل دوست و امین و با طاعات باشد و دوست گیرنده مردم و اگر عطارد با مشتری
بود یا ناظر مولود عالم بود و در علوم ادیان نیکو داند و امام و مفتی و واعظ بود و معنی شناس و تیز خاطر و
نیکو رای و خوب تدبیر و پسندیده مشورت و نیکو ظن و با دیانت و امانت دارد با ادب و نیکو
اخلاق و روا کنندهٔ حاجات بزودی و متصف شود در هر علم که باشد و رغبت بعلم الهی کند و معقولات
و شرایع و منقولات و اگر عطارد بدحال بود بدزبان بود و هذیان گوی و حقیر در نظر خلایق و بخود گمان
بزرگ برد و نااهل و مضطرب حال و تلخ سخن باشد و رعنا و ملول و نامقبول و حیله ساز و دروغ
دار بود و نویسندهٔ هیاکل و طومارها و ختمها و نفاق کننده بود اما اگر مریخ مستولی بود در طالع
و او قوی حال باشد مولود لشکرکش بود و امیر و حاکم و صاحب ولایت و حمایت و دلیر و مرد
و سلاح دوست و متغلب و جبار و مایل بود اقتصاهای درشت و در خطرهای عظیم رود و سالاری
و مهتری جوید و خشم آلود و تند و بخشاینده بر ضعفا و زیردستان و اگر مریخ ضعیف حال بود مولود
دشنام دهنده باشد و بی شرم و سرد سخن و سرد گوی و بی رحمت و خون ریز و بدفعل و کینه کش
و حسود و دزد و فتنه دوست و مشغوف و ترسنده و عذاب دهنده و حرام خوار و جامه رباینده و دیوانه
تشکل و خیال ناک و اگر زهره با او بود یا ناظر باو مولود شادمان زید و خوش عیش و معاشر در غب

بشهوت حرام اما عاقل و باتمیز و برآرندهٔ حاجات و کریم طبع و نیکوکار و شاه باز و آنچه کند در ستیزه کند و اگر زهره
بدحال بود مولود بسیار آمیزد با زنان و کودکان و ستیزه کار بود و تیز شهوت و راغب بزشت کیسان
دروغ زن و خاین و مفسد و ملول و فاسد عقل باشد و ناپارسا و دلیر بر حرام و فسق و فجور و هزل و اگر
عطارد با مریخ بود یا ناظر بود مولود در علم سلاح نیکو داند و لشکردار باشد و پیروز جنگ و حیلت ساز
بود و حاضرجواب و صاحب طبع و ضبط کنندهٔ کارها و خبرها و بدفعل باشد و زود فهم و فریبنده بود و بدکننده
با دشمنان و نیکوکننده با دوستان و جویندهٔ قصاص و انتقام باشد و حاجات به وفا رساند و صاحب
رای بود و خدیعت و مکر کننده باشد و اگر عطارد بدحال بود مولود زود سیر باشد و پشیمان شونده و
دانندهٔ حیلت و فریب خلائق و شتاب کار و پلید شلوار با امردان و معروف بشر انگیختن و راه
زدن و طراری و دزدی و قمار ساختن طلسمات و حیلها و تسخیر و وهم و دانندهٔ سحر و خوانندهٔ عزیمت
اما اگر زهره مستولی بر طالع قوی حال باشد مولود متنعم و پاکیزه و با زینت و لهو دوست
و نگارندهٔ عطرها و نیکوکار و لطیف و پاکیزه طلب و خوش خواره و با ظرافت و دشمن دار بدیها
و دوست دار نیکیها و بسیار خیر باشد و رستگار و راست قول و بخشاینده و خوب صناعت و
نیکوسیرت و فریادرس و دستگیر و دانندهٔ اصوات و الحان و شعر و معانی و یاد کرد خدای تعالی
بود و مائل بشکل زنان و لباسهای ایشان و خوش حرکات باشد و شیرین لهجه و دوستی ورزنده
و مطیع نیکان بود و مشفق بر برادران و خواهران و اقربا و بندگان و کرم و عزیزی و صلب بود در
کار دین و مذهب، و اگر زهره ضعیف حال بود مولود معاشر بود و مائل بفسق و فجور و عشق و شاهد بازی
و مناکحت و راندن شهوت بر نیک و بد و طرب کننده باشد و هزل گوی و دانندهٔ موسیقی
و قیادت دوست دارد یا عطرساز بود و راغب بشکل و شمائل زنان و مخنثان و خادمان و
مسخرگی کند و خدمت مطربان و قرازو داری و ریاحین فروشی و مادر آزار بود و نامهربان بر خویشان

و اقربا و بدگمان بود و بمردم و عالها بد خورد و اگر عطارد با زهره بود یا ناظر بود مولود صناعت ور بود و زیرک
و تیز خاطر و شاعر و سخن ساز بود و بدیهه گوی و حاضر جواب و نیکو اخلاق و خوش صحبت و نیکو مجالس و
تمیز و ندیم پیشه و شیرین سخن و حیلت ساز بوجه احسن و عالم و حکیم و نیکو ظن و خوش الفت و جوینده دوستی
و لذات نیک باشد و عاقل و معلم و صحبت با شرفا و اهل فضل دارد و نسبت با نیکان کند و با امردان
و غلامان آمیزد و غیور بود و اگر عطارد بد حال بود مولود پلید باطن بود و مکار و فاحش سخن و کم حیا و
دو زبان و دو روی و فریبنده بدروغ و بد رای باشد و دور اندیش در خبث و بد سیرت بود
و جفا و بد تشنیع و هزال و غیبت گر و سالوس باشد و بی عاقبت و در بند خوردن و آشامیدن حال
زار عاقبت را و اگر عطارد مستولی بود بر طالع و قوی حال باشد مولود عاقل و عالم و فاضل
و تمیز و دبیر و نقاش و در علوم و صناعت مستوفی باشد یا وزیر یا صاحب تجربه بود در کارها
و کافی و معاملت دان باشد و فائده دهنده و خردمند و نیکو ظن و خرده دان و پوشیده امر
و واعظ باشد و معلم و مدرس و دوست دارندهٔ خواهران و برادران و اقربا و شفقت برنده و اگر
بد حال بود بیحیا کننده بود و مزور و کاهن و احمق و در رایهای او خطا افتد و گمانهای بد برد و بخود
غره شود و بعقل خود کار کند و زود از راه برود و در کارها چندان تمیز ندارد و خیره و طرار بود و دزد و
راه دار و در معاملت نا راست و مردم را در غلط اندازد و وعده دهنده بود و بیشتر خلاف کند
و دشمن دار برادران و خواهران و اقربا بود و کم شفقت و بیگانه دوست و کم ثبات و تلبیس آمیز
ندارد و نیک نخواه خاصه که در خانهٔ زهره بود بد حال یا راجع اما اگر شمس مستولی بود بر طالع
و او قوی حال باشد مولود پادشاهی و حکومت و سروری طلبد و خود را با شکوه و عز و شرف و جاه
و رفعت دارد و شریف نفس و بزرگی جوید و با شجاعت و دلیر و با وقار بود و توانگر بماند و عالی همت
بود و کم التفات و عادل و مائل بکار آن جهانی و منصف بود و بتقویت کنندگی ضعفا و زیر دستان

و دستگیر و بخشاینده و تربیت کننده فرومایگان و عاجزان باشد و مشفق در حق آبا و اجداد و خویشان و
بزرگان و استادان و مربیان و کریم طبع بود و سخی و نیکوکار و حق گذار و یاد دارنده نکته‌های مردم و
طلب کننده انصاف و اگر بد حال بود مولود خویشتن بین بود و خود رای و سخن بزرگان گوش دارد و تفوق
و بزرگی جوید و جاهل و خیره کار بود و مال دوست دارد و بی رحم و نامراد و نامشفق بر آبا و اجداد
و استادان و ظالم بود و دنیا دوست و کاهل در کار دین و امور آخرت اگر زحل با شمس بود یا ناظر
بود مولود سخت جبار و کبر و کیاست عظیم دارد و سخت کوش باشد و ستاننده انصاف بجبر و زور و کارهای درشت
بدست آورد و عمارتهای عالی و حصنها سازد و اگر زحل بد حال بود ظالم بود و رنج کش و سختی تمامی
مردم و در زحمت از خصمان و قرضداران و قلیل خزانه و خرابی کند در املاک و معجب بود و بخود مغرور
و اگر مشتری با شمس بود یا ناظر بود مولود عادل باشد بجای خود و در وقت کند آنچه بکند و شتابش
بود در وقت و ملک دار یا حاکم یا قاضی باشد و عالم و پاک دین و راست کار و جوانمرد و بطبع و
حلیم در وقت و بخشنده باشد مردم را و توانگر و نهنده ذخایر و باشد که وزیر باشد و اگر مشتری
بد حال بود ظلم کند در صورت عدل و بخل در صورت جود و خود را راست کار و مشفق نماید و
نفاق کننده و خلاف کننده وعده و کارهای او همه بروی و ریا بود و نه بجای خود کند اگر مریخ با شمس
بود یا ناظر بود مولود قاهر بود و بهیبت حمایت و با سیاست و مظفر بر اعدا و خصمان و جمع آرنده لشکرها
باشد و خداوند طبل و علم و ولایت باشد و امر و نهی او موقع بود و کرم و بخل او بجای خود بود و
اگر مریخ بد حال بود خونهای بسیار کند و لشکرها و یاران او خلاف کنند و ترسنده و منهزم باشد
و دزدی و خیانت و خدا ناترس و بدکار و جاهل بود و اگر زهره با شمس بود مولود پاکدین باشد
و متعبد و عادل و داد دهنده و ملبس و با لهو و زینت و عطر دوست دارد و راغب بزنان
و راندن شهوت و خوش زندگانی بود و خوش خورنده و نیکو پوشنده باشد و دوست مردم و معاشر

و توانگر و کریم طبع و عاقل و مقبول دلها و طبعها باشد و سازندهٔ صور از چیزها و نمایندهٔ عجائب شناسا
در صنعت پیرایه و حیلتها و آرایش جامهای نمایندهٔ بزر و نقوش بر متبع کردن و اگر زهره بد حال
بود دشمن دار زنان باشد و کم شهوت بود و تنها جوید و معیشت او از او باشش در بود در خوردن و
در پوشیدن و آشامیدن چندان عالی نباشد و باشد که صورت او چندان خوب نباشد و اگر
زهره محترق بود جور کننده باشد و ظالم بر زنان باشد و زن او بیمارناک باشد و یا بدست او
هلاک گردد خاصه چون راجع بود در موضع بد و اگر عطارد با او بود مولود بزرگ و عاقل بود و
رسنده بمعانی و معقولات و علوم آلهی و سیاستی و دبیری اشیا و مستغنی و صاحب رای نیکو
مردم رای و نیکو بصیرت و در بیشتر علوم و صناعات براند خاصه در نقاشی و صورت گری و تذهیب
و جوهر شناسی و دانندهٔ رسوم و نهندهٔ قواعد ممالک و آثار این با بها و عبارت باشد و نازک طبع باشد
و تیز خاطر و صاحب مودت و فعل او با اعتدال باشد و مقبول بود در دلها و شیرین گفتار و معیشت او
پیوسته مهیا بود و اگر عطارد بد حال بود مولود مکار و غدار بود و ظالم و بسخن مردم زند و احمق شود و اگر
عطارد محترق بود مولود بیمارناک بود و مستوفی و ظالم و اگر در نشیمن بود قوی باشد مگر راجع بود که در
جبر باشد و مولود در رای گردان باشد که در کارهای بی تدبیر و عاجز باشد اگر قمر با شمس بود یا ناظر بود
مولود متحرک باشد و کاهل و نایب در کارها انگیزد و آنچه او را خود باید کردن بدیگری حواله دارد و سفر
دوست دارد و حاکم گردد اما کم ثبات بود و وزیر و دبیر باشد که ولایت دار گردد یا هم صحبت پادشاه
و بزرگان بود و در کارهای دینی و دنیاوی نیکو تدبیر باشد و عقل معاش و نخوت او پسندیده افتد
و اگر قمر بد حال بود مولود خسیس همت باشد و صحبت عوام جوید و مجالست بزرگان نخواهد و سفرهای
بی رضا و ناستوده کند و در خدمت اکابر نباشد اما اگر قمر مستولی بود بر طالع و قمر قوی حال باشد
مولود بحکومت برسد و ولایت داری و خلافت مولود و حاجب و نایب و رسول باشد

و دانندهٔ مساحت و علم طب و سواری و صنعتهای لطیف و دانندهٔ خواص اشیا و صاحب تجربه
و زیرک باشد در معاملات و متحرک و شتاب کار و تیزرو و مقبول عوام باشد و مشفق برادران و خواهران
و یاوران و اقربا و سبک روح باشد و محبوب و خوش مجالست و اگر ضعیف حال بود مولود کم خرد و
کاهل و بی کار و بی ثبات و مجهول و بی فرهنگ و بی صنعت و کذاب و فال گوی و پیک
و جاسوس و قواده و آب کار و چاه کن و بی رحمت در حق اقربا و مادران و خواهران و دون همت
و بیمارناک و کم معیشت و اگر زحل با او بود یا بدو ناظر باشد مولود مزارع بود و بستان کار و حمام دار
و سقا و حکیم و طبیب و دارو فروش و اگر زحل بدحال بود و کریه المنظر باشد و تاریک دل و کارهای
خسیسانه کند و کم خرد باشد و طبیب و حکیم و ره نشین بود و اگر مشتری با قمر بود یا ناظر بدو نایب قاضی
بود یا وزیر و حاکم و کارگر علما باشد و رسول بزرگان و کارساز خلائق با امانت و دیانت و معلوم
شود و طبیب و معالج و زیرک باشد و مشفق بر اقربا و دوستی کننده با بندگان و اهل خیرات و توانگران
و اگر مشتری بدحال بود خادم مسجد شود و خانقاه و کارکن علما و صلحا و تزویر کننده باشد و سالوس
و اگر مریخ با او بود یا ناظر بدو مولود لشکری بود یا پیشکار سپاه یا جاسوسی و رسول لشکر و سلاح ساز و سازندهٔ
تیر و تیربود و انواع جوشنها و سلاحها و سوار چابک بود و بدرقهٔ کاروان شود یا باراه بانان و زیرک بود
و حیلت ساز و علم فریب و اگر مریخ بدحال بود مولود چهارپایان دارد و یا دزدان و آمیزد و خیانت
کند و شاگرد ساززان و تجار بود و گرمابان باشد یا طباخ یا آهنگر یا قصاب و مانند این و اگر زهره
با او بود یا ناظر بدو مولود امیر مطربان شود یا سازندهٔ سازهای طرب و دانندهٔ علم موسیقی و رقاصی بود
و خنیاگری کند یا مشاطگی و مقبول بود و کار باغ و بستان بشناسد و اگر زهره بدحال باشد شاگرد
مطربان شود و رسول و کارکن ایشان یا سلاح یا حصیرباف باشد یا ریاحین فروشد و آلات
زینت زنان فروشد و اگر عطارد با او بود یا ناظر بدو مولود دبیر شود و قبالهای نویسد یا نایب

دیوان یا منشی بود یا صناعت و زان و بزرگ تر عوام از اهل بازار و کاغذگری کند یا نقاشی جامه و کتاب بود و دیوار شود و بود در علم خط و نقطه و دائره و مساحت بداند و باشد که صباغ شود و اگر عطارد چنان بود مولود رسن تاب بود و جولاه و گازر یا دام ساز یا زه تاب یا حصیر باف یا از نی چیزها سازد یا خراط یا درود گر باشد اما از مستولیان هر کدام که در عقدهٔ راس باشد قوت و سعادت او را زیادت کند و در مدلول بیفزاید و اگر عقدهٔ ذنب بود سعادت و قوت او را کم کند و مدلول او را ناقص گرداند اما این احکام مستولیان در اوتاد و مائل تفاوت بسیار کند و مواضع نظر قبول نیز باشد از آنچه بارها یاد کردیم و شرائط بجای آرند تا اغلب احکام راست رود ثمرهٔ سوم در احکام کلیات طالع باید دانستن اگر برج طالع و مستولی بروے و صاحب طالع و ارباب مثلثات و نیرین و اوتاد و سهم السعادت و صاحب وے قوی حال بوند و نحوس از ایشان ساقط مولود بیشتر اوقات تندرست بود و باسلامت و قوی حال و متنعم و آسوده و محترم و توانگر و مقبول خلائق اما اگر دلائل ضد این باشد حکم بضد افتد و اگر بعضے از این دلائل قوی و بعضے ضعیف باشد حکم بحسب آن میند و اگر صاحب طالع یا قمر یا یکے از این دو از سعدے باز گردد و بسعدے پیوندد مولود از اول عمر تا آخر عمر بخوشی گذراند از آن جهت که انصراف دلیل از کوکبے دلیل وائل عمر است و اتصال بدیگرے دلیل و آخر عمر و هر مزاج که میان اتصال و انصراف افتد دلیل اوسط عمر بود و اگر صاحب طالع یا قمر از نحس منصرف شود و بنحسے دیگر متصل شود احوال مولود از اول عمر تا آخر عمرش خوش نباشد و اگر از نحس منصرف شود و بسعد متصل گردد آواخر عمرش خوشتر باشد و اگر از سعدے منصرف شود و بنحسے متصل گردد اول عمر خوشتر باشد و این حکم را از هر دوازده خانهٔ طالع نگاه باید داشت و اعتبار کردن نظرها را از مودت و عداوت و در ثمرهٔ چهارم بطلمیوس میگوید سعادت بزرگ تر مولود آنست که کوکبے از ثابته در عظم اول یا دوم بود بر درجهٔ طالع اتفاق افتد

یا درجه عاشر یا درجه حادی عشر یا درجه نیرین یا درجه سهم السعادت لیکن عاقبت آن بد بود خاصه که آن کوکب نحس بود اما از بودن کوکب ثابته بدین درجات درجه طالع او میخواهیم اگر عرض دارد و از بودن او درجه عاشر درجه قمر وے تا جرم وے انجا بود که اگر چنین فهم کنند کم درجه تقویم یا بد که باشد آن خطا بود ثمره پنجم اگر طالع مولود موافق طالع قران افتد یا او تاد او یا موافق جزو قران یا مثلثات او مولود بسعادتهاے بزرگ برسد از مزاج آن قران و آن دولت و آن ملت و مولود از حاکمان آن مملکت گردد خاصه که مولود از قبیلهٔ آن قوم بود ثمره ششم اگر درجهٔ طالع مولود وے موافق درجه شمس افتد بروز از طالع ملتی یا دولتی یا موافق درجهٔ قمر افتد بشب ازان دولت و ملت یا موافق درجه سهم السعادت او مولود بسعادتهاے قوی یابد مناسب آن دولت و ملت ثمره هفتم اگر طالع مولود وے اتفاق افتد در سال قران و دلائل او اندک قوت بود مولود سعادتهاے بزرگ یابد و عطایاے قوی از مزاج آن قران و معاونت وے اما اگر قوتهاے دلائل بیشتر بود مولود صاحب منصب شود و حاکم گردد دران قران و آن دولت پس از دوازده خانه مولود آن برج و دلائل او که قوت داشته باشند سعادت و دولت مولود ازان خانه ظاهر شود بر طبیعت آن کوکب دلیل و آن عطیت مناسب حال آن قران باشد حکم مولود زنان همین باشد اما سعادت مناسب حال زنان باشد اما اگر این اتفاق در سال قران نحسین افتد حکم بر ضد افتد خاصه که قمر در سرطان بود و هر چند دلائل طالع مولود قوی بود عطیت نیکو نیابد که مزاج قران نحسین مانع شود و بشکنند قوتهاے دلائل او را پس یکے از اسباب آن است که مولود وے را طالع ضعیف افتاده بود و او نیکو حال و با دولت باشد و بعضے از منجمان بدانند که آن از کجا و بچه دلیل است اما اگر طالع قوی افتاده باشد و مولود را بد دلیل بینند چون در سال قران نحسین زاید بود هم بدانند که آن از کجاست و بچه دلیل است ثمره هشتم اگر درجه طالع مولود وے موافق درجه سعدے افتد از طالع قران یا برج قران و یا از طالع مولود صاحب دولتے یا درجه

عاشرش موافق درجهٔ آن سعد افتد مولود از طبیعت آن سعد عطیه گیرد از دولت آن صاحب دولت و اگر
بجای سعد نحس باشد حکم برعکس افتد ثمرهٔ نهم اگر در طالع مولود اجتماع کواکب بود مولود بدولتهای عظیم
رسد و قوتهای داخلی و خارجی او بکمال باشد و هرچند کواکب بیشتر بوند حال قوی تر باشد و صفات
حمیدهٔ او بر طبیعت کوکب سعد بود یا کوکب مقبول در طالع و صفات ذمیمهٔ او بر مزاج کواکب نحس بود
یا کواکب نامقبول اما در خانهٔ که کواکب در روی جمع آیند از دوازده خانهٔ طالع مردم مولود رغبت جهت
طبیعت آن خانه نمایند و هر کوکب که قوی تر بود و مقبول رغبت کنندگان از منسوبات او باشد
مثلاً اگر کواکب در طالع او جمع آمده بودند و عطارد مقبول باشد و سعود مردمان دبیر و حکما و فصحا و انچه
بعطارد منسوب است پیش او تردد کنند و جمع آیند بسبب هنر و عقل و کیاست و علوم و امثال
این اما اگر در بیت المال اجتماع افتد و عطارد قوی حال باشد مردمان بازرگان و صنّاعان و بانیان
و وکیلان بزرگان و بیاعان پیش او بسیار آیند و روند و جهت داد و ستد و معاملات و بیع و شرای
و مانند این و قیاس همین است بروج دیگر را و بروج آتشی و بادی و خاکی و آبی را نیکو اعتبار کنند
اما اگر طالع قران مشتری و زحل اتفاق افتد که آفتاب و مریخ مقبول بوند مولود حربهای
بزرگ کند و چه عجب که دعوی نبوت دارد خاصه که صاحب نهم عطارد بود یا یکی ازان کواکب که در
طالع آید یا طالع یکی از خانهای علویین باشد انگاه دعوی او بجای خود باشد یا دعوی ولایت
کند پس اگر مریخ مقبول بود حربها قائم گردد و اگر مشتری و زهره و مریخ نیکو حال باشند حصول
دولت او باسان ترین وجوه باشد و بیشتر از اقلیم عالم منقاد او شوند و اگر مریخ نامقبول بود دزدیها
کند و خیانت و خانهای بسیار خراب گردد و حرب و مقاتله افتد ثمرهٔ دهم اگر آفتاب در وتد طالع
بود مولود حاکم ملک و ولایت شود خاصه که مقبول بود و صاعد در فلک خود و صورت مولود با هیبت
بود اما اگر قمر بشب در طالع بود و اگر صاعد بود و در عرض شمالی و زائد النور صورت مولود پاکیزه و خوب

بود و باشد که حاکم یا ملک دارد یا نائب آن شهر و حکم دران شهر کند و نیابت راند در موضعی که آفتاب
یا قمر منسوب بود اما اگر آفتاب بروز در عاشر سهم السعادت افتد و لطالع یا صاحب او ناظر بود
و مقبول باشد مولود حاکم گردد اما بسبب کرامت و سخنان غیبی و فراست و کیاست **ثمرهٔ
یازدهم** اگر طالع مولودے مریخ بر درجهٔ طالع افتد یا نزدیک بدو و در سر و روے مولود زخم
و نشانها بود یا بر دندان او و مولود مشهور بود و خصومت کننده و غلبه جوید و صورت او بترکان
ماند و مردانه باشد و حمیت دارد و در علم سلاح نیکو داند و اگر نامقبول بود ترسنده باشد و کم قتال
و فتنه انگیزد در هر جا که باشد از صورت طالع چون ضعیف بود مولود ترسنده باشد و فسق
و فجور کننده اما اگر زحل در طالع بود در روے مولود خالها بود و علامتها پیوسته ترش روے بود
و اندوهگین و زشت صورت خاصه که نامقبول بود و اگر عرض کوکبے که در طالع بود شمالی
بود مولود فربه اندام بود و اگر جنوبی باشد لاغر اندام بود **ثمرهٔ دوازدهم** اگر طالع در مولود سعدان
بد حال و ساقط باشند و نحسان نامقبول مولود احمق باشد و اگر کوکب در برج بهیمی بود قوی تر باشد
و مولود خسیس باشد و جاهل **ثمرهٔ سیزدهم** در طالع نبوت دلائل قائم گردند اگر سفلیان قوی حال
بوند و قمر نیک بقوت بود مولود دعوی نبوت در کودکی و جوانی کند و اگر آفتاب قوی حال بود و علویان
مقوی او دعوی در سن توقف کند و کهولیت یا در پیری و قبولیت او از قبولیت دلائل باشد و پاکی لباس
و خوی او از زهره و طاعات و خزانه و عدل او از مشتری و لشکر و نصرت او از مریخ و صنعت و حرکت
و همت او از قمر و حکم راندن و صلابت و سیاست او از آفتاب و نکبت و شدت و ظلم او از زحل
و قواعد تدبیر از عطارد و سبب دولت او از علویین و حکم راس و ذنب همان است که گفته شده
است اما اگر قران در وقتے اتفاق افتد که نقل دوری بود بدوری یا فصلی بفصلی از ادوار
دولت آن مولود بکمال رسد و بیشتر از آبادانی عالم حیطت او گیرد و حکم او روان باشد بسبب

و دلائل قران و مدبران دوریا فصل **ثمرهٔ چهاردهم** اگر مولود را مشتری در طالع بود مولود دیندار بود و با اعتقاد و عابد و با امانت گزار و خوش صورت و اگر صاحب طالع بدو ناظر باشد قوی تر بود و قومی را پیشوا گردد و اگر مشتری مقبول بود خلائق بدو رغبت نمایند و اگر مشتری راجع باشد کم اعتقاد باشد و بی طاعت خاصه که عطارد ساقط بود و مردم وازنبود **ثمرهٔ پانزدهم** اگر زهره در طالع بود مولود ملبّس باشد و پاکیزه خورنده و خوبصورت و نیکو اندام و خاصه که بر درجهٔ طالع باشد و راغب باشد بزنان و مناکحت و اگر مقبول بود زنان بدو رغبت نمایند و در دین اسلام با اعتقاد بود و داننده موسیقی خاصه که در خانهای خود باشد یا خانهٔ مشتری و اگر در خانهای زحل بود داننده موسیقی بود و دلو قوی تر باشد خاصه اگر دلو خانهٔ سوم یا نهم افتد و کریه المنظر بود و طلب فسق و فجور دارد و در خانهای مریخ غالب تر بود بهزل و مزاح و بازی و طرب و خوش صورت بود و در خانهای عطارد طلب کودکان دارد و این معانی را در ثمرهٔ اخلاق مشرح گفته ام و اگر صاحب طالع بدو ناظر بود کار قوی تر شود و مشهور گردد در روش خود **ثمرهٔ شانزدهم** اگر عطارد در طالع بود مولود فصیح باشد و زیرک خاصه که مقبول بود و اگر راجع باشد رای گردان باشد و بی ثبات و وعده دهنده خاصه که برج منقلب بود و اگر در خانهای زحل بود مولود حکیم و منجم شود خاصه که زحل با او بود یا بدو ناظر باشد و اگر عطارد بد حال بود مولود فال گیر بود و زراق و [illegible] و اگر عطارد در خانهای مشتری بود مولود عالم گردد اما کسان بدو رغبت ننمایند و عاجز باشد و ناخوش لهجه و اگر در خانهای مریخ بود مولود عوان گردد و ظالم و خاین و اگر منحوس بود شاعر شود و کاهن و اگر مریخ با او بود یا ناظر بدو امیر لشکر شود و اگر در خانهای زهره بود مولود بهزل دوست دارد و دروغ گوید و در ثور قوی تر باشد و اگر زهره با او بود یا ناظر مولود مقبول باشد و ظریف و خوش سخن بود و اگر عطارد راجع بود رای گردان باشد و ستیزه کار و اگر در خانهٔ خود بود خاصه سنبله مولود بزرگ قدر بود و وزیر پادشاه و نیز عالم و عاقل و مصنف بود و در هر علمی [illegible] و صاحب رای بود و رسنده بخود

چیزها و دانندهٔ علوم دقیق و با تدبیر و ساکن باشد و اگر در جوزا بود خط و بلاغت و فصاحت او بکمال رسد
و نقاشی و علوم دقیق نیکو داند و در فلسفه و هندسه مصنف شود و اگر در سرطان بود دلیل قوت معاش
او باشد و صاحب رای بود در امور دنیاوی و اگر قمر با او بود یا ناظر بود متحرک باشد و حاضر جواب
و عاقل و عالم و اگر در اسد بود تند بود و دلیر و با غیرت و ممسک و اگر آفتاب با او بود حاکم ولایت
گردد و ملک و صاحب رای بود و سیاست کننده و اگر راجع بود مفسد باشد و بد تدبیر و مردم آزار
و ظالم اما اگر عطارد از طالع ساقط و منحوس باشد مولود دلیل گردد خاصه که در خانهای مریخ یا مشتری
یا زحل بود یا در خانهٔ او بسبب لنگی و عیب او از دواب بود یا از افتادن از جایها و بیماریها یا عیبی
در اعضای او پدید آید پس اگر زحل منحوس بود یا در خانه سبب و اگر مشتری بود بسبب عیب لنگی و آماسها
بود و حرارت و رطوبت و اگر مریخ بود بسبب لنگی و عیب او از نیشها بود یا آهن یا آتش و اگر عطارد
از طالع ساقط بود و یا برج بهیمی و برج گنگ بود مولود سخن نیکو نتواند گفتن و در زبانش خلل باشد و اگر
در عقرب بود بدتر باشد و در سخن گفتن آب از دهانش بدر جهد اما اگر از شعاع آفتاب بیرون آید و بعطارد
پیوندد و عطارد و زحل منحوس بود مولود سخن نیکو نگوید و اگر در برجهای گنگ بود بدتر بود و اگر قمر در طالع
یا حوت یا دلو بود و زحل منحوس بود و عطارد ساقط یا منحوس زحل مولود در ماند بسخن گفتن اما اگر صاحب طالع در
طالع بود و هیچ کوکب بد و ناظر نباشد مزاج مولود بر طبع و مزاج طالع باشد اما اگر کوکبی دیگر بود حکم همان
است ولیکن ضعیف تر باشد و هر کوکب که در طالع بود اگر راجع باشد مولود رای گردان بود و تدبیر او صواب
نبود و اگر مستولی بر طالع که ناظر باشد بطالع راجع بود یا صاحب طالع راجع شود حکم همین بود خاصه که نحس بود
اما بودن راس در طالع دلیل اجابت دعاهای او بود و طلب زهد و تقوی و طاعات و شناختن
ذات و صفات باری تعالی و کرامات فروشی و گفتن سخنان غیبی خاصه که با سهم الغیب بود و دلیل
صحت و سلامتی مولود اما حکم ذنب در طالع خلاف این بود و مولود بیمارناک بود و زرد چهره و عیب

و بدزبان و هذیان گوی و دروغ زن و بر اعضای او یا بر چشم او خلل باشد۔

شعبهٔ هفتم در احکام خانهٔ دوم از طالع - مشتمل بر ۲ اثمار **ثمرهٔ اول در احکام کلیات**

دلائل او همین خانه است و مستولی بر وی سهم السعادت و سهم المال و صاحب هر دو مشتری و کوکبی که در وی بود و ارباب مثلثات او پس اگر این دلیل یا بیشتر او قوی حال بوند و از نحس دور و بهمه نگر ناظر بطالع و بصاحب طالع ناظر مولود توانگر بود و فراخ معیشت و با رفاهیت و راحت خاصه که دلائل در اوتاد بوند یا مائل الاوتاد از مال و معاش برخورداری یابد و در معاونت او روز بروز بیفزاید. و اگر احوال دلائل بخلاف این باشد حکم بر عکس بود اما سعادت این خانه و صاحب وی دلیل دن مائل باشد و سهم السعادت دلیل بسیاری و برخورداری بود و مشتری دلیل توانگری بود بآسانی مال حلال و ارباب مثلثات دلیل اوقات توانگری و درویشی و اگر کوکبی درین جا بود حکم بحسب حال او باشد و بودن دلیل در اوتاد دلیل بسیاری مال بود و باقی ماندن او و در مائل الوتد کمتر از وی و در زائل الوتد دلیل فقر بود و درد و از دهم و ششم دلیل قرض باشد **ثمرهٔ دوم در حکم جزویات** اگر صاحب دوم در طالع بود مولود را معاش و مال بی رنج و مشقت حاصل آید اگر مقبول بود مال با او بماند و اگر نامقبول بود زود از دست او بیرون رود خاصه که راجع بود و اگر در وبال یا هبوط بود مال از خیانت بدست آورد و خواهندگی و کارهای بدروغ و اگر برج ثابت بود ممسک باشد و اگر برج منقلب بود خرج با سراف کند و تلف کننده باشد و اگر صاحب طالع در خانهٔ دوم بود مولود پیوسته در طلب مال بود و کاسب باشد و مال و معاش بدست رنج حاصل کند و اگر میان صاحب طالع و صاحب این خانه نظر مودت بود مال و معاش او آسان بدست آید و اگر نظر عداوت بود برنج و سختی و حیلت بدست آرد و اگر کوکبی که در طالع بود یا صاحب طالع نور بهر کوکب که دهد کرم مولود با آن قوم بود که بدان کوکب منسوب است از وجه عام و از وجه خاص و اگر کوکبی که در عاشر بود مولود

جوانمرد باشد و معروف در توانگری و در رواج صنایع **ثمرهٔ سوم در بودن زحل درین خانه**
مولود ممسک باشد و بدخواه و کسب او از کارهای سخت باشد و دشوار و طامع بود و نومید گردد و حاصل
شیا به وقتی که حاصل آینده بود اما نظر مودت صاحب طالع و صاحب بیت و دیگر کواکب بزحل
در کسب مال و آسانی آن در افزاید و دیاری گران همچنین و حکم آن مناسب کواکب باشد و اگر
بنظر عداوت نگرند حکم بر فقر و سختی بود و رسیدن رزق روز **ثمرهٔ چهارم بودن مشتری درین**
خانه مولود کریم بود و توانگر و غذاهای پاک خورد و مال حلال حاصل آرد و کرم او بجای خود بود و در
وقت باشد اگر مشتری با سهم السعادت بود حال قوی تر باشد و اگر مشتری بوی ناظر بود موکدتر باشد
خاصه که بنظر مودت قبول باشد پس مال او از پادشاه و بزرگان حاصل آید و خورنده و خوراننده باشد
و اگر مشتری و صاحب طالع یا صاحب این خانه نظر مودت بود توانگر شود بی رنج و دشواری و اگر نظر عداوت
بود توانگر شود برنج و سختی و خواری و در عاقبت مال او تلف شود و اگر بشتر کواکب بمشتری ناظر باشند
کسب از بازرگانی باشد و دبیری یا نیابت و وکالت و اگر مریخ بدو ناظر بود از امارت بود و احتساب
و اگر نظر عداوت بود و مریخ و مشتری بدحال بوند و نامقبول مال او از دزدی بود و خیانت در صورت
امانت **ثمرهٔ پنجم بودن مریخ درین خانه** مولود کریم بود بر روی مردم و نادانسته کند آنچه کند
و اگر میان او و صاحب طالع یا صاحب آن خانه نظر مودت بود مال او آسان بدست آید و اگر نظر
عداوت بود کسب او بزحمت بدست آید و اگر مریخ بدحال بود مال حرام بدست آرد و زود تلف کند
و اگر نیکو حال بود مال او از امارت بود یا از امرا و ترکان و لشکریان و اگر عطارد بدو ناظر بود قوی تر بود و
باشد که مال از دیوان بدست آرد یا سلاح فروشی یا ساختن سلاح و حرب با محافظت هم حاصل
آید و باشد که دزد از و ببرد خاصه که نحس بود و اگر علویان بدو نگرند مال از بزرگان بدست آرد و اگر
سفلیان نگرند از فرودستان بدست آرد و اگر زهره بدو ناظر باشد مال آسان بدست آید و کم شبهت

بود و اگر آفتاب ناظر بود از گذر پادشاه حاصل آید یا بشرکت ذر دان **ثمرهٔ ششم** اگر آفتاب در خانه
بود یا ناظر بود بصاحب طالع مولود توانگر باشد و نعمت جمع آورد و کریم باشد و عالی همت و سخت کوش در کسب
معاش مال و فراخ روزی باشد و مال او از حکومت بود یا کارهاے که بنجوم تعلق دارد یا معادن و اگر مقبول
بود کار قوی تر باشد و پادشاه یا بزرگان او را توانگر کنند و اگر میان او و صاحب این خانه نظر مودت
باشد مال سبب رحمت حاصل آید و اگر نظر عداوت باشد توانگر شود اما بسختی و اگر زحل بدو ناظر بود مال او
از ضمان داری بود یا از سروری قومے و اگر بهر دو بد حال بود مال او از ریاست دیه بود یا دهقانی و اگر مشتری
بدو ناظر بود مال از امانت حاصل کند و خزانه داری و اگر عطارد با او بود مال از مدرسین حاصل کند
و معلمی و دبیری و نیابت و تجارت و شاعری و اگر زهره با او بود مال از پیرایه سازی بدست آید و عطر
فروشی و خاتونان و اگر قمر ناظر بود مال او از رسالت و رسول داری و فرستادن کسان بتجارت و از
کاروان سالاری و مهتری عوام اما بودن راس درین خانه دلیل توانگری مولود در اوائل عمر و قوت رب
مثلثه دوم دلیل توانگری بود در اوسط عمر و قوت رب مثلثه سوم دلیل توانگری بود در آخر عمر و اگر میان این
ارباب نظر باشد بمودت با قوت از اول تا آخر عمر توانگری باشد و اگر بر خلاف بود بر عکس باشد۔

شعبهٔ ششم در احکام خانهٔ سوم از طالع ـ چهار ثمره ثمرهٔ اول در احکام کلیات

دلیل ها درین خانه است و صاحب او و مستولی بر او و سهم برادر با و صاحب او و زحل و قمر و زهره و آن
کوکب که در وسے بود و ارباب مثلثات او و اگر این دلائل مسعود بود یا بیشتر ایشان دلیل انبساط احوال
احوال برادران و خواهران و اقربا و اگر بهمدیگر ناظر باشند بنظر مودت سازگاری بود میان ایشان و از روی
نسبت و طلب یکدیگر و رسانیدن منافع و راحت بهم و اگر دلائل در اوتاد بود دلیل سعادت و
کثرت برادران و خواهران باشد اما اگر دلائل منحوس بود و میان ایشان نظرهاے عداوت دلیل
رنج و شفقت ایشان بود و بودن خصومت میان و اگر میان صاحب طالع و این دلائل نظر بود

بود مولود با این جماعت دوست بود و قدم مولود بر ایشان مبارک باشد و اگر نظر عداوت باشد دشمنی
افتد میان و ناسازگاری و اگر در خانهای ساقط بود با همگر نیامیزند و دور افتند اما بودن صاحب
طالع درین خانه مولود بطبع ایشان بود و اگر درین خانه مقبول نبود بطبع ایشان بضرورت بود با
رنج و اگر صاحب این بیت در طالع بود خویشان منقاد او باشند و اگر نامقبول بود بجبر و اکراه
باشد و اگر میان صاحب طالع و زحل نظر مودت بود مولود با خویشان بزرگ تر دوست بود و
از همدیگر منافع گیرند و اگر نظر عداوت بود حکم بر ضد این باشد اما اگر نظر صاحب طالع بقمر یا زهره
بود مودت و محبت با برادران و خواهران دارد و در میان خیرات بود و نظر عداوت ضد این
باشد و اگر این دلائل در اوتاد افتاده باشد و بر جای مذکر بوند و دلائل همچنین مولود را برادران دیگر
شوند و اگر مؤنث بود خواهران شوند **ثمرهٔ دوم در احکام جزویات** بودن یکی ازین دو نحس
بر مرکز این خانه یا نزدیک با این خانه دلیل مشقت خویشان بود خاصه که بدحال بوند و اگر خانهٔ
وبال یا هبوط او بود زحمت و مشقت زیادت تر باشد مناسب آن نحس و حکم ذنب همین باشد
ثمرهٔ سوم بودن مشتری درین خانه دلیل سعادت خویشان بود و مبارک بودن قدم
مولود برین قوم و تندرستی مولود و اگر صاحب طالع مشتری ناظر بود حال قوی تر بود و اگر قمر
و زهره بمشتری نگرند احوال خویشان نیکوتر باشد و مولود حرکت و انتقال بسیار کند و در علم
مساحت و موسیقی بدانند و اگر آفتاب بمشتری ناظر باشد یا زحل احوال خویشان بزرگ تر نیکو
تر باشد **ثمرهٔ چهارم بودن عطارد درین خانه** دلیل رای و تدبیر خویشان کند و مولود
از علم حکمت چیزی بیاموزد و تجارت کند و معلم شود بر خویشان اما بودن راس درین خانه دلیل
کثرت برادران و خواهران بود و صلاح حال ایشان و حکم ذنب خلاف این باشد اما حکم ارباب
مثلثات چنانست که گفته شده است هر کدام که قوی تر احوال خویشان در آن وقت نیک تر بود

شعبهٔ نهم در احکام خانهٔ چهارم - پنج اثمار **ثمرهٔ اول در احکام کلیات** او دلائل همین خانه است وصاحب او همین خانه است وصاحب او مستولی او وسهم آبا وصاحب وے وسهم امهات وصاحب وے وآفتاب وزحل وزهره وزحل وقمر وکوکبے که در وے بود واز ارباب مثلثات او باشد پس اگر این دلائل سعود باشند یا بیشتر ایشان وبهمدیگر ناظر بود واز نحوس پاک دلیل سعادت احوال پدر مولود باشد ومادر وسلامتی هر یک وتوانگری وعز وجاه وتربیت یافتن مولود از ایشان وسازگاری هر دو باهمدیگر وشفقت بردن واگر دلائل در اوتاد بوند زیادتی دولت وشهرت ایشان باشد خاصه که مقبول بوند ودلیل سعادت وحصول املاک ومقامهاے عالی دان وسعادت حال مولود در عواقب امور واگر این دلائل بطالع یا بصاحب طالع ناظر بوند مولود در حیات تمام یا برادر یا مادر یا پدر سعادت یابند از ایشان وضیاع وعقار وملک وخیرات یابد واگر صاحب طالع بدین دلائل یا بدین خانه ناظر بود ونظر مودت دلیل سعادتهاے والدین از قبل مولود بود ونیک خواه ایشان باشد واگر نظر عداوت بود یا کراه در خدمت ایشان بود یا التفات ننمایند وبے حرمتی کنند واز ایشان تربیت نیابد واگر دلائل از همدگر ساقط باشند جدائی افتد میان مولود واگر مریخ بر مرکز آن خانه افتد وبدحال بود دلیل موت پدران باشد اگر برج مذکر بود واگر مونث بود دلیل موت مادران وحکم ذنب همین باشد واگر زحل بود دلیل مشقت ایشان ورنج وبیماریها واگر مقبول بود دلیل کسب وزرع وثمرات نیکو **ثمرهٔ دوم در احکام بودن مشتری درین خانه** دلیل عمارتها بود وساختن مسجد وصومعه ودلیل توانگری مادران وپدران ومبارک بود قدم مولود بر ایشان وسعادت حال مولود از روے ایشان ویافتن تربیت وخیرات از املاک ونیکی عواقب امور واگر صاحب طالع بدو ناظر باشد آبادانی بخوشی کند وموافقت بود میان پدران ومولود واگر عداوت بود نیکی کمتر باشد واگر مشتری مقبول بود وآفتاب بدو ناظر وزحل همچنین دلیل یافتن دفینه باشد وطول عمر پدران وتوانگری هر یک **ثمرهٔ سیوم بودن**

آفتاب درین خانه دلیل رفعت پدران بود و نیکی حال مولود و ساختن عمارتها و منافع از املاک
و سعادت عواقب اگر آفتاب مقبول بود و صاحب طالع بدو ناظر بنظر قبول مولود در مقام پادشاهان
و اکابر نشیند و چون این خانه سعد بود مولود هر چند بزرگتر شود کار او قوی گردد **ثمرهٔ چهارم بودن**
زهره درین خانه دلیل فرح و مناکحت پدر باشد خاصه که با آفتاب بود و دلیل سعادت
یافتن مولود از پدران و مادران و اگر زهره و زحل درین خانه محترق شوند موت پدر و مادر بود خاصه
که قمر با شمس یا زحل بدحال بود و اگر زهره قوی حال بود مادر مولود بیمار گردد و اگر مریخ درین خانه
محترق شود پدر مولود را آفت رسد و املاک را از بس خوف بود و اگر صاحب طالع درین خانه منحوس
بود مولود بجای در ماند بناکام و اگر در خانهٔ وبال یا هبوط او بود منحوس شود بسیار **ثمرهٔ پنجم**
بودن عطارد درین خانه مقبول و زهره بدو ناظر مولود خانهای منقش سازد و اگر قمر با
او بود جوی و حوض بیرون آرد خاصه که برج آبی بود دلیل رای و تدبیر پدران و مادران باشد
و بیشتر اندیشهای مولود در عاقبت کارها باشد و بیع املاک و ساختن باغ و بستان و مدرسه
و کتابخانه و اگر زحل بدو ناظر بود زاویه و خانقاه سازد و خانهای خراب آبادان کند و اگر زحل
در خانهٔ هشتم بود و یا بدحال بود گورخانه سازد و در بزرگی عمارت بیش کند و جایها و حصن سازد
و اگر مشتری بدو ناظر بود و بدحال باشد در مسجد و مدرسه ساکن شود و اگر مریخ بدو ناظر بود در مطبخ و
لشکرگاه و میان ترکان ساکن شود و اگر قمر ناظر بود در باغها و جایها که آب روان بود پس ازین
کواکب هر کدام که قوی بود او را بجایگاه نیکو برد و هر کدام که ضعیف بود او را بجایگاه ناستوده
رساند مناسب کواکب و دلائل دیگر و نظر مودت و عداوت همچنین مثلا اگر نظر مشتری بود
بمودت آنچه مدرسه گفتیم سرای وزرا بود و خانهای عالی و خوش و باقی را برین قیاس
همین است چون مستولیات هر یک در حال قوت و ضعف نمودیم اما اگر این برج خاکی بود

مولود در عمارت و زراعت باشد و اگر برج آبی بود حوض و کاریز سازد و اگر بادی بود قصرها و بادگیرها
سازد و اگر آتشی بود حمام و دکان طباخی سازد و اگر صاحب رابع از رابع زائل بود مولود
از وطن اصلی دور افتد و در شهری ساکن شود که بدان ربع منسوب باشد خاصه که مقبول بود و اگر
در خانهٔ سوم بود یا نهم مولود سفر کند و کارش قوی تر باشد و در آن جای ساکن شود که بدان کوکب
تعلق دارد و موضع اول یعنی در چهارم و اگر صاحب طالع درین خانه بود مولود در وطن خود مکان
ساکن بود و اگر حرکت کند مناسب قابل تدبیر کند و اگر مقبول بود درین خانه بخوشی باشد اما بودن قمر با عطارد
درین خانه مولود را از مسکن بیرون برد و بدانجا رساند که منسوب صاحب چهارم بود از جهت عالم
یا آنجا که صاحب طالع بود یا بدانجا برد که صاحب نهم یا بدانجا که قابل تدبیر قمر با عطارد بود یعنی مواضعی
که منسوب بود بدین کواکب از اقلیم و ناحیت و شهر و ارباع عالم و ازین دلائل هر کدام که با قوت تر بود اثر آن غالب
تر باشد خاصه در وقت تربیت آن کوکب و اگر هر یکی بخشی نسبت دارند مولود سفرهای بسیار کند از دو
و نزدیک اما در اوائل کتاب گفته شد که از درجهٔ طالع تا درجهٔ عاشر دلیل ایام طفولیت است و از درجهٔ
عاشر تا سابع ایام جوانی و از درجهٔ سابع تا رابع دلیل ایام کهولیت و از درجهٔ رابع تا طالع دلیل ایام
پیری پس هر کدام ربع ازین چهار ارباع که نیرین در وی بود یا سعود احوال مولود در آن سن قوی
تر بود از طبیعت آن کوکب و موضع اولی ماه اگر شرایط و رقائم باشد مولود در آن وقت سفر بیش کند بدان
اقلیم و ناحیت و شهری که بصاحب موضع ماه بدان کوکب منسوب بود و این اصل را معتبر دانند که در وی
تجربه بسیار رفته است اما بودن رأس درین خانه دلیل کثرت املاک بود و صلاح حال پدر و مادر و ذنب
خلاف این باشد اما نظر صاحب طالع برب مثلثهٔ اول مودت دلیل تربیت یافتن مولود بود از پدر
و مادر و دیدن سعادتی که بدین خانه تعلق دارد و اگر نظر عداوت بود حکم برعکس بود و اگر نظر برب مثلثهٔ
ثانی کند این احوال در اواسط عمر بود و اگر برب ثالث بود در اواخر عمر بود باعتبار نظر و قبولیت والسلام

شعبهٔ دهم در احکام خانهٔ پنجم از طالع - هشت اثمار ثمرهٔ اول در احکام کلیات او دلائل
او هم ازین خانه است و صاحب مستولی بر وے و سهم الاولاد و صاحب وے و آفتاب و زهره و قمر
و ارباب مثلثات وے و کوکبے که در وے بود پس اگر این دلائل یا بیشتر ازین قوی حال بوند و بعد یگر
ناظر بنظر مودت دلیل بودن فرزندان بود و اگر اوتاد بوند دلیل بسیاری بوند و اقبال و جاه ایشان
و اگر احوال دلائل ضد این باشد حکم بر عکس بود و اگر این دلائل در ربع مذکر بوند فرزندان پسر بوند در زد
صفت خاصه که دلیل قوی تر مذکر بود و اگر بر ضد این باشد دختران بوند اما سهم الاولاد در خطوط آفتاب
باشد یا آفتاب بسهم ناظر فرزندان پسر باشند و معتدل خاصه که در اوتاد بوند و اگر این حال با قمر بود
دختران باشند با دولت قیاس کواکب دیگر همین است از مذکر و مؤنث و سعد و نحس اما اگر خانهٔ پنجم برج
بسیار فرزند بود و آن مثلثات آبی است فرزندان بسیار شوند و اگر برج عقیم بود و این اسد و سنبله است فرزن
کم باشد اما موانع فرزند نحس است مریخ و زحل و عطارد و ذنب پس بودن این دلائل در برج عقیم دلیل نقصان
فرزند بود و اگر این دلائل بصاحب پنجم نگرند بنظر عداوت یا درین خانه افتد فرزندان کم زیند اما زحل دلیل و اگر
آفتاب بد حال بود حکم او میانه باشد و اگر دلیل اسقاط و قتل باشد و اگر آفتاب بد حال بود حکم او میانه باشد
و اگر عطارد نحس باشد فعل او بر طبع نحس باشد و ذنب دلیل بر زنان رفتن فرزند باشد و اگر نحسان بنظر عداوت
بسهم الولد نگرند حکم همین بود از طرف فرزندان و اگر میان دلائل پدر و فرزند نظر مودت بود خلاف این باشد
و اگر زهره نگر ساقط بوند یا دلائل نحس باشد یا پیوستن صاحب پنجم بصاحب هفتم یا بکوکبے که در وے بود دلیل
بودن فرزند باشد از جفت و اگر بصاحب نگرد دلیل بودن فرزند بود از کنیزک یا خدمتگار ثمرهٔ دوم در
احکام جزویات اگر یکے از زهره یا مریخ بصاحب پنجم نگرد یا درین خانه باشد یا بصاحب طالع
ممازجت کند فرزندان معشوق خاصه که ازین دلائل یکے صاحب یازدهم بود یا صاحب یازدهم بدین دلائل
ناظر باشد یا درین خانه بود و اگر دلائل فرزند میان طالع و عاشر بود مولود را فرزند در خردگی شود و اگر میان عاشر

وسابع بود در سن فوت شود و اگر میان سابع و رابع بود در کهولت شود و اگر میان رابع و طالع بود در پیری
شود و درست که بروج ختم بدین ارباع استدلال که مدار بروج و دلائل کواکب **ثمرهٔ سوم در طرب و عشق**
و بازی اگر زهره درین خانه بود یا ناظر بود یا بصاحب او مولود بسیار طرب باشد با فرح و بازی و هزل گو باز
و فرح کننده و عاشق شونده خاصه که عطارد یا زهره ناظر بود میان ایشان و اگر مریخ بود فسق و فجور بسیار کند و
عشق بازی فاش کند و دلیرانه **ثمرهٔ چهارم** اگر علویان درین خانه بوند یا ناظر بوند یا بصاحب این خانه
طرب با بزرگان کند در سن پیری و اگر سفلیان بوند طرب با فرومایگان کند در سن جوانی تا به پیری در طرب
بود خاصه که زهره درین میانه بود یا ناظر بدین دلائل **ثمرهٔ پنجم** اگر مشتری درین خانه بود یا
یا ناظر بود و یا صاحب او مولود با علما و اهل دین دوستی دارد و اگر این خانه از خانهای زحل باشد با مشائخ
و درویشان عشرتها کند و سماع و رقص دوست دارد و نظر باز باشد و سوگند خورنده بود **ثمرهٔ ششم**
نظر صاحب یازدهم با صاحب طالع دلیل عشق بازی بود خاصه که نظر قبول باشد و تمتع نیکو یابد و اگر زهره درین
میانه بود قوی و خوش باشد و اگر صاحب این خانه نور بصاحب طالع دهد کسان بر مولود عاشق شوند و تمتع یابند
بدان کسان **ثمرهٔ هفتم بودن قمر درین خانها** دلیل رسالت کند و اگر قمر بمشتری نگرد توسط کارها
کند میان مردم بدرستی و اگر عطارد درین میانه باشد دلالی کند و خط نویسی و معاملتها و اگر قمر و زهره درین خانه
بحال بوند یا بدین خانه ناظر بوند و نقل نور از صاحب طالع دیگر کند یا جمع نور کنند مولود قیادت کند
حکم عطارد همین باشد و قوی تر خاصه که نحس بود **ثمرهٔ هشتم** حکم ارباب مثلثات آنست که در صورت
دیگر گفته ایم و اوقات ترتیب نموده اگر ارباب مثلثات این بیت ازین کواکب افتاده باشند در
مولود زیادت کنند و اثر او در وقت تربیت ظاهرتر باشد اما بودن راس درین بیت دلیل کثرت اولاد باشد
و مدلولات دیگر و حکم ذنب خلاف این بود و بدی حال عشق و اولاد در رسالت خیانت رود —

شعبهٔ یازدهم در احکام بیت سادس — پنج اثمار **ثمرهٔ اول احکام کلیات او و دلائل** او درین

خانه است و صاحب و مستولی وی و سهم مرض وی و صاحب وی و قمر و آن کوکب که درین بیت بود و
ارباب مثلثات او پس اگر این دلائل یا بیشتر ایشان مسعود باشند و قوی حال و سهم ناظر و نحسان ساقط دلیل
صحت و سلامتی مولود باشد و پاک از عیبها و اگر نحس و بدحال بوند حکم برضد باشد اما اگر این دلائل زحل
نحس باشد بیماری از طبیعت زحل باشد از آنچه بدو منسوب است و اگر مریخ نحس باشد بیماری از منسوبات
مریخ بود و اگر دلائل بموضع بدحال بود بیماری یا عیب دران عضو ظاهر شود که بدان برج نسبت دارد مثلاً اگر
دلائل بیماری در برج آتشی بود سبب علت گرمی و خشکی شود و آنچه از مادهٔ صفرا تولد کند و اگر در برج خاکی بود از سردی
و خشکی بود و مادهٔ سودا و در برج بادی از گرمی و تری بود و مادهٔ خون و در برج آبی از سردی و تری بود و مادهٔ بلغم
و اعتبار کند مزاج دلائل را با مزاج بروج وقت امتزاج در موافقت و مخالفت اما اگر صاحب طالع درین بیت
باشد مولود خود سبب بیماری و رنج خود شود خاصه که طالع ثور یا عقرب بود و اگر صاحب این بیت در طالع باشد
مولود بیشتر وقت تندرست و در پرهیز و نگاه داشتن خود بود و اگر در میان این دو صاحب نظر مودت بود دلیل
سلامتی مولود باشد و اگر عداوت بود مولود بیمارناک بود یا از سبب پرهیز بسیار خود را بیمار کند و در زحمت و رنج باشد
و اگر قمر در موضع نحس بود یا ناظر نحسی مولود بیمارناک باشد خاصه که در طالع یا درین بیت بود و اگر نظر آفتاب یا نظر
سعدی بود مولود پیوسته با سلامت باشد **ثمرهٔ دوم در حکم جزویات بودن نحسان درین**
بیت مولود با بیمار بود و علت دار باشد از طبیعت آن نحس و اگر سعدان بوند تندرست باشد پیوسته و بی عیب
و اگر سعد در نظر مودت نحسین افتد مولود با بیماری متنفر نباشد و کم رنج بود و اگر نظر عداوت بود بیماری او با نفرت
بود و عیب دار باشد **ثمرهٔ سوم** اگر آفتاب درین بیت بود با کوکب شمالی بود و در درجهٔ طلوع او مولود نابینا
شود و اگر در احتراق یکی از دو نحس باشد حکم همین بود اما این جا سبب درد چشم بود و دارو هابس اگر زحل محترق
باشد فساد چشم او از خشکی دماغ بود و خیره گشتن و فرود آمدن آب سیاه و کوفت یافتن از چیزی قوی و اگر مریخ
محترق باشد فساد چشم از آهن یا آتش بود و رسیدن زخم ناگاه و داروهاے تیز اما اگر آفتاب درین بیت منکسف

شود یم نابینا شدن باشد خاصه که در عقدهٔ ذنب بود و اگر شمس با ذنب بود و کسوف نباشد رگها و آبله در
چشم پدید آید و اگر با راس باشد رگها بود و کم زبان و حکم قمر در هر دو عقده همان بود اما کمتر از آفتاب اما اگر قمر
بقران زحل بود مولود چشم را آب فرود آرد و اگر دران وقت قمر ناقص النور بود بصر پدید آید یا سپیدی در چشم یا
پرده و اگر بقران مریخ بود رگهای سرخ پدید آید چون سبل و ناخنه و جرب و عقرب و مانند این و محتاج شود بستکاری
و آهن بچشم بردن و اگر عقدهٔ ذنب بود مریخ با او یا ناظر به و زخم رسد بچشم او و باطل گردد نظر آفتاب یا نحوس موت د
آب در چشم پدید آید یعنی احولی شود خاصه که در برج معوج الطلوع بود و آن اول جدی است تا اول
سرطان و اگر نظر آفتاب با نحوس بعداوت باشد دلیل نقصان بصر بود چنانکه با چشم تنگ بکند چیزی را
نیکو نبیند و اگر این دلائل بحال بود فساد زیادت بود در بصر خاصه در چشم راست و اگر این احوال قمر را نقصان
در چشم چپ بیش باشد **ثمرهٔ چهارم** اگر صاحب طالع درین بیت بود مولود خود را در خدمت اندازد یا بندگی
یا اسیر شود و اگر مقبول بود سعادتها برسد و الا رنج کشد پس اگر مریخ نحس بود گله بانی کند اگر این بیت خانهای
عطارد بود یا عطارد درین سیاهها افتاده باشد و نحس بود مریخ مولود بیطاری کند و اگر برج آتشی بود و صاحب
طالع مقبول در وی و عطارد و مشتری ناظر درین بیت و این بیت یکی از خانهای عطارد یا مریخ بود مولود
طبیب شود خاصه که یکی ازین دلائل صاحب عاشر بود یا صاحب عاشر درین دلائل ناظر باشد و باشد
که دستکار یا جراح یا حجام شود اما اگر درین وقت نیرین با همدیگر ناظر باشند از خانهای زهره یا عطارد یا زهره و عطارد
با هم بوند و قمر ناظر خاصه که زهره صاحب بیت پنجم یا یازدهم یا دهم بود یا عطارد یا قمر و خیدین بوند مولود کحال گردد
و هم بها ساز و باشد که عطرها آمیزد یا مشاطه گردد **ثمرهٔ پنجم** در احوال بندگان قوت طالع و
صاحب او دلیل بودن بندگان باشد و اگر آن قوت از خانهای نقصان بود بندگان او کار
کن و رنج کش باشند و اگر سعدان بود بندگان او با اعتقاد باشند و مشفق و از ایشان خیر حاصل
آید و دلیل بندگان سیاه زحل است و بندگان ترک مریخ و بندگان سفید زهره و عطارد اما اگر

دلائل بندگان عطارد و زهره و قمر بوند غلام و کنیزک او جوان باشند و خوب صورت و سفید پوست خاصه که مشرقی
بوند و اگر خانهٔ ششم از خانهاے عطارد بود یا زهره کار قوی تر باشد و از برج و شهرے ایشان حاصل آید
خاصه که یکے ازین دلائل صاحب ثانی باشد یا بصاحب ثانی نظر دارد بمودت و حکم سعو تیزتر باشد
و اگر دلائل بندگان مشتری بود و مریخ بندگان او کلان سال بوند خاصه که مغربی باشد و اگر دلائل
بندگان با مشتری بود در اوتاد بوند یا مائل الاوتاد بندگانش بسیار بوند و معروف گردند و در
زائل و ساقط غیر این بوند و اگر دلائل بندگان در بروج مذکر بوند در ربع مذکر غلامانش باشند
خاصه که ششم برج مذکر بود و اگر در برج مونث و ربع مونث کنیزگان دارد اگر بعضے در برج و ربع مذکر
و بعضے در ربع و برج مونث بوند از هر دو نوع بندگان دارد خاصه که برج ششم ذو جسدین باشد
یا دلائل در برج ذو جسدین باشد اما اگر مریخ و زحل دلیل بندگان بوند و باهم نظر بعداوت کنند یا بدلائل
بندگان بعداوت نگرند بندگان مولود دروغ گوے و خیانت کننده افتد و اگر بمودت نگرند
بندگان راست کار و باوفا بوند اما اگر دلائل زهره و عطارد و قمر باشند بندگان او خرد سال بوند
و خوش طبع و دلیل کثرت اوتاد است و نظرهاے دلائل باهم خاصه که بمودت پس اگر این دلائل
در خانهاے مریخ بوند و نظر بزحل خاصه مقابله دلیل بودن خادمان بود و اگر دلائل در خانهاے زحل
بوند و در نظر مریخ حکم همین باشد و اگر دلائل مریخ نگرند و مریخ بد حال بود حکم همین باشد و اگر دلائل در خانهاے
عطارد یا زهره یا قمر بوند و مریخ یا زحل ناظر حکم بمودت همین باشد و دلیل غلامان دست آموز بود خاصه که
از دلائل یکے صاحب هفتم بود و حکم خدمتگار همانست اما اگر آفتاب و اسد دلیل بندگان بوند بندگان
گردن کش افتند و با کبر و باشد که اصل ایشان بزرگ باشد یا باشد که بر مالک خود حاکم شوند و حکم ارباب مثلثات
همانست که گفتیم یارها و راس درین سبب دلیل تندرستی است و افزونی بندگان و ذنب دلیل بیماری
و چون ریشها و لاغری و زردی و عیبها و ریختن موے و چیزے از انواع صرع و گریختن و بد افتادن

بنده و خدمتگار۔

شعبهٔ دوازدهم در احکام بیت سابع - شانزده اثمار ثمرهٔ اول در احکام کلیات

دلائل او همین خانه است و صاحبش متولی او و سهم تزویج و صاحب وے و زهره و قمر و ارباب مثلثات او و کوکبے که درین بیت باشد اما در طالع زنان آفتاب و زحل دلیل باشند و بهدیگر ناظر بجائے زهره و قمر و سهم تزویج از هر دو و صاحب سهم پس اگر این دلائل قوی حال باشند و بهدیگر ناظر میان این دلائل و دلائل طالع نظر باشد بمودت دلیل یافتن سعادت بود از مناکحت و برخورداری و بودن موافقت و خوش عیشی و اگر دلائل در اوتاد بود قوی تر باشند و مدت صحبت مدیدتر و دلیل کثرت نکاح بود خاصه با کسان معروف و از قبیله اکابر خاصه که دلائل در خطوط خود باشند یا رونده بنظر او زنان بمولود رغبت کنند و اگر دلائل طالع رونده بوند بدلائل هفتم یا بدان دلائل پیوسته باشند مولود بزنان مائل بود و بنظرهائے سعود موافقت باشد درمیان و بنظرهائے عداوت مخالفت بود و اگر دلائل زن در طالع مرد افتند زنان مطیع و زیردست او بوند و اگر دلائل مرد در هفتم افتند منقاد و مطیع زنان باشد و در خصوصیتها حکم همین بود **ثمرهٔ دوم در حکم جزویات** اگر زحل درین خانه بود مولود زن پیر کند خاصه که در آخر برج افتاده بود و مغربی بود و زن نیز زشت صورت باشد و اگر مشتری بود مولود زن میانه سال خواهد خاصه که میان برج بود و عفیفه باشد و شیرین صورت و اگر مریخ بود زن بے شرم خواهد و کم ستر یا ترک باشد و محبوب صورت و اگر در آخر برج بود یا مغربی بود زن پیر بود و اگر درین خانه زهره بود زن جوان خواهد خاصه که در اول برج و خوبصورت و لطیف طبع و خوش حرکات و اگر عطارد بود زن با فرهنگ خواهد و کدبانو و زیرک و سخن گوے و دانا و اگر آفتاب بود زن سرکش باشد و حاکم و متکبر و سلیطه یا متعلق بزرگان یا از جمله معروف و مهیب صورت باشد اگر قمر بود زن از خواص الناس

زن جوان [illegible] ۱۲

کند و اما اگر دلائل زن در برجهائے خوبصورت بود زنان خوبصورت خواهد خاصه که دلیل زهره بود

اما هر کوکب که دلیل زن باشد چون مشتری بدو ناظر بود صالحه و عفیفه بود و اگر مریخ ناظر بود بی‌شرم و بی ستر باشد و قیاس کواکب دیگر چنین باید دانست اما اگر دلیل زن در خط وسط خود بود زن از اصل بزرگان باشد و در اوتاد از معروفان و در مائل الاوتاد از مردم متوسط الحال و در زائل از مردم گمنام و مجهول و ساقط **ثمرهٔ سوم** اگر دلیلها در اوتاد بود زن بسیار کند خاصه که برج هفتم ذو جسدین بود و در زائل زن اندک خواهد یا نخواهد خاصه که برج ثابت بود اما اگر در زائل در اوائل برج بود زن اندک خواهد یا نخواهد و اگر در اواخر برج بود زن بسیار کند اما اگر درین بیت کواکب جمع آمده باشند زن بسیار خواهد و اگر صاحب یا مستولی این بیت یا کوکبی درین بیت افتاده باشد به بسیار کواکب ناظر باشند زن بسیار کند و حکم شرکت همین باشد **ثمرهٔ چهارم** اگر صاحب هفتم محترق بود زن مولود بمیرد یا بیمارناک بود و اگر راجع بود جدائی کند و بی‌وفا شود و اگر در مقام اول بود شوی را نخواهد بدل و اگر در مقام ثانی بود فرار کند اگرچه ناخواهان باشد خاصه که بصاحب طالع ناظر بود و اگر نظر عداوت بود دشمن گیرد شوهر را و اگر منصرف باشد جدائی کند حکم دلیل مرد همین باشد **ثمرهٔ پنجم** اگر سعدی درین خانه با وائل برج و مشرقی باشند و از نحسان پاک زن او خردسال افتد و بی‌عیب خاصه که آن زهره بود و خوش صورت باشد و اگر بجای سعد نحس باشد حکم بر ضد افتد خاصه که آن مریخ بود اما اگر صاحب هفتم در مقام ثانی بود و از کوکبی مقبول منصرف شده و بصاحب طالع متصل شود زن را شوهر دیگر بوده باشد پس اگر آن کوکب سعد بوده باشد و این که بدو خواهد پیوست هم سعد باشد زن از هر دو شوهر نیکی ماند و اگر هر دو نحس باشند حکم از عکس افتد و اگر یکی نحس و یکی سعد بود حکم بر حسب آن کند **ثمرهٔ ششم** اگر میان صاحب طالع و زهره نظر باشد و زهره در هفتم یا پنجم بود و مریخ درین میانه افتاده بود خاصه که در طالع باشد مولود تیز شهوت بود و مولع بزنان و عشق بازی و باشد که زن مطرب خواهد و اگر این احوال زن را باشد حکم همان بود و اگر برج هفتم بهیمی بود و صاحب طالع در دی

مولود با دواب جمع آید و اگر بجای زهره عطارد بود مولود زرع در زمین سبب برکند و زن بود که از آن
طرف بزیان رفته باشد و اگر زهره درین بیت با زحل باشد یا زحل ناظر باشد حکم همان باشد و اگر مریخ
بود بدتر باشد و ظاهرتر و زن در حرام دلیرتر باشد **ثمرهٔ هفتم** اگر صاحب هفتم در ششم بود دلیل آنکه
جفت او عیب دار و یا بنده و بنده زاده یا غریب باشد یا کسی سفله خاصه که آن خانهٔ زحل
بود یا مریخ یا عطارد و بدحال باشد **ثمرهٔ هشتم** اگر صاحب هفتم در نهم بود یا بدو پیوندد جفت
مولود غریب باشد و اگر صاحب نهم در نهم باشد و بصاحب هفتم ناظر بود یا بکوکبی که در هفتم باشد مولود
در غربت زن خواهد و اگر برج هفتم منقلب بود زن او متحرک بود و کم ثبات **ثمرهٔ نهم** اگر صاحب
هفتم یا کوکبی که در وی بود بصاحب سوم ناظر بود یا صاحب سوم بطالع یا بصاحب طالع ناظر بود مولود
زن از خویشان کند یا خویشان او را زن دهند **ثمرهٔ دهم** اگر صاحب عاشر بصاحب هفتم پیوندد یا بکوکبی
که در وی بود یا نور صاحب هفتم بصاحب طالع دهد یا جمع کند مولود را بزرگان زن دهند یا کار
نکاح او سازند **ثمرهٔ یازدهم** این حکمها بر مردان و زنان یکی باشد اما اگر احکام بر طالع زن
نهند سهم برون آرند از زهره تا شمس و از طالع بیفگنند و دلیلهای جفت او آفتاب و زحل بود باقی
احکام همین باشد **ثمرهٔ دوازدهم** اگر قمر در طالع مردان میان اجتماع و استقبال افتاده بود
مولود در جوانی زن کند و اگر میان استقبال و اجتماع افتاده بود در پیری زن کند اما در طالع زنان اگر
آفتاب بالای زمین بود در جوانی شوهر کند و اگر زیر زمین بود در پیری شوهر کند **ثمرهٔ سیزدهم**
اگر صاحب هفتم سعد بود یا کوکبی که در وی باشد و صاحب طالع از وی منصرف شود و بسعدی
متصل گردد مولود اول زن بگذارد و دیگری خواهد و هر دو نیکو باشند و اگر بنحسی متصل شود زن
دوم بد باشد و اگر صاحب هفتم نحس باشد و صاحب طالع که از وی منصرف شود بسعدی پیوندد و از جفت اول
با بد و بنیک در افتد و این اتصالات و انصرافات نیز مودت و عداوت اثر کنند اما در اول حالات پیری

وجوانی را نیز اعتبار کنند اما جمع النور در هفتم دلیل بسیاری زن خواستن بود و در طالع زنان حکم همین بود خاصه که
دلائل در بروج بسیار نکاح افتاده بود ثمرهٔ چهاردهم اگر دلائل جوانی زنان تحت دلائل مردان بود و دلائل مردان فوق الارض
باشد مولود در جوانی زن جوان کند و اگر دلائل تحت الارض باشد مولود در پیری زن جوان کند خاصه که دلیل
قوی تر مرد در حال افتاده بود و او در اول برج و دلیل زن زهره باشد و او نیز در اول برج و باهم گر ناظر بوند
قیاس طالع زن همین باشد **ثمرهٔ پانزدهم** در احکام ارباب مثلثات اگر رب مثلثهٔ این بیت
نیکو افتاده بود احوال مولود از زنان در اوائل عمر نیکو باشد و اگر رب ثانی نیکو افتاده بود در میانهٔ عمر نیکوتر
باشد و اگر رب ثالث نیکو باشد در آخر عمر نیکوتر بود و حکم نحوست را همین قیاس است **ثمرهٔ شانزدهم**
در مخاصمات اگر صاحب مستولی خانهٔ هفتم یا صاحب و مستولی طالع ناظر باشند بعداوت مولود را
خصومت کم افتد خاصه که سعدان بوند و اگر بعداوت نگرند خصومات بسیار افتد خاصه که سعدان دلائل نحسان باشند
پس هر کدام که ازین دلائل که در حظوظ خود بوند ظفر از آن جانب بود و اگر دلائل هفتم در طالع بوند یا در دوم طالع
خصمان یا مال و یاران یا خصمان بدست مولود افتند و اگر بعکس بود او بدست خصمان افتد و مال و یاران او بهر طرف
نحسان باشند یا ناظر بوند یا طالع نحس بود خصومت از آن طرف خیزد و بهر طرف که سعدان بوند یا ناظر باشند صلح از آن روی
بود و حکم زن با شوهر همین باشد اما بودن راس درین بیت دلیل کثرت زنان بود و عفت ایشان
و اگر ذنب بود دلیل قلت زنان بود و فتنه کردن و بلا دیدن از ایشان و حکم حرب و لشکرها
همین بود اما نظر طرف مریخ و سعدان و کواکب مستقیم را بود خاصه در حرب –

شعبهٔ سیزدهم در احکام بیت ثامن – سیزده اثمار ثمرهٔ اول در احکام کلیات
او دلائل او همین خانه است و صاحب مستولی بروی و سهم موت و صاحب مستولی بر وی
قابل تدبیر هر یک مرکز عاشر رب ثامن و کوکبی که درین بیت باشد اگر این دلائل یا بیشتر ایشان
نیکو حال بوند و بهم دیگر ناظر باشند و از نحوس خالی مرگ مولود طبیعی باشد یعنی بتمام عطیت کدخدا

نحو دبر سد و مولود پیوسته در امن و راحت و فراغت بود و بی‌نکبت زندگانی کند و اگر این دلائل
نحسی منحوس باشد موت از طبیعت آن نحس حادث شود پس اگر آن نحس زحل بود موت از بیماریها
باشد که بزحل منسوب است و اگر از آفتاب بود سبب بیماری بود که از آفتاب منسوب است و از
پادشاه عقبها دران عضو باشد که ببرج و کوکب منسوب باشد چنانکه شرح داده ایم اما سبب
مرگ کوکب نحس باشد خاصه که در مواضع نحس باشد مرگ مزاود و بصورت نامستوده باشد و اگر
سعدان باشند در صورت مستوده بود **ثمرهٔ دوم** در احکام حیثیات اختراق صاحب
هشتم بر مرکز یا هشتم مرکز عارب یا بر درجهٔ هشتم دلیل موت باشد از مادهٔ حرارت یا از آتش یا
از گرما یا سموم و مانند این یا از غضب ملوک خاصه که برج آتشی بود **ثمرهٔ سوم** صاحب طالع
بالقران هیج یا صاحب ثامن و سعدان ساقط از ایشان و از این خانه دلیل موت باشد یا این
یا با آتش خاصه که برج آتشی باشد **ثمرهٔ چهارم** اگر صاحب طالع در هشتم بصاحب هفتم نحس شود
و سعدان ساقط باشد مولود بدست خصمان هلاک شود از طبیعت آن کوکب نحس و آن برج
ثمرهٔ پنجم مریخ چون با راس الغول بود و تسییر درجهٔ طالع یا هیلاج با کدخداه بقاطعه
رسیده بود خاصه براس الغول و این بیت طالع یا دوم طالع بود و سعدان ساقط مولود
را بکشند و اگر دران وقت زحل بر مرکز عاشر باشد و با آفتاب نحوس خاصه با احتراق موت
او از دار باشد و اگر زحل در رابع بود بمقابلهٔ آفتاب و بیت الرابع خاکی بود موت از زیر
ماندن دیوار و خانه بود و اگر برج دمی بود از اسب در افتادن موت رسد. و اگر برج آبی بود از
آفتاب در آب در افتادن موت رسد و اگر برج بادی بود از خبه کردن و گرفتن دم او باشد
و اگر زحل در وبال بود و با مریخ نظر عداوت باشد از ضرب و قتل بدست رسد و اگر برج آتشی
بود موت او از آتش رسد اما اگر این اسباب حاضر شوند سعدی در طالع بود یا در ثامن یا تسییر

اوتاد یا بیشتر دلائل عمر در حدود سعدان رسیده بوند و طالع تحویل سال و برج انتها سعد بوند بسلامت
بیرون آید از همه فسادها **ثمرهٔ ششم** اگر صاحب طالع و قمر منحوس باشند بمریخ و مریخ در طالع یا
در ثامن بدحال بود مولود در بیابان هلاک شود خاصه که برج ثامن اسد یا جدی باشد **ثمرهٔ هفتم**
اگر قمر در دهم باشد و زحل در چهارم و عطارد در هفتم منحوس بمریخ و صاحب طالع نحس باشد مولود بدست
غوغا هلاک شود در فتنه و خصومت خاصه که زحل در وبال یا هبوط باشد یا در خانهٔ غریب **ثمرهٔ هشتم**
اگر طالع حمل باشد و مریخ در سرطان و قمر در عقرب و زحل در طالع مولود خود را بدست هلاک دهد
یا خود بکشد و اگر مریخ در عقرب بود یا ذنب و زحل در سرطان و آفتاب در میزان مولود در جنگ
و مبارزت کشته شود و اگر مریخ در میزان بود تحت الشعاع بود یا در عقرب مولود کشته شود بدان
شرائط که گفته شد **ثمرهٔ نهم** اگر طالع میزان بود و زهره بر مرکز غارب محترق شود و زحل در هشتم
و مریخ بر درجهٔ طالع مولود خود را هلاک کند بسبب زنان و شهوت و خصمان و اگر زهره در عقرب
بود یا طالع حمل یا مریخ در ثور باشد و سعدان ساقط بوند و طالع میزان یا مریخ در طالع و طالع حمل یا
زحل در طالع مولود بسبب دزدی هلاک شود **ثمرهٔ دهم** اگر نحسی در دوم بود و بدحال باشد و
نحسی دیگر منحوس باشد و عطارد دهم از نحسی منحوس بود خاصه که برج دوم خاکی یا آبی بود و خانهٔ
هشتم و صاحب او بدحال موت مولود از دار و باشد خاصه که طالع حمل بود یا میزان و اگر
بسعدی بدوم یا هشتم ناظر باشد دفع مضرت کند خاصه که از مشتری یا آفتاب بود خاصه
بنظر مودت **ثمرهٔ یازدهم** اگر خانهٔ چهارم هبوط صاحب هشتم بود و او در آن بیت با زحل منحوس
و صاحب طالع محترق یا نحس شوند مولود در زندان بود و اگر آن بیت چهارم وبال صاحب
هشتم بود و او بمریخ منحوس و صاحب طالع بزحل منحوس و قمر بصاحب طالع ناظر بعداوت
یا بصاحب ثامن موت مولود از سکته باشد و ضرب مولم الا دلائل موت از جهت کلیات

رسیدن تسیرات هیلاج است و کدخداه و تولدات ربعه بمواضع نحوسه و صورت طالع اصلی از اصلی و فرعی کواکب ثابته
که قاطع اند و آن در عمل تسیرات نموده شود **ثمرهٔ دوازدهم** در مکروهات و آن در مقدمه زحمت
کرا اگر صاحب بیت بمواضع خوف مستولی شود از کسانی مکروه رسد آنرا توقع نباشد و اگر نحسی مستولی شود
مکروه از کسی [illegible] توقع و چون این خانه بیت غم و نکبت است پس هر که صاحب این خانه باشد از
طبیعت خود غم و اندوه رساند از کدخدا منسوبات خود مثلاً اگر صاحب ششم درین بیت بود یا نحست
مکروه از جهت و خدمان رسد و اگر صاحب یازدهم درین بیت بود مکروه از دوستان رسد و آنچه
رسد مناسب طبع آن کوکب رسد و آن برج و اگر کوکبی دیگر نظر بدان کوکب و موضع او نیز داشته باشد بحسب
نظر سعادت و نحوست و قبول و رد را اعتبار کنند **ثمرهٔ سیزدهم در حکم میراث و حال رنج**
این خانه بیت المال از جهت وجه خصمان و شریکان و بیت المال آن موضع که مسافران [illegible]
بدین خانه رسد پس اگر صاحب یا مستولی او در دوم طالع بود یا بود صاحب دوم مولود از زنان
شریکان و خصمان یا دوری بود و اگر صاحب ثامن در رابع بود یا صاحب ثانی بپیوندد مولود میراث
یابد از طرف پدران و مادران و اگر در پنجم بود با صاحب ثانی درجه از فرزند میراث گیرد و اگر از هفتم [illegible]
رابع نگرد میراث از جهت گیرد از شریک یا خصم قیاس بر جمیع بیوت باشد پس اگر نظر با سعد بود آسانی
رسد و اگر نحس بود بدشواری رسد اما اجناس میراث را از جوهر برج طلبند اگر دلائل در برج آتشی باشد
میراث انواع معادن بود و اگر در برج خاکی بود از نوع نباتی و ضیاع و عقار بود و اگر در برج بادی
بود از نوع برده و حیوان بود و اگر در برج آبی بود از نوع کاریز بود و حوض و جوی و آنچه بدان ماند اگر [illegible]
بهمی بود از نوع بهائم بود و آنچه در منسوبات برج و کواکب یاد کردیم و کواکب را بر برج امتزاج [illegible]
و حکم اجناس ازان میان بیرون آرند اما اگر دلیل بقا بود و کثرت میراث و اندکی مال میراث حلال و
دیگر خلاف آن بود.

شعبهٔ چهاردهم در احکام بیت تاسع - پانزده اثمار ثمرهٔ اول در احکام کلیات او
دلائل او همین خانه است و مستولی او و سهم سفر و صاحب او و تثر و یج و عطارد و قمر و مشتری و
ارباب مثلثات او و کوکبی که درین بیت بود پس اگر این دلائل قوی بوند و بهر یگر ناظر دلیل کند
بر سفرهای نیکو و نفع بسیار خیر و راغب بود مولود در آموختن علوم و پاکی مذهب و اعتقاد در دین
و دیدن خوابهای نیکو و راستی تعبیر و بودن علم و عمل ستوده و اگر احوال دلائل برخلاف این بود
حکم او برعکس باشد و اگر صاحب این بیت درین بیت بود مولود سفر بسیار کند برغبت و مراد دل و اگر
بسعدی مسعود بود و مقبول تمتع بسیار گیرد از سفر و اگر در طالع بود حکم همین باشد و آموختن علوم بروی
آسان بود و رغبت نماید بتحصیل علوم و باشد که علوم او اغلب در سفر حاصل آید و او بعلم و مذهب
شهرت تمام یابد اما اگر صاحب طالع درین بیت باشد مولود سفرهای بسیار کند بی رضا و رنج و حرمت
بیند و در تحصیل علوم کاهل بود و رنج بیند و اگر نامقبول بود بدتر باشد و اگر مقبول بود سفر دوست بود و
با حاصل و اگر سعدی بوی ناظر بود جهت کسان دیگر سفرها کند و نفع بیند و باشد که او را تحصیل قرآن بیند
اما اگر نحسی بوی ناظر بود حکم برخلاف افتد از نوع مشقت و جاهل و بی حاصل ماند اما اگر میان صاحب
طالع و صاحب این بیت اتصال بود سفرهای بسیار کند و در هر دو نیک باشد خاصه که نظر
مودت بود و اگر این هر دو دلیل بود برجهای شرقی سفر او جانب مشرق باشد خاصه که برج مشرقی
بوند و حکم سه جهت دیگر همین است و اگر هر یکی در جهتی باشد از بروج و ربع سفر او در میان آن جهت
شود و از هر دو دلیل هر کدام مقبول بود سفر بدان طرف باشد و اگر هر دو بقوت برابر بود بهر دو طرف
رفته شود و حکم ارباب طالع همین باشد و پیوستن قمر با این دو دلیل موجب سفر بسیار باشد ثمرهٔ دوم
در احکام جزویات اگر صاحب بیت زحل بود با او درین بیت باشد سفر مولود جهت چهارپایان
بود خاصه که برج بهیمی باشد و اگر برج آتشی بود طلب علوم دارد و از علوم دقیق و برده خرد و فروشد

و در دین مطعون و صلب بود و کم عبادت بود و خوابهای درست بیند و در دین سهو و نسیانی
ثمرهٔ سوم اگر مشتری درین بیت بود یا صاحب این بیت سفر مولود جهت بازرگانی بود و با چیزهای
نفیس خرد و فروشد و سود بسیار گیرد و اگر نامقبول بود بیع و شرای نبهتا باشد و طعامها
و اگر برج بهیمی بود جهت دواب سفر کند چون گوسفند و آنچه غذا را شاید و اگر برج آتشی بود بیع
برده کند و لباسها و در تحصیل علم جهد نماید و باورع بود و فقیه و تفسیر داند و عابد و پاک باشد
و بسفر کعبه و بمزارهای متبرک برود و خوابهای راست بیند و بمذهب ستوده باشد و باوفا
بود و پاکیزه ثمرهٔ چهارم اگر مریخ صاحب این بیت بود یا درین بیت باشد مولود سفر کند
بود براههای مخوف و در اضطراب باشد میان لشکریان و ترکان سفر کند و اگر مقبول باشد
امیر لشکر بود و سرور قومی سلاح دار و اگر در برج بهیمی بود چهارپایان دارد و اگر در برج آتشی بود
و نامقبول دزد بود و راه رو و علم سلاح و سواری داند و اگر برج آتشی بود نقاط بود و آتش کار و
بیشتر سفر او بسبب گریختن بود و در دین و مذهب سست باشد و خوابهای پریشان بیند ثمرهٔ
پنجم اگر آفتاب درین بیت بود یا صاحب این بیت باشد مولود سفرها کند بصحبت ملوک یا بخدمت ملوک
و اکابر و بازرگانیهای با خیر کند و طلب صحبت پادشاه و اکابر دارد و دولت و فرح و نیکی بیند و
بیاموزد علم کلام و انواع معقولات و صنعت کیمیا و خواص جواهر خاصه که برج آتشی بود و اگر
نامقبول بود سفر در خدمتگاری کند یا با مردم فرومایه و رنجمند باشد و جاهل ماند و در دین و مذهب ضعیف
بود و خوابهای بد بیند و با دین نصاری درآمیزد ثمرهٔ ششم اگر زهره درین بیت بود یا صاحب
این بیت باشد مولود سفرهای خوش کند و در عزت باشد و سفر او بیشتر با خادمان و زنان بود و در بازرگانی
و با نواع لباسها باشد یا عطر و باکنیزان و بیاموزد علم دین و اسلام و با طاعت و نیکو
اعتقاد باشد و اگر نامقبول بود این صفتها در وی کمتر بود و اگر برج آتشی باشد بیاموزد آتشی

یا دیبابافی یا عطاری و خوابهاے نیک بیند **ثمرهٔ هفتم** اگر عطارد درین بیت یا صاحب این بیت باشد مولود سفرهاے بسیار کند با خیر و نفع و در بازرگانی فوائد بیند و در بیع و شرے زیرک و کاردان باشد و اگر برج آتشی بود بیع غلامان کند و اگر در خانهاے زحل بود کار قوی تر شود و علوم دقیق و فلسفه بیاموزد و رسنده بود بغور معانی و مصنف شود در علمے که داند و اعتقاد او روش حکما بود و اگر در خانهاے مشتری بود دبیر گردد و منشی و عمل و نویسندهٔ خطها و کتاب فقه و تفسیر و مانند این و اگر در خانهاے مریخ بود سفرهاے او با خوف باشد و همراه دزدان و لشکریان و راه داران گردد و طرار و خیانت کننده و قمار باز باشد و اگر بجال بود و تسخیر کند دیو و پری را و طلب علم سیمیا دارد و کم اعتقاد باشد و جراح و بیطار گردد و اگر در خانهاے زهره بود سفرهاے او خوش بود و طربها کند و علم دین بیاموزد و خواندن شعر و یا مقری شود و اگر میزان بود کار قوی تر باشد و اگر در سنبله بود سفر نیکو کند و با وزرا و اکابر و حکما صحبت دارد و عالم گردد و در هر علم که خوض کند بکمال رساند و امامت قومے کند و در معرفت اشیا و معقولات بنهایت رسد و ناموس دار باشد و قوتهاے باطن او بکمال باشد و اگر در جوزا باشد از همه علوم آگاه باشد و نویسنده و نقاش گردد و فصیح و متکلم بود و حاضر جواب و سفرهاے نیکو کند و اگر در خانهاے قمر بود سفر بسیار کند و زود حرکت باشد و کم ثبات و بیاموزد هنر در پختن و ساختن انواع مهرها و ساختن شهرها و زیرک بود در عقل معاش و اگر زحل منحوس بود بنا شود یا مهرهاے خاکی سازد یا آسیابان بود یا کاریزرو یا کوزه گری کند و مانند این و اگر مریخ منسوب بود آبگینه سازد یا زنجیرها و قفل و حمائل و دست بندها کند و اگر در خانهٔ آفتاب بود جوهر شناس بود یا صراف یا درم زن و سکه ساز و مانند این و همه احکام بحسب نظرهاے سعد و نحس باشد **ثمرهٔ هشتم** اگر قمر درین بیت بود یا صاحب این بیت باشد سفر بسیار کند خاصه از وجه رسالت و پیکی بیاموزد و علم مساحت و جاسوسی و در کار دین و مذهب کم ثبات بود و حکم او در بیوت کواکب مانند بود بعطارد اما باید دانستن که

صاحب طالع بهر کوکب که متصل شود درین بیت مولود رغبت کند بعلمی که منسوب بدان کوکب بود
بنظر مودت کار آسان تر بود و بنظر عداوت دشوار تر و اگر صاحب این بیت متصل بکوکبی که درین بیت
باشد بنظر مودت مولود آن علم را که بدان کوکب منسوب بود بکمال رساند و اگر بنظر عداوت بود
بیاموزد برنج و ناخوشی و معلوم بکند و در کار ندارد **ثمرهٔ نهم** اگر صاحب این بیت در روی
بود و برب مثلثهٔ اول ناظر باشد مولود در اوائل عمر سفر بسیار کند و در تحصیل باشد و اگر برب ثانی
نظر کند در اواسط عمر سفر کند و علم بیاموزد و اگر برب ثالث نظر کند این احوال در اواخر عمر ظاهر شود
و بسیارے واند کے علم را از قبول ورد دلیل باشد و برج آتشی و نفع و ضرر از نظر مودت و عداوت
ثمرهٔ دهم اگر صاحب این بیت بصاحب ثانی نظر دارد سفر مولود جهت مال و معاش باشد
و اگر بصاحب چهارم نظر دارد جهت املاک بود و پدر و مادر و اگر بصاحب پنجم نظر دارد جهت فرزند
بود و عشق و رسالت و اگر بصاحب ششم نظر دارد جهت بنده و بیماری بود و اگر بصاحب هفتم
نظر دارد جهت جفت و شرکت و خصمان و طلب دزدیده بود و اگر بصاحب هشتم نظر دارد جهت خوفی
بود یا میراثے یا مال زن و انباز و اگر بصاحب دهم نظر دارد جهت عمل بود یا کار سلطان یا سبب
صناعتے یا پیش بزرگان رود و اگر بصاحب یازدهم نظر دارد جهت دوستان یا طمع مال سلطان
و طلب سعادتے بود و اگر بصاحب دوازدهم دارد جهت دشمنان بود یا دواب یا قرض **ثمرهٔ
یازدهم** اگر صاحب این بیت از صاحب رابع منصرف شود و بصاحب سابع متصل گردد اگر
صاحب سابع سعد بود و صاحب رابع نحس مولود را آنجا که رود بهتر از اینجا باشد و اگر صاحب رابع
سعد بود و صاحب سابع نحس باشد سکونت بهتر از حرکت باشد و اگر هر دو نحس بوند سفر و حضر بد باشد
و اگر هر دو سعد بوند در سفر و حضر نیکی بیند اما اگر کوکبے در نهم بود و بال و چنین حالات افتد حکم چنین باشد
و اگر کوکب سعد بود و مقصد بهتر باشد و اگر نحس بود سکونت بهتر باشد اما صاحب این بیت بصاحب

هر بیتی که ناظر بود سفر بر طبیعت و مزاج آن کوکب باشد و ان برج چنانکه گفته شد ثمرهٔ دوازدهم
اگر صاحب این بیت در رابع بود مولود سفر نکند حکم صاحب طالع همین باشد و اگر صاحب
نهم یا قمر تربیع مریخ بود و مریخ تحت الشعاع یا تحت الارض بود مولود گریخته رود و از
کارهای سلطان یا خیانت و اگر تربیع زحل بود از شدت گریزد و برنج روزگار و تنگی و اگر زحل صاحب
هشتم بود یا در بیت هشتم یا صاحب هشتم را نحس کرده باشد مولود در غربت سختی کشد و در غربت میرد ثمرهٔ
سیزدهم اما اگر کواکب درین بیت جمع آمده باشد مولود را اسباب سفر بسیار باید و بجاهای دور
برود و بهر جهتی و از هر علمی بهره بداند و زیرک باشد پس هر کدام کوکب که مقبول باشد بمذهب و
اعتقاد او بدان مائل بود و اگر کواکب بصاحب نهم ناظر بود و او درین بیت باشد حکم همین بود و مولود از
هر مذهبی چیزی بداند اما در مذهب خود ثابت باشد ثمرهٔ چهاردهم اگر صاحب نهم در هفتم بود یا ناظر
بصاحب او یا کوکبی که در وی بود مولود در هیچ شهر قرار نکند خاصه که برج منقلب باشد و اگر صاحب
طالع در هفتم بود و صاحب نهم بدو ناظر حکم همین باشد اما سفر او از جهت زنان باشد یا نبازان یا با
ایشان سفر کند و بصاحب هر بیت که ناظر بود از آن قوم کسان با او در سفر باشند که در غربت ساکن شود
و اگر نظر با مودت بود سفر با رضا بود و با خیر و نظر عداوت خلاف این باشد ثمرهٔ پانزدهم
سفر مولود در آن جهت بود بیشتر که بطالع و مثلثات او منسوب بود و یا در آن جهت که صاحب نهم
بود یا قابل تدبیر قمر اما از آن دلائل آنکه قوی تر بود مولود در آن جهت سفر شود بیشتر و از رابع طالع را
نیز حکم همین باشد چنانکه اگر دلائل سفر در دو ربع زائل باشد سفرها بسیار شود و اگر در دو ربع مائل بوند
سفر شوند و اگر بشود و اندک شود یا نزدیک باشد و ربع زائل از طالع است تا رابع و از سابع تا عاشر و
دو ربع دیگر مائل اند اما حکم راس درین بیت مثل مشتری باشد و مولود با طاعت بود و دعا بیاموزد و
خوابهای راست بیند و در سفر علم بیاموزد و دعای او باجابت رسد و اما ذنب خلاف این باشد

واگر راس با کوکبی بود درین بیت در مدلول او زیادت کند و ذنب کم کند.

شعبهٔ پانزدهم در احکام بیت عاشر هشت اثمار ثمرهٔ اول در احکام کلیات و

دلائل او همین خانه است و صاحب وی و مستولی بر وی و سهم عمل و سهم سلطان و صاحب بهره و
و بروز آفتاب و بشب قمر و عطارد و مریخ شریک این دلائل و ارباب مثلثات و کوکبی که درین بیت باشد
پس اگر این دلائل قوی حال بوند و بهمدیگر ناظر مولود با درایت بود و حرمت و جاه و رفعت و ملک و حاکم گردد
بر سر قومی و کامران بود و معروف و مشهور شود و آنچه بدین ماند اما بعضی کسان گفته‌اند که این خانه و صاحب
وی و زهره و قمر و سهم مادر و صاحب او دلیل مادر اند پس اگر این دلائل نیکو حال بوند و مسعود با در مولود
را حال نیکو شود و دولت روز بروز زیادت کند مناسب حال او و اگر این دلائل با دلائل پدر ناظر باشند
بود میان ایشان موافقت زیادت و سازگاری کنند با همدیگر و مولود سبب
نیکو یا بد و اگر نظر عداوت بود و در خصومت و تشویش باشند و اگر از همدیگر ساقط بوند
در میان طلاق و فراق افتد و ذکر این حال در بیت رابع رفته است اما اگر دلائل
این بیت برخلاف آن باشد که در پیش رفت حکم این بیت برضد افتد اما اگر صاحب طالع
بدین خانه نگرد بمودت این اسباب حاصل آید بآسان ترین وجهی و برخوردار ی یابد و
اگر نظر عداوت بود بخلاف آن باشد یا چیزی حاصل آید برنج و مشقت و بی برخورداری بود
اما اگر بعضی دلائل نیک حال بوند امتزاج دهند پس هرکدام دلیل که قوی تر بود سعادت از آنجا رسد و از
منسوبات آن کوکب و هرکدام که بدحال بود از وی زحمت رسد ثمرهٔ دوم در صناعت مولود اگر دلائل صناعت در حمل افتاده
بوند صناعتی کند که بسروری و اطراف تعلق دارد و اگر در ثور افتاده بوند صناعتی کند که بگردن
حوالی او تعلق دارد قیاس بر وج دیگر همین است و تعین صناعت از طبیعت کوکب دلیل بود و
موضع او پس اگر دلیل در آن برج که بود مقبول باشد نظر با سعد مولود صناعتهای شیرین کند

وازدست او نیکو بیرون آید و قبول یابد و منحوس نظر باشد بخس صناعات خسیس کند و از دست او بی قیمت
بیرون آید و مرده و بود پیش خلائق مثلاً اگر آفتاب دلیل صناعت افتد و او در حمل افتد کلاه دوز
یا لحافی یا مزین شود و آئینه دار بود و اگر عطارد بود مولود عمامه سازد و طاقیها دوزد و اگر قمر بود شانه سازد
یا سرخاب و سفیداب و خضاب سازد و اگر زحل بود کلاه دوزد و از نمد و پوست و موی حیوانات و اگر مشتری
بود عمامهای عالی سازد و زیر دستارهای قیمتی و اگر مریخ بود خود سازد از آهن و جبه
و روی بند و امثال این و اگر زهره بمریخ ناظر بود مولود آئینه داری کند و مشاطه شود و اگر زهره بحمل
نگرد مولود مقنعه سازد از ابریشم یا حاشیه و قصبها و قرینه اما اگر عطارد بزحل نگرد مولود دستارهای
صوف سازد و پشمینه و اگر بمشتری نگرد صوفهای قیمتی سازد و دستارهای فوطه و ملون نقابها
اما اگر قمر بمشتری نگرد یا بزهره چیزهای لطیف سازد جهت بزرگان و مقبول افتد و اگر بزحل نگرد یا بمریخ
چیزها کر سازد بد سازد و لائق عوام و مردم دون اما اگر آفتاب یا مشتری یا زهره بود مولود تاج و پیرایه
سازد و حلقه و سربند و عنبرینه مرصعات کند و اگر آفتاب با زحل و مریخ بود مولود آنچه سازد از برنج سازد و روی گرده
و قلب کار بود و عنبرینهای و روغن سازد اما وجه دیگر آنست که اگر دلائل صناعت در بروج آتشی
باشد مولود صنعتهای کند که با آتش میان تعلق دارد چون ساختن انواع حلواها و پختن الوان
رنگها و الوان و ترکیب سلاحها و امثال این و اگر دلائل در بروج بهیمی بود مولود آنچه سازد بدواب
و چهارپایان تعلق دارد چون زین و لجام و قلاده و پلاسها و جلها و پالانها و نعل ستور و آنچه بدین
ماند و باشد که شتربان و خربنده بود اما اگر بعضی دلائل در بروج آتشی بود و بعضی در بروج بهیمی امتزاج بهم نهد
مولود صناعتی کند که بمردم تعلق دارد و آلات آن از حیوانات بود چون ساختن جامدان و
مفرش و زیلو و موزه و نمد دوزد و شطرنج و مانند این اما هر کدام کوکب که بدلائل صنعت نگرد چیزی
از طبیعت خود در مدلول زیادت کند اگر سعد بود شکل و سیاست آن مصنوع خوب تر گرداند و

مقبول و با قیمت‌تر گرداند و اگر نحس بود بر خلاف این باشد مثال آنست که چون زحل دلیل است
بر ساختن آلات از پشم و پوست و استخوان اگر مشتری بدو ناظر بود و آن چیزها با زر و نقره بکار برد
و ظرائف سازد و اگر مریخ بدو نگرد آنچه زیلوی بافند سازد و آنچه جامه‌دان سید و خت یا سه پوش
دوزد و آنچه شطرنج میساخت از عاج شاخ گاو بکار برد و قیاس دیگرها همین است اما اگر دلائل صنعت
مریخ و زحل باشد و در خانهای عطارد بوند مولود دروگر و گل‌کن و بنا و کوزه‌گر و مانند این بود
و اگر عطارد در خانهای یکی ازین دو کوکب بود حکم او مانند این بود اما اگر مریخ و زحل در خانهای
زهره بوند مولود سازندهٔ سازهای موسیقی یا خراط یا ترازوگر بود و امثال این و اگر زهره در یکی
از خانهای ایشان بود حکم او بدین نزدیک‌تر بود و در وقت احکام باید چیزهایی که مناسب
از آنچه گفته شد در خاطر آوردن و استنباط کردن و اگر مریخ و زحل در خانهای مشتری بود مولود
کتابها جلد کند و کمان سازد و کشتی و منبر تراشد و اگر مشتری در یکی از خانهای ایشان بود
قیاس همین باشد اما اگر این هر دو نحس در اسد باشد مولود آبگینه سازد و هوس کیمیا دارد و یا ریخته‌گر
یا مس‌گر شود و در دو برج آتشی دیگر نسبت همین باشد مگر در قوس که دلیل ضرابی و صرافی باشد اما
اگر مریخ و زحل در خانهٔ قمر بوند مولود آبکش بود در زاویه یا آب‌ران دیه و امثال این اما اگر عطارد در
صاحب نهم یا سوم افتد و بصاحب طالع ناظر بود و صاحب شرف عاشر در عاشر بود مولود واعظ
گردد یا خطیب و معروف و مشهور شود خاصه که طالع برج باآواز بود و اگر صاحب حادی عشر در شرف بود باین
شهر اعلا حکم همان باشد یا نایب واعظ شود و چندان شهرت نیابد خاصه که طالع برج بی‌آواز بود و اگر عطارد
در طالع بود و صاحب شرف عاشر در عاشر حکم همین باشد و او واعظ ملوک شود و فصاحت و بلاغت او بغایت
بود اما اگر مشتری بعطارد نگرد یا او در خانهای مشتری بود سخن او تفسیر بود و حدیث و اگر بجای مشتری زحل ناظر
سخن او از جنس حکمت باشد و طریق مشایخ اما اگر قمر بر مرکز عاشر بود و نقطه‌ای از یکی بزهره و عطارد

اگر مولود بهره وار بازی کند یا برسن خاصه که برج بادی باشد ثمرهٔ سوم در حکم جزویات اگر زحل
درین بیت باشد و صاحب طالع نگرنده بدو مولود حرفت دهقانی کند خاصه که این برج خاکی یا آبی
بود یا پیش بزرگان کارے کند که بزحل منسوب باشد و اگر مشتری درین خانه و صاحب طالع بدو
نگرد مولود قاضی شود یا حاکم یا نائب بزرگان خاصه که برج آتشی بود و امام شود یا مدرس و کارے
کند که بمشتری منسوب باشد و اگر مریخ این چنین باشد مولود امیر لشکر شود و سازندهٔ انواع سلاحها خاصه
که برج آتشی بود و در علم سلاح و سواری نیکو داند و اگر آفتاب بود مولود والی و حاکم و ملک شود یا
از بزرگان پادشاه بود یا سرور قومے شود یا خزانه داری یا جوهر شناسی کند و اگر زهره بود مولود بزازی
یا عطاری کند یا درزی شود یا زنندهٔ سازهاے موسیقی باشد یا خدمت خاتونان یا خادمان کند
خاصه که برج بادی یا خاکی بود و اگر عطارد بود مولود مستوفی شود یا محرر یا نائب دیوان یا مشرف
یا وکیل خاصه که برج بادی بود یا خاکی و یا حجابت کند یا دبیری یا دلالی و اگر قمر باشد ولی عهد شود
یا خلیفه و حاکم گردد بر عوام الناس یا نیابت خاتونان کند یا کودکان خاصه که برج آبی یا خاکی بود اما درین
اتصالات حکم مناسب نظر قبول و رد بود از مودت و عداوت و سعادت و نحوست کوکب دلیل
اما اگر کواکب بیش از یک یا دو بود امتزاج دهند و حکم صنعت بیرون آرند و اگر بجاے صاحب
طالع صاحب این بیت ناظر بود بکوکبے که درین بیت باشد خاصه که نظر قبول باشد کار صنعت
و رفعت مولود قوی تر بود و اگر نظر نحس بود یا کوکب نامقبول مولود متنفر بود از ان عمل و صناعت
و آن صنعت خسیس باشد یا مولود آن را ننگ داند مثال آنست که اگر زحل درین بیت مقبول بود و با
طالع یا صاحب این بیت بدو ناظر بود بمودت مولود نائب خاندان قدیم گردد و مشایخ و سرور قوم
گردد و در کار زراعت و عمارت نیکو داند و اگر نامقبول باشد و صاحب طالع بد و منحوس بود مولود
مزدور گل کاران شود یا حمال و اگر در هبوط بود چاه کن شود یا کاریز ساز د یا گورکن بود و نیز از ین عمل

برجے بطبیعت تعلق دارد چنانکه اگر برج آتشی بود کارها سازد و مهرها سازد و اگر در برج آتشی نحوس شود مولود را آتشین گردد و فال گوے و اگر زحل در برج آبی بود و بد حال و صاحب ششم بد و منحوس بود مولود مرده شوے گردد و اگر صاحب ششم بد و منحوس بود مولود خادم گرمابه شود و اگر برج بهیمی باشد چرم ساز یا انبان یا دوزنده موزه بود و مانند این امّا اگر بجاے زحل مریخ باشد و نامقبول بود و صاحب ششم از وے منحوس و مریخ بهیمی باشد مولود قصاب شود و اگر برج آتشی بود جلاد شود یا جرّاح و در برج آتشی بریان گر شود و در برج آبی ماهی گیر یا کشتی بان و در برج خاکی خشت زن شود و قیاس دیگر همین باشد و این اصل را نیکو نگاه دارد که اگر کواکب قوی حال بوند و در نظر سعدان حکم بر نیکی مدلول او کند و شریف بودن آن چیز و اگر ضعیف بود و در نظر منحوس حکم بر بدی مدلول کند بر حسب آن چیز مثلاً اگر مشتری قوی حال بود مولود وزیر یا قاضی شود و اگر ضعیف بود مولود خادم عالمان بود یا وزیران یا خدمت مسجد یا مدرسه یا خانقاه کند و پیدا کرده ایم قوتها و ضعفهاے هر یک را ثمرهٔ چهارم اگر میان صاحب طالع و صاحب این بیت نظر باشد مودت بزرگان مولود را عزیز دارند خاصه که نظر قبول بود و اگر عداوت بود عزیزش ندارند و امید گر ساقط باشد مولود پیش بزرگان راه نیابد و گم نام بود مگر دلائل دیگر قوی افتاده باشند ثمرهٔ پنجم چنانکه احکام صاحب طالع با کواکب گفته شد در ثمرهٔ سوم ازین شعبه همان طریق بود حکم قمر در صورت طالع با کواکب و بروج چون ناظر بود امّا وجه هر عمل و صنعتے را شخصے دیگر سبب شود غیر مولود چنانکه کسے دیگر فرماید او را با جهت دیگر کس در آن افتد ثمرهٔ ششم اگر مستولی بر سهم السلطان آفتاب بود مولود از پادشاه دولتها یابد و از نزدیکان او شود و حکم قمر همین باشد اگر طالع شبی بود و قمر قوی حال باشد امّا اگر مستولی زحل باشد مولود فراش یا دربان پادشاه شود و امثال این و اگر مستولی مشتری باشد مولود امین و معتمد پادشاه شود و مانند این و اگر مستولی مریخ باشد امیر لشکر یا سرهنگ شود یا مطبخی و اگر زهره بود امیر مجلس شود یا جامه دار و آنچه مناسب زهره باشد و اگر عطارد

باشد دبیر یا وزیر یا مستوفی یا ندیم یا مداح پادشاه بزرگان شود پس احوال هر کوکبے بقدر قوت ضعیف او باشد واگر دو یا سه کوکب متولی باشند امتزاج دهند و قوی تر را مقدم دارند واگر سهم در وتد بود قوت او تمام باشد واگر در مایلی الوتد در وسط بود و حکم مستولیان او همین باشد **ثمرهٔ هفتم** در حکم متبر اگر کوکب متبر درین خانه بود همه احوال مولود که بدین خانه نسبت دارد بطبیعت آن کوکب بود و عمل وصنعت مولود از مزاج کوکب متبر خیزد مثلاً اگر متبر آفتاب بود مولود معروف گردد یا ملک یا حاکم یا سرور قوت شود و علم سیاست و ولایت داری نیکو داند واین صفات در مولود بشهرے ظاهر بود که بدین برج منسوب باشد و باقی کواکب همین است واین اصل را در شعبهٔ اخلاق نیکو یاد کرده ایم در همه حکمها ازان غافل نباشند اما اگر طالع کوکب متبر نباشد و مستولی نبود و بیشتر کواکب از طالع ساقط باشند و ضعیف بوند مولود مجهول ماند و بے کار و کاهل و روزگار گذارد و بهیچ جاے نرود و بر طبع در حسب طالع رود **ثمرهٔ هشتم** اگر صاحب طالع ناظر بود و رب مثلثهٔ اول این بیت نیز ناظر بود دست و هر دو مسعود باشند و مقبول جاه و رفعت مولود در اوائل عمر پیدا آید خاصه که این کوکب سفلی باشند و مولود در حرفت و صنعت و عمل نیکو افتد مناسب کوکب قوی تر و موضع او پس اگر این حال با رب مثلثهٔ ثانی بود این صفات در میانهٔ عمر پیدا آید واگر با ارباب ثالث بود در آخر عمر پیدا آید خاصه که کوکب علوی باشند احوال مولود در همه یکر پیوند از اول عمر یا آخر عمر و بر یک نسق گردد و از طبعے هر کوکبے متاثر باشد اما اگر هر سه ضعیف افتاده بوند حکم برخلاف این باشد اما اگر راس درین خانه بود در پرستش خداے تعالے بکمال بود و مولود شناسند که ذات وصفات او بود و متعبد باشد و مستجاب الدعوت وازین سبب کار او بالا گیرد و دولت وجاه او برترقی باشد و شریف نفس برود و حاکم بود بر ملوک و سلاطین واگر بتسویه در نهم افتاده بود حضرت باری تعالے را بخواب بیند و راست قول باشد اما اگر ذنب درین خانه بود مولود خوار و بے قدر شود و صنعتے و علمے که نیکو باشد نداند و هرچه کند از عیب خالی نباشد و معروف شود بعیب و خست۔

شعبهٔ شانزدہم در احکام بیت حادی عشر۔ پنج اثمار **ثمرهٔ اوّل** در احکام کلیات او
دلیل او ہمین خانہ است وصاحب مستولی بروے وسہم دوستان وصاحب وے ومشتری وزہرہ
وارباب مثلثات وکوکبے کہ درین خانہ بود پس اگر این دلائل قوی حال باشند بمودت وبہدیگر ناظر
یا درین بیت باشند دلیل یافتن سعادت بود وکثرت دوستان صادق ویافتن تمتع از ایشان
ورسیدن بہر امیدکہ دارد واکثر احوال دلائل حاصل شود شایان ترجیح واگر ناظر بعداوت بود چیزے
حاصل آید بجہد ورنج وزحمت واگر این دلائل از نحسان دور بوند دلیل پیوستن بود بمطلوب و
برخورداری یافتن از آن وسعادت از وے نماید ومراد حاصل شود واگر نحسان ناظر بوند حکم برخلاف
افتد اما اگر صاحب طالع درین بیت بود مولود پیوستہ درطلب امید خود باشد وطماع بود ومطیع دوستان
ودوست فرزندان بود واگر صاحب این بیت در طالع بود دوستان فرمان بردار مولود بوند
وامید ہاے او بے رنج برآید ولہو وزینت دوست دارد واز بیت المال پادشاہ واکابر بارور
بود واگر میان صاحب طالع وصاحب این بیت نظر بود بمودت مولود از دوستان ودوستان
از مولود شکر گوبند وبہدیگر خیر ونفع رسانند واگر نظر عداوت بود حکم برعکس باشد واز ہمدیگر ساقط افتادہ
بوند مولود را دوستان کم باشند اما اگر صاحب طالع درین بیت بود وصاحب او ساقط بود بیوفائی
از مولود خیزد واگر صاحب این بیت ساقط بود از طالع وصاحب وبیوفائی از دوستان پدید آید
پس اگر صاحب این بیت در دوازدہم بود دوستان با مولود دشمنی کنند واگر در ہشتم بود قصد
مولود دارند واگر در ششم بود مولود را رنجہ دارد واگر در دوم بود قصد مال مولود کنند **ثمرہ دوم** در احکام
جزویات اگر سعدان درین خانہ باشند مولود را دوستان باوفا بوند ومعتقد او واز ایشان نیکیہا بیند
پس اگر سعد مشتری بود سعادت او از وجہ آن امانت رسد وراستی وانچہ خیرات باشد وثنا دیہا بیند
بود دوستان او از منسوبات مشتری بوند واگر زہرہ بود سعادت او از روے معاشرت رسد ولہو وطرب

وزینت وعشق از کسانی که بزهره منسوب بوند اما اگر زحل درین خانه بود مکروه از امساک دوستان
رسد وکاهلی وتعویق وتقصیر ایشان ودوستان از منسوبات زحل باشند واگر مریخ بود اندوه از بی
اعتقادی دوستان رسد وقصدهای بد وخیانت ودروغ وحیلت دوستان از منسوبات
مریخ بوند وباشد که مولود در مال سلطان واکابر خیانت کند خاصه که بدحال ونامقبول بود واگر عطارد
درین بیت بود ومسعود باشد مولود دل خوشی ها بیند وخوش بختی معاملت نیک واگر مریخ یا زحل نسبت دارد
با مریخ بعطارد ناظر بود یا این بیت خط مریخ باشد مولود بتعویذ نوشتن دوستان انگیزد وساختن حیلت واگر عطارد
منحوس بود مولود در حیلت غلو کند ومکروه بیند ونفاق بیند در دوستان وتهمت کشد از منسوبات عطارد
در مال بزرگان خیانت اندیشد واگر قمر درین بیت بود غم از بی ثباتی دوستان بیند وتحرک وسفر
ایشان واگر آفتاب درین بیت بود مولود را دوستان وبزرگان باشند معروفان وتوانگران وازو
از سبب دوستان شهرت یابد و پیش پادشاه معروف شود ودرین صورت قبول کواکب را درین بیت
عظیم اعتبار باید کردن ونظرهای هریک را سعد ونحس اما اگر با راس درین بیت بود فعل مشتری کند
و در دوستان بیفزاید وبامیدها برساند وذنب فعل زحل کند ودر دوستان وفا کند بیوفائی بیند
از ایشان ثمرهٔ سوم جنس دوستان مولود وصفات ایشان از منسوبات کوکبی بینند
که درین بیت باشد واز صاحب این بیت وقابل تدبیر وی واما جوانی وپیری ایشان را از
منسوبات تشریق وتغریب کواکب دانند وبودن ایشان در اول وآخر برج واما خوبی
وزشتی ولطافت وخوشی ومباشرت ومجاورت وزینت وپاکی ومجالست وامثال
این را از زهره وعطارد ومریخ نگرند پس اگر هیچ کوکب درین خانه نبود بصاحب بیت و
قابل تدبیر وی نگرند واگر قابل تدبیر نبود حکم از صاحب بیت پس اگر صاحب بیت در اوتاد
بود دوستانش بسیار باشند ودر مائل الوتد بر توسط بوند ودر زائل الوتد چیزی نباشد اما وجه دیگر آنست

که صاحب هر بیتی که بدین بیت نظر کند یا بصاحب او ناظر باشند بمودت دوستان مولود از منسوبات آن کوکب بود مثلاً اگر دلائل بیت سوم ناظر باشند بدین بیت یا بصاحب و خویشان او را دوست باشند قیاس بیوت دیگر همین است نظر مودت و عداوت اما قوی که مثلثات این بیت منسوب باشند مولود را دوست دارند و این بیت هفتم است و سوم و حکم مثلثات طالع همین است و این نهم است و پنجم ثمرهٔ چهارم اگر مستولی بر سهم دوستان سعدان باشند از دوستان سعادت بیند و اگر نحسان باشند شقاوت بیند و سعادت و نحوست و نفع و ضرر و خیر و شر از طبیعت آن سعد بود یا آن نحس باشد و بودن سهم در اوتاد دلیل بسیاری دوستان باشد و قوت سهم و صاحب او دلیل سعادت از ایشان باشد و دوستان مولود از منسوبات کوکب مستولی بوند بر موضع سهم و سعادت و نحوست ایشان از قوت و ضعف سهم صاحب او بود ثمرهٔ پنجم اگر صاحب طالع برب مثلثهٔ اول این بیت ناظر بود بمودت مولود را در اوائل عمر دوستان باشند بسیار و اگر برب ثانی نظر دارد در میانهٔ عمر بسیار باشند و اگر برب ثالث نظر دارد در آخر عمرش دوستان بسیار باشند اما اگر دلائل دوستان در برجهای منقلب باشد دوستان بسیار شوند اما زود منقطع گردند و اگر در برجهای ثابت باشند در دوستی پایدار باشند و در برجهای ذوجسدین کار بر توسط بود و کم اعتماد باشند و بر دو دل بوند اما اگر قمر یکی از دلیل افتد دوستان بسیار شوند از عوام خلق متغیر حال بوند خاصه که قمر در برج منقلب بود اما اگر زحل یکی از دلیل دوستان افتد دوستانش رنج کش باشند و در دوستی پایدار بوند خاصه که در برج ثابت باشد قیاس کواکب دیگر همین است

شعبهٔ هفدهم در احکام بیت ثانی - پانزده اثمار ثمرهٔ اول در احکام کلیات

و دلائل او همین خانه است و صاحب و مستولی بر وی و سهم دشمنان و صاحب وی و زحل و ارباب مثلثات این بیت و کوکبی که در وی بود پس اگر دلائل مسعود باشند و قوی حال دلیل سعادت

حال دشمنان بود و فراغت مولود از ایشان و ایمنی و سلامتی و اگر حال بخلاف این باشد حکم بعکس بود و اگر دلائل در اوتاد بوند یا مائل الاوتاد دلیل کثرت دشمنان باشد و احترام ایشان و شهرت و اگر در زائل و ساقط بود حکم برضد افتد اما اگر این دلائل بصاحب طالع ناظر بوند یا بطالع بعداوت مولود را دشمنان بسیار باشند و اگر صاحب طالع بدین دلائل ناظر بود مولود دشمن انگیز باشد و اگر صاحب طالع درین بیت بود حکم این است و مولود بدست دشمنان گرفتار باشد و بدتر آن بود که این بیت وبال یا هبوط او باشد یا غریب بود در وے و اگر صاحب این بیت در طالع افتد دشمنان بدست مولود افتند خاصه که طالع وبال یا هبوط او بود و اگر صاحب طالع بصاحب این بیت منحوس شوند بدی رسد از دشمنان و اگر سعود شوند نیکی رسد و اگر صاحب این بیت بصاحب طالع نحس شود مولود بدشمنان ضرر رساند و اگر نحسان درین بیت باشند مولود بسیار دشمن بود و با او بد اندیشند و خود از بدی خود در رنج و مشقت افتد و از ایشان ایمن نباید بود و اگر سعدان بوند دشمنان کسانے باشند که از ایشان توقع دشمنی نباشد و خواهند که بطریق حسن دشمنی کنند و باشد که از ایشان ضررے نرسد و توقع نفع باشد بے اختیار ایشان **ثمرۂ دوم در احکام جزویات** بودن صاحب یازدهم درین بیت دلیل دشمنی باشد از دوستان و بودن صاحب این بیت در یازدهم دلیل دوستی کردن دشمنان بود با مولود پس اگر کوکب مسعود و مقبول بود برغبت بود و اگر نامقبول و نحس باشد باکراه بود **ثمرۂ سوم** نظر دوستی میان صاحب یازدهم و صاحب دوازدهم دلیل محبت بود میان دوستان و دشمنان مولود پس اگر صاحب یازدهم بدو پیوندد دوستی از جانب دشمنان باشد و اگر نظر عداوت بود حکم بعکس باشد و این حکم با صاحب بیت پنجم هم واجب کند چنانکه اگر اتفاقات با صاحب پنجم افتد دوستی و دشمنی با فرزندان مولود کند بسبب نظر سعد و نحس **ثمرۂ چهارم** هر کوکب که درین بیت باشد بنگرند تا او صاحب کدام خانه است از طالع آن قوم دشمن مولود شوند و آن دشمنان از منسوبات آن کوکب و بیت او باشند مثلاً

صاحب بیت سوم درین خانه بود خویشان دشمن شوند و اگر آن کوکب زحل بود پیران باشند داتان که
بزحل نسبت دارند قیاس بر وج و کواکب دیگر همین است **ثمرهٔ پنجم** اگر بر موضع سهم اعدا مستولی
غسان باشند از دشمنان مضرت نرسد و اگر این دلائل در اوتاد باشند یا مائل الاوتاد دشمنان بسیار بوند
و قوی حال باشند و در زائل ضعیف باشند و از مولود دور افتند **ثمرهٔ ششم** صاحب این بیت
در هر خانه که بود دشمنان از فراج آن خانه انگیزد چنانکه اگر در خانهٔ دهم بود پادشاه و بزرگان دشمن شوند بسبب
عمل یا دولت یا صناعت قیاس بروج دیگر همین است **ثمرهٔ هفتم** اگر صاحب و مستولی خانه تحت الشعاع
بود دشمنان مولود را نکبت از پادشاه رسد و اگر نحسی منحوس بوند شقی و نحس باشند و رنج و مشقت ایشان از طبیعت
آن کوکب نحس باشد و اگر در وبال یا هبوط بوند بدبخت باشند و درمانده و اگر در شرف یا خانهٔ خود بوند قوی حال
و با دولت باشند **ثمرهٔ هشتم** بدلائل مختلف دوستی و دشمنی را از طالع دو شخص نگرند و آن چنان باشد
که اگر طالع دو مولود یک برج بود آن هر دو باهمدیگر دوستی دارند و اگر یکی دوازدهم دیگرے افتد دشمن
آن باشد و اگر دو طالع مولود را صاحب یکی افتد باهمدگر دوست باشند و اگر خداوندان دو طالع مولود
باهمدگر بنظر عداوت نگرند میان ایشان دشمنی افتد و این احکام در اوائل شجرهٔ چهارم ذکر رفته است و شناختن
ثمرهٔ نهم در حبس و قرض اگر طالع ثور یا عقرب بود و صاحب طالع در دوازدهم باشد مولود
محبوس ماند و در دست دشمنان افتد و اگر صاحب طالع یا صاحب ثانی منحوس شود در برج دوازدهم سبب
حبس و مال بود و قرض و اگر دهم منحوس شود سبب کار پادشاه بود و صنعت و اعمال اکابر قیاس بروج
دیگر همین است اما اگر صاحب ثانی در دوازدهم منحوس شود مال و معاش مولود بسبب قرض دادن ضایع
و مستهلک شود و اگر مسعود باشد مال زیاده شود از قرض دادن از انجا حاصل شود پس اگر مریخ بدو
ناظر بود یا دلیل در خانهٔ مریخ افتد مال او بوجه حرام زیادت گردد و اگر این حال با مشتری افتد از وجه
شریعت زیادت گردد و اگر این کوکب نحس شده باشد و یا نحس بود سعدے بدو ناظر باشد مال حرام

درصورت حلال گیرد واگر آن نحس زحل باشد واو را در بیت ثانی خط بود یا بصاحب بیت ثانی نگرد مولود
مال از سبب دواب بدست آرد برنج و سختی خاصه که نظر عداوت بود و مشقت بیشتر باشد و راحت کمتر واگر
زحل مقبول بود درین بیت فائده بیش دهد و رنج کمتر باشد واگر سعدے بدو ناظر بود کار قوی تر باشد خاصه
که درین بیت فرح دارد **ثمرهٔ دہم درحکم چهارپایان** بودن زحل درین بیت دلیل بودن دواب
بارکش باشد واز وحوش آنچه در قید دارند و مشتری دلیل بودن حیوانات شریف بود چون گوسفند و آنچه در
منسوبات او ذکر رفته است و بودن مریخ دلیل خر باشد و آفتاب دلیل اسپان و زهره دلیل گاو
و میخ و عطارد دلیل شتر و طیور چنانکه گفته ایم وقوی تر آنگاه باشد که این برج بهیمی بود پس ازین کواکب هرکدام
که درین بیت بود یا صاحب او باشد و بصاحب ثانی متصل بود وجه مال و معاش مولود ازان جمع اثبات
حاصل آید که بدو نسبت دارد واگر نظر مودت بود خیر و نفع بیشتر باشد و حصول او آسان تر باشد و بے رنج
و با برخورداری واگر نظر عداوت بود حکم برخلاف این باشد واگر صاحب ثانی در وتدے باشد خیر بسیار تر بود
خاصه که مسعود باشد و مقبول واگر این دلائل بصاحب طالع ناظر باشند کار بهتر باشد اما باقی ماندن مال را
بنگرند درین دلیلها اگر در بروج ثابت بوند مال خود را نگاه دارد واگر در بروج منقلب بوند خرج کنند و
ببخشند و دهند واگر در بروج ذوجسدین باشند کار بر توسط بود و مولود کدخداه باشد و خرج دانسته کند وجه دیگر آنست
که اوتاد دلیل باقی ماندن مال بود و مائل الاوتاد دلیل توسط مال و زائل دلیل نابودن مال و ساقط دلیل
فقر و سختی اما ماندن و ناماندن بکوکب سعد و نحس تعلق دارد و راجع و مستقیم **ثمرهٔ یازدهم حکم ارباب
مثلثات** در مرتبت ذکر رفته است پس هرکدام ازین سه ارباب که قوی حال تر بود اثر او بایام تربیت
او ظاهر تر شود در سعادت اما اگر رب اول و دوم مستولی بوند برین بیت و مسعود باشند احوال مولود از طبیعت
این بیت بر یک نسق گردد از اول تا آخر در شقاوت۔

شجرهٔ پنجم

در اعمال تسییرات و احکام مدبر و قاسم بر هر جزوے و احکام صاحب هفت زمان بر مولود و چگونگی عمل فردارات و صاحب ادوار و نمودن مثالها از طالع خود و ذکر جدولهاے گذشته و ختم کتاب و این پنج شعبه است **شعبهٔ اوّل** در کیفیت تسییرات ـ شش اثمار **شعبهٔ دوم** در اعمال تسییرات ـ چهار اثمار **شعبهٔ سوم** در اعمال الیعظم ـ نه اثمار **شعبهٔ چهارم** در احکام مدبرات و قاسم ـ شش اثمار **شعبهٔ پنجم** در احکام زمانها و صاحب دور و فردارات ـ چهار اثمار ـ

شعبهٔ اوّل در کیفیت تسییرات ـ شش اثمار

ثمرهٔ اوّل در اعمال تسییرات

اعمال تسییرات دشوارتر علمهاست در فن نجوم و حرکت او تصوری است نه تحقیقی و محسوس نیست موهوم است و اگر حقیقت طلب ارند گویم رسیدن اثر دلیل اوّل است بتالی بقوت تا آن قوت از امتزاج هر دو دلیل بفعل آید مناسب موضع مثل موجودے که از دو تن دو عنصر وجود یابد و آنا تسییرات پنج نوع است **اوّل تسییر اعظم است** که هر یک سال شمسی یک درجه مطالع رود و هر ماه پنج دقیقه و هر شش روز یک دقیقه بتقریب پس او تاد و طالع و هیلاج و کدخداه و دلائل اصلی را بدین تسییر اعتبار کنند تا احوال عمر مولود معلوم گردد از رسیدن او بدلیلهاے قاطع و غیر آن **ثانی تسییر اکبر است** که هر یک سال شمسی یک برج رود و هر ماه دو درجه و سی و هشت دقیقه و هر روز پنج دقیقه بتقریب پس برج انتها عبارت ازین تسییرات و او را تسییر سنوی نیز خوانند و حکم یک سال از وے کنند **ثالث تسییر اوسط است** که هر یک سال شمسی سیزده برج رود یک برج انتها و دوازده برج طالع و هر یک ماه یک برج و دو درجه و سی دقیقه و هر روز یک درجه و چهار دقیقه و آن را تسییر شهوری نیز گویند و حکم هر ماه از وے کنند و این سه تسییر را جدولها ساخته اند و ما نیز در زیج عمدة الایلخانیه آورده ایم **رابع تسییر اصغر است** که از درجه برج انتها رانند هر ماه سیزده برج و کسرے و هر روز سیزده درجه و کسرے پس در اول ساعت تحویل سال درجهٔ برج انتها از مثل درجهٔ طالع کنند و حصهٔ ماه و روز از تسییر سنوی می فزایند بران درجه و همچنین حصهٔ ماه و روز از تسییر شهوری هر دوازده ماه را بتمام سالے این هر دو تسییر هم بدان درجه

و دقیقه طالع رسیده باشد در برج که بعد ازین برج انتها بود **مثال** طالع سنبلست سیزده درجه و هشت دقیقه
و سال سیزدهم انتها بطالع رسیده بود پس برین درجه و دقیقه دقیقه طالع حصه یکماه دو درجه و بیست و هشت
دقیقه و سال سیزدهم انتها بطالع رسیده بود پس پنج درجه و دقیقه دقیقه حصه یکماه دو درجه و بیست و هشت دقیقه
زیادت کردیم و هر روز پنج دقیقه از تسییر سنوی هم بر وی زیادت کردیم حصه ماه و روز از تسییر شهوری هر ماه
یک برج و دو درجه و سه دقیقه از زمان تحویل سال چون سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت گذشت
این هر دو تسییر بتقریب رسیدند بهمان سیزده درجه و بیست دقیقه پس تسییر سنوی یک برج رفته باشد و تسییر شهوری
سیزده یک برج انتها و دوازده خانه طالع بریده بود و بر کل دلائل اصلی و فرعی گذشته و حکم تسییر یومی همین باشد
اما بسبب سرعت وی اهل روزگار او را کمتر در عمل آرند و بر چندان اعتبار نکنند **خامس** آنست که او را هر روز
پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه رانند مثل حرکت وسط آفتاب و طالع تحویل را بدین **تسییر** عمل کنند تا تمام سال
او دور کرده بود و بر همه دلائل اصلی و فرعی گذشته و بوقت تحویل سال دیگر بهمان جزو باز رسیده و طریق عمل
همانست که گفتیم در ان دو تسییر و حصه ماه و روز او را از جدول حرکت شهور و ایام آفتاب برگیرند **ثمرهٔ دوم**

در معرفت درجات نحس و قواطع کواکب **قاطع**

اجزاء قطع کنندهٔ عمر و کواکب بر دو قسم اند اصلی
و فرعی اصلی آنست که در وقت ولادت اتفاق افتاده باشند چون موضع نحسین در صورت طالع و شعاع تربیعات
و مقابلات و موضع آفتاب و شعاع دو تربیع و مقابلهٔ او و ماه و عقدهٔ ذنب و موضع عطارد اگر نحس بود
شعاع تربیع و مقابلهٔ او و مرکز و تدی که در حد نحس افتاده بود از حد و نحسان و موضع سهم الموت و درجه
هشتم و ششم و موضع صاحب هشتم اگر نحس باشد و مرکز سابع و مواضع ذوات الاذناب و درجات طلوع
و درجات غروب او و درجات قمر کواکب ثابته آنچه قاطع است و سحابیات اما **فرعی** آنست که بعد از
ولادت واقع شود چون جزو قران نحسین از جزو با اجتماعات و استقبالات و جزو مقارنات
کواکب بانحسان و جزو مجاسدهٔ کواکب با ذنب و جزو قران نحسین و جزو با اجتماعات و استقبالات

وجز و مقارنات کواکب با نحسان وجز و مجاسده وجز و احتراقات کواکب وجز و کسوف و خسوف و درجهٔ
طالع هر دو و موضع مدبر کسوفات وجز و مجاسدهٔ نیرین با ذنب و در وتر بیج آفتاب و ماه و مقابلهٔ هر دو
در وقت تحویل سال مولود و همچنین مواضع و شعاعات هر دو نحس اما یک سهم النست که قاطع ترین دلائل قطع
طریق استخراج او آنست که بروز بگیرند بعد از مریخ بزحل و از طالع بیفگنند و شب برخلاف این ثمره سیوم
در معرفت اول الموت و آن دوازده است **اوّل** رسیدن هیلاج است بدان دلائل قاطع **ثانی**
رسیدن کدخداه است بدان دلائل **ثالث** رسیدن تسیر درجهٔ طالع و **رابع** رسیدن
صاحب طالع است بدان دلائل

سادس رسیدن تسیر برج انتهاست **سابع** تسیر صاحب برج انتهاست **ثامن** تسیر درجهٔ طالع
تحویل است **تاسع** تسیر صاحب اوست **عاشر** تسیر درجهٔ هشتم است **حادی عشر** تسیر صاحب
اوست **ثانی عشر** تسیر مستولی است بر طالع اصل پس اگر یکے ازین دلائل خاصه هیلاج یا کدخداه
بمواضع قاطع رسد خوف قطع عمر مولود باشد خاصه که در اصل هیلاج یا کدخداه ضعیف
افتاده بود یا عطیت کدخداه بثلث رسیده باشد یا بنصف یا بثلثان اما اگر سعدے ناظر باشد
در وقت رسیدن تسیر عمر بدین مواضع یا برج انتها و جایگاه سعدے رسیده باشد از دوازده برج طالع
خاصه که در وتدے بود یا موضع یکے از دو نیر شبه طالع باشد یا ناظر بود و نحوست خاصه از اوتاد و
نحوس ساقط باشد از هر سعد طالع یا طالع اصل دور از مواضع هر دو نوعے از انواع یا تسیر دلائل اصل
یا بیشترین تسیرات در حدود سعود باشد یا صاحب فردار شریک او بود پس دفع آن فساد کنند
و مانع آن گردند و اثر آن بسلامت بگذرد خاصه که در اصل دلائل عمر قوی افتاده باشند اما
چون دلیل دافع و مانع قدیم باشد در آن وقت عارضه افتد گذرنده مناسب دلیل مفسد و تسیر
او از اعظم و اکبر و اوسط و دفع مضرت مناسب دلیل مفسد و تسیر او از طبیعت او اما اگر تسیر

دلائل اصلی بموضع سعود رسد و برج انتها و سالخداه سعد بوند و طالع تحویل و صاحب او سعدین و پاک باشد از نحوس
دلیل خوشی عیش باشد و صحت و سلامتی نفس و برترقی بودن قوای نفسانی و سعادت احوال و از خارجی
و داخلی **ثمرهٔ چهارم در معرفت قاسم و مدبر** قول بطلمیوس آنست که تسییر جد هر کوکب که
رسد آن برج را درجهٔ قسمت خوانند و صاحب جد را قاسم از جد و مصریان حکم آن تسییر بخیر و شر از طبیعت قاسم بود با تسییر و جد او یا[باشد]
گفته شده است که اثر تسییر اعظم قوی بود در حکم اعمار و کلیات طالع و اثر تسییر اکبر کمتر از وی بود در احوال
عمرها و جزویات طالع را هر سال حکم از وی بود در احوال و اثر تسییر اوسط کمتر از اکبر بود در جزویات طالع
و حکم هر ماه از وی کنند و حکم تسییر اصغر روز به روز باشد اما شرط آنست که به درجهٔ قسمت بنگرند و قاسم
اگر سعد باشد حکم بر سعادت باشد و کیفیت سعادت را از طبیعت او نگرند و بدانند حالات او را از قوتهای
ذاتی و عرضی در اصل و در وقت بنگرند به برج تسییر که چه نسبت دارد بطالع اصل و برج انتها و طالع تحویل
و مناسب این همه احکام کنند و اگر قاسم نحس باشد ذاتی یا عرضی و آن نسبت نیک نباشد پس حکم
بنسبت آن کنند و اگر بعضی سعد و بعضی نحس افتاده بوند احکام بطریق تمزیج کنند اما در تسییر سنوی
حکم بر سالخداه از برج تسییر باشد و چون تسییر بشعاع یا بجرم کوکبی رسد در آن برج آن کوکب مدبر باشد
بر احوال آن برج و حکم از وی کنند تا بوقتی که تسییر از شعاع یا جرم او بگذرد باز حکم بر سالخداه افتد
پس چنانکه در وقت نگاه دارند نصف شعاع یا جرم کوکب و همان نسبتها که گفته شد بکار دارند **ثمرهٔ
پنجم در استخراج اجزا ساعات** جهت مطرح شعاعات اجزا ساعات کوکب
موضع او باشد پس اگر کوکب بر درجهٔ عاشر بود یا بر درجهٔ رابع اجزا ساعات او پانزده باشد راست
و اگر بر درجهٔ طالع بود یا هفتم اجزا ساعات بحسب موضع ولادت او بود اما اگر کوکب میان
عاشر و رابع افتاده باشد فصل بگیرند میان پانزده درجه و اجزای ساعات درجهٔ آن کوکب
و آن را ضرب کنند در ساعات بعد کوکب از وتد دهم بود یا چهارم و بر شش قسمت کنند تعدیل

حاصل آید و ساعت بعد از و مد بعد ازین خواهد آمد پس اگر فصل پانزده را بر اجزاے ساعات کوکب
میان عاشر و طالع باشد یا ربع مقابل او تعدیل را از پانزده کم کنند و اگر فصل اجزاے ساعات
کوکب را بود تعدیل بر پانزده افزایند انچه حاصل آید اجزاے ساعات کوکب بود بحسب موضع
او و اگر کوکب میان عاشر و سابع یا رابع مقابل او انچه حاصل آید یا بما نا اجزاے ساعت
بود بحسب موضع او **ثمرهٔ ششم در معرفت مطرح شعاعات کواکب** و این بر دو قسم است
یکے بدرجه کوکبها و حد آن در تسدیس و تربیع و تثلیث و مقابله معلوم است اما قسم دوم بدرجات
مطالعه باشد و آن را حد و دیگر نبود بنسبت عروض کواکب و وجه عمل آنست که ضرب کنند
اجزاے ساعات درجهٔ آن کوکب را که خواهند در چهار انچه برآید آن را از مطالع درجهٔ آن کوکب
بخط استوا من اول الحمل کم کنند انچه باند قوس او بگیرند بمطالع خط استوا انچه حاصل آید موضع
تسدیس السیر کوکب بود و نظیر او موضع تثلیث ایمن بود باز ضرب کنند اجزاے ساعات
را در شش و مضروب را کم کنند از مطالع کوکب و قوس باقی گیرند بمطالع خط استوا موضع
تربیع السیر حاصل آید و نظیر او تربیع ایمن بود باز کم کنند اجزاے ساعات را از سی و انچه
باند نظیر اجزاء ساعات کوکب بود پس ضرب کنند او را در چهار و مضروب را بر مطالع خط استوا
زیادت کنند و قوس او بگیرند بمطالع خط استوا تسدیس ایمن حاصل آید نظیر او تثلیث السیر باشد و درجهٔ
مقابله نظیر درجهٔ کوکب باشد و آفتاب را این عمل حاجت نبود چون او عرض ندارد۔
شعبهٔ دوم در اعمال تسییرات۔ چهار اثمار ثمرهٔ اول در مقدمهٔ این اعمال و اصطلاحات
او هر کوکب که با دلیل او را تسییر خواهند کرد و اگر بر درجهٔ طالع بود و او را عرض باشد عمل بر درجهٔ طلوع
او باید کرد و اگر بدرجهٔ سابع بود عمل بر درجهٔ غروب او باید کرد و اگر درجهٔ او مثل درجهٔ عاشر یا رابع
بود بر درجهٔ ممر او عمل باید کرد و اگر بر وتد رابع بود مطالع نظیر او باید گرفت و از آن عمل باید کرد اما اگر دلیل

میان او باشد بر درجهٔ حمل را بکر دکه میان درجهٔ طلوع یا غروب یا قمر او بود و اعتبار نکنند درجهٔ
تقویم را چنانکه جهال کنند اما معتبر در تسییر موضع مقدم بود نه موضع تالی را و مقدم او را میخواهیم که از
افق اول طالع شود و تالی آن را که بعد از وی طالع شود چنانکه در صورت طالع آفتاب را تسییر
میکنیم به درجهٔ غارب چنانکه قول بطلمیوس است اما در حقیقت درجهٔ غارب را تسییر کرده می شود
بموضع آفتاب جهت آنکه درجهٔ غارب مقدم است در طلوع بر درجهٔ آفتاب زیرا که حمل پیش از
ثور طالع شود اما چون دلیلی را که تسییر کنند اگر برگذرد آن دلیل مرکز و تدی بود دلیل را اول تا بدان
مرکز برانند بقاعده و بعد از آن چنانکه رفتار این مرکز برانند اما دیدیم در اعمال بعضی از معروفان
این علم که بسر این دقیقه نرسیده بودند ثمرهٔ دوم در تسییر دلیلی که ما بین وتد سابع و عاشر
باشد بدرجهٔ سابع تسییر کنند بقول بطلمیوس وجه عمل آنست که شش برج بر مرکز غارب زیادت
کنند و مطالع او بگیرند به بلد و در حقیقت آن مطالع نظیر طالع باشد و او را مقدم خوانند باز شش
برج دیگر بر موضع دلیل افزایند و در حقیقت مطالع او بگیرند به بلد و آن را تالی گویند و آن مطالع نظیر
او بود پس مقدم را از تالی کم کنند آنچه بماند هر درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز و در تقریب و سبب
شش برج افزودن آنست که مطالع هر درجه از برجی با مغارب او برابر است چنانکه مطالع نیر است
بسیزده درجه مطالع او مطالع با مغارب سیزده درجه حمل برابر است جهت آنکه هر درجه که از فلک البروج
برآید نظیر او فرو رود و از معدل النهار همچنین مثال طالع نیر است بچندین یح له غارب حمل بچندین
یح لو آفتاب در ثور بچندین ی یح شش برج بر مرکز غارب افزودیم شد این ی یح لا
مطالع او ببلد این قطو لط و این مطالع طالع بود که او را مقدم خوانند باز شش برج بر موضع
آفتاب زیاده کردیم شد چندین ی ی یح مطالع او ببلد شال یح و این را تالی خوانند پس مقدم
از تالی کم کردیم ماند چندین یح نک پس درجات او را سی و سه سال حساب کردیم و پنجاه و چهار

درجه

دقیقه را در شش ضرب کردیم و بر سی قسمت کردیم شد خارج این ... کد. و این ده ماه بود و بیست
و چهار روز بتقریب یعنی ۳۰ این مدت را تسییر مرکز غارب بموضع آفتاب خواهد رسید اگرچه
قول بطلمیوس چنانست اما خوبست او در حقیقت چنین است جهت آنکه این عمل بر عکس اعمال دیگر ست

ثمره سوم در زیادت و نقصان عطیت کواکب اگر نحسی بکدخداه بعد او ست ناظر

باشد چیزی از عطیت او نقصان کنند و آن بقدر اجزای ساعات این نحس باشد فوق الارض یا
تحت الارض و بقدر بعد او از طالع یا غارب وجه عمل آنست که مطالع طالع ببلد از مطالع کوکب نحس
ببلد کم کنند اگر فوق الارض باشد و ما بین المطالعین را بر اجزای ساعات درجهٔ طالع قسمت کنند
خارج قسمت ساعات بعد کوکب بود از طالع نصف سدس از تمامی نقصان اصلی نحس کم کنند
انچه کم کنند ماند حصهٔ نقصان آن نحس باشد از عطیت کوکب عطیت عمر آن را وضع کنند باقی عطیت
معدل ماند **مثال** درین صورت طالع موضع زحل این ... اجزای ساعات او این
... اگر زحل بر درجهٔ طالع بودی مقدار اجزای ساعات خود کم کردی چون دور افتاده
است از طالع بقدر ساعات بعد او از طالع چیزی کم شود از حصهٔ نقصان او چنانکه گرفتیم مطالع طالع
چندین ... مطالع موضع زحل این ... تفاضل این ... بر اجزای
ساعات درجهٔ طالع که ست این ... قسمت کردیم شد خارج این ... و این ساعات
بعد زحل است از طالع پس بقدر هر ساعتی نصف سدس بعد از نقصان اصلی زحل که ست
این ... کم کردیم طریق عمل آنست که ساعات بعد را در نقصان اصلی زحل که ست
این ضرب کنند و بر دوازده قسمت کنند که نصف سدس بعد ست انچه خارج شود حصهٔ نقصان باشد
از نقصان اصلی زحل کم کنند باقی که ماند نقصان زحل باشد آن را از تمام عطیت کم کنند
عطیت معدل چنانکه مارا ساعات بعد ست چندین ... در نقصان اصلی زحل که ست

این یح یلط - ضرب کردیم شد مضروب این ۳ ۹ ۳۱ ۱۴۸ این را بر دوازده که نصف سدس
بهر بست قسمت کردیم شد خارج این ط - ح - و این حصهٔ نقصان زحل است بقدر بعد او از طالع این را
از عطیت شمس کم کردیم باقی عطیت معدل ماند این ل - یا - و این مدت سی سال باشد و هفت
ماه و هجده روز بتقریب و در زیادت کردن سعدان طریق عمل همین است اگرچه ذکرے زشتم
ازین عمل درین شعبه هیلاج و کدخداه اینجا صلاح دیدیم یاد کردن بدین وجه که مناسب
است و اگر دلیل تحت الارض باشد بعد از مرکز غارب گیرند و بر اجزاے ساعات کوکب
عمل کنند **ثمرهٔ چهارم در عمل تسییر اوسط** چون خواهند تا زمان معلوم بدانند که تسییر
اوسط بکجا رسیده است طالع نهند و بعدد سالهاے تام برج بر طالع افزایند اگر از دوازده زیادت
شود دوازده طرح کنند آنچه ماند موضع تسییر بود در مبدا سال ناقصه و اگر با سالهاے ماه و
روز بود حصهٔ هر یک از جدول برگیرند و بان موضع تسییر جمع کنند موضع تسییر بود مثال طالع
این ه ج کہ - بر طالع چهارده سال فرض کردیم که گذشته است شمسی و دو ماه و ده روز
پس چهارده سال تامه را چهارده برج بر طالع زیادت کردیم و دوازده بینداختیم ماند این ح ج لف
و این موضع تسییر بود در مبدا سال ناقصه حصهٔ دو ماه این ه لو - حصهٔ دو روز این ه لط مبلغ
این ه ه لج - این را بر موضع تسییر زیادت کردیم شد چندین - ح یا ه - و این موضع تسییر باشد در
زمان معلوم اما اگر زمان مجهول باشد و مسیر الیه معلوم پس این عمل بعکس اول بود چون خواهند
تا بدانند که بچند مدت این تسییر بدان موضع رسد طالع وضع کنند از موضع مسیر الیه و اگر نتوانند دو برج
آنچه ماند هر برجے سالے بود و هر دو درجه و بیست و هشت دقیقه ماهے و هر پنج دقیقه یکے روز حساب
کنند و آنچه جمع شود مدت زمان رسیدن تسییر بود از درجهٔ طالع بموضع معلوم **مثال** طالع
این ه ج لف - موضع مسیر الیه این ا ح یا - وضع کردیم طالع از وے وقتے که دو برج برداریم ماند

این و کہ تا ح از وے حصه سال و ماه بدادیم حاصل آمد شش سال از شش برج و از بیست و هفت درجه و هشت دقیقه یازده ماه معلوم شد که این مدت از تسییر درجه طالع بموضع آفتاب خواهد رسید۔

شعبه سوم در تسییر اعظم ۔ تتمه اثمار **ثمره اول در تسییر مرکز عاشر و رابع** چون خواهند که تسییر وتدی کنند ازین دو وتد بموضع سهمی یا کوکبی که او را عرض نباشد و در این ربع بود بگیرند مطالع درجه عاشر بخط استوا و این تالی بود پس مقدم از تالی کم کنند آنچه ماند هر درجه سالے بود و هر دقیقه شش روز و این مدت رسیدن تسییر مقدم بود بتالی اما اگر تسییر یکے ازین دو مرکز کنند بکوکبے که او را عرض باشد اول عرض او بدانند و درجه ممر او استخراج کنند و مطالع درجه ممر بگیرند بخط استوا و این تالی باشد مطالع وتد عاشر تا رابع که مقدم است از تالی کم کنند باقی درجات تسییر هر درجه سالے و هر دقیقه شش روز باز مطالع دلیل بگیرند بخط استوا و این تالی بود مثال فرض کردیم مرکز عاشر این ح یا مکہ مطالع او بخط استوا این حنا و که مقدم است موضع سهم السعادت این ته یو لب مطالع او بخط استوا این قنم تہ نج ۔ که تالی است پس مقدم از تالی کم کردیم باقی ماند این لب ند و این مدت رسیدن تسییر وتد عاشر است بسهم السعادت و طریق عمل مرکز رابع نیز همین است

ثمره دوم در تسییر درجه طالع و غارب چون خواهند که تسییر وتدی کنند ازین دو وتد بموضع سهمی یا کوکبی که عرض ندارد مطالع بگیرند ببلد و آن مقدم باشد و بگیرند مطالع آن دلیل ببلد و آن تالی باشد و اگر بکوکبے رانند که او را عرض باشد عرض او بدانند و درجه طلوع او استخراج کنند و مطالع درجه طلوع او بگیرند و آن تالی باشد پس مقدم از تالی کم کنند آنچه ماند هر درجه سالے بود چنانکه گفته ایم اما اگر تسییر درجه غارب کنند بگیرند مطالع نظیر او ببلد یعنی مطالع طالع آن مقدم باشد و مطالع نظیر دلیل دیگر که تسییر بدو رانند ببلد این تالی بود و اگر مسیر الیه را عرض بود درجه غروب او استخراج کنند و مطالع نظیر آن درجه غروب ببلد بگیرند تالی باشد پس مقدم از تالی کم کنند باقی درجات تسییر ماند

ثمرهٔ سوم در استخراج ساعات بعد دلیل از اوتاد پیش از آنکه تقریر مطلوب کنم مقدمه گفته می شود و آن چنان است که معلوم است تحقیق که هر ربعے از ارباع معدل النهار شش ساعت معوج طالع شود و طلوعات ارباع فلک البروج بیش و کمی باشد بعلت عرض بلدان پس چون اجزاے دلیلے را که مقدم گفته ایم تسییر خواهند کرد اگر مثل اجزاے وتدی بود یعنی برحاق آن وتد باشد تسییر او چنان کنند که تسییر اوتاد اما اگر مقدم از وتد دور افتاده باشد اینجا واجب کند معرفت ساعات بعد او از آن وتد جهت آن گفته ایم که اگر مقدم بر وتد عاشر یا رابع بود اجزاے ساعات او پانزده درجه باشد راست و چون فرض کردیم که در گذشته است لازم نیست که اجزاے ساعات او تفاوت کرده بود پس ساعات معوج آن وتد با دلیل معلوم نباشد و از دلیل با وتد بعد از وے هم معلوم نبود پس ضروری باشد معرفت ساعات بعد دلیل از وتد و نسبت او و معرفت نسبت اجزاے ساعات او بحسب موضع تا بدین دو نسبت مطالع دلیل که او را مقدم خوانده ایم معدل شود در هر ربع که باشد و مطالع تالی که مسیر الیه است هم معدل گردد بدان ساعات بعد مقدم از وتد اما شبهتے می آید برین علم و آن چنانست که اگر طالع مقدم را بساعات بعد او از وتد معلوم کنند بعلت دوری او از وتد و تفاوت اجزاے ساعات او جزو واجب کند مطالع تالی را بدان ساعات بعد مقدم معدل گردد چون بعد تالی از آن وتد زیادت از بعد مقدم باشد و نسبت ساعات او بیشتر و تفاوت بسیار باشد میان اجزاے ساعات تالی و اجزاے ساعات مقدم اما از روے قیاس چنان بایستی که ساعات بعد تالی هم معلوم گشتے و نسبت اجزاے ساعات او تا د مطالع تالی را بدان نسبتها معدل کردندے اما و المنتق اجزاے ساعات چنان باشد که قوس النهار را بر دوازده قسمت کنند اجزاے ساعات او حاصل آید چون آن را از سی کم کنند باقی اجزاے ساعات نظیر او ماند چون این مقدمات معلوم شد و خواهند که ساعات بعد دلیل بدانند که میان دو وتد افتاده باشد.

بعد بگیرند از وتد تا دلیل و اجزاے ساعات او استخراج کنند خارج قسمت ساعات بعد دلیل بود چنانکه اگر دلیل
مطالع او بگیرد از خط استوا بر اول الحمل و مطالع عاشر هم بخط استوا از وے کم از وتد عاشر و درگذشته
بود مطالع او بگیرند بخط استوا از وے کم کنند آنچه ماند بعد او بود از وتد عاشر چون این بعد را از نود کم کنند باقی
بعد ماند از دلیل تا وتد طالع پس آن بعد از وتد عاشر را بر اجزاے ساعات موضع دلیل قسمت کنند
خارج قسمت ساعات بعد بود معوج از وتد عاشر تا دلیل چون آن ساعات بعد از شش کم کنند ساعات
بعد ماند از دلیل تا وتد طالع اما اگر دلیل مابین رابع افتاده بود و سابع نظیر دلیل مطالع وتد رابع بخط استوا
از مطالع دلیل کم کنند بعد حقیقی ماند تا وتد رابع آن را بر اجزاے نظیر دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات
بعد دلیل بود از وتد رابع اما اگر دلیل مابین رابع افتاده بود مطالع طالع ببلد از مطالع دلیل ببلد
کم کنند باقی بعد دلیل بود با وتد طالع آن را بر اجزاے ساعات نظیر دلیل قسمت کنند خارج
قسمت ساعات بعد بود از دلیل تا وتد طالع اما اگر دلیل مابین سابع و عاشر افتاده بود مطالع
نظیر وتد سابع ببلد یعنی مطالع طالع از مطالع نظیر دلیل کم کنند باقی بعد دلیل بود از وتد سابع آن را
بر اجزاے ساعات دلیل قسمت کنند ساعات بعد دلیل حاصل آید از وتد سابع ثمرهٔ چهارم
در تسییر دلیل که مابین مطالع و عاشر افتاده بود و دلیلے که هم درین ربع بود گفته
شده است که ما دلیلے را که تسییر میکنیم مقدم میخواهیم و مسیر الیه را تالی پس چون مقدم میان عاشر
و طالع افتاده بود و تالی هم درین ربع باشد بگیرند مطالع مقدم بخط استوا و تفاضل بدانند
میان هر دو مطالع و بلد و آن را در ساعات بعد مقدم از وتد عاشر ضرب کنند و بر شش قسمت کنند
آنچه حاصل آید تعدیل باشد پس اگر فضل مطالع خط استوا را بود بر مطالع بلد تعدیل از مطالع
خط استوا کم کنند و اگر فضل مطالع بلد را بود تعدیل بر مطالع خط استوا زیادت کنند تا در هر دو
حال مطالع خط استوا معدل گردد و همچنین مطالع تالی بگیرند بخط استوا و بلد و تفاضل بینهما

وهم در ساعات بعد مقدم از وتد عاشر ضرب کنند و بر شش قسمت کنند آنچه خارج شود تعدیل بود پس اگر
فضل مطالع خط استوا را بود تعدیل از وی کم کنند و اگر فضل مطالع بلد را بود تعدیل بر مطالع
خط استوا زیادت کنند تا بدین هر دو عمل مطالع خط استوا معدل گردد پس مطالع معدل و مقدم بخط استوا
از مطالع معدل تالی بخط استوا کم کنند باقی ماند هر درجه را سالی حساب کنند و هر دقیقه را شش روز تعدیل
این مدت را تسییر مقدم بتالی رسد و این عمل تسییر جزو معلوم است بمعلوم **ثمرهٔ پنجم** در تسییر دلیلی
که مابین رابع و سابع افتاده بود بر دلیلی که هم درین ربع بود اگر مقدم میان رابع و سابع افتاده بود
و تالی نیز درین ربع بود بنگرند بمطالع نظیر مقدم بخط استوا و بلد و تفاضل مابین دو مطالع را در ساعات
بعد مقدم از وتد رابع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر فضل مطالع نظیر خط
استوا را بود تعدیل از وی کم کنند و اگر فضل مطالع نظیر بلد را بود تعدیل بر مطالع نظیر خط استوا
افزایند تا مطالع خط استوا معدل گردد باز مطالع نظیر تالی بخط استوا و بلد بگیرند و تفاضل مابین دو
مطالع را هم در ساعات بعد مقدم ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل بیرون آید چنانکه گفتیم از مطالع
نظیر تالی بخط استوا کم کنند اگر فضل او را بود و بر وی زیادت کنند و اگر فضل مطالع بلد را بود مطالع نظیر
مقدم بخط استوا از مطالع نظیر تالی بخط استوا وضع کنند باقی درجات تسییر باشد **ثمرهٔ ششم در تسییر دلیلی که مابین
وتد طالع و رابع** دلیل دیگر هم درین ربع بود اگر مقدم میان وتد طالع و رابع باشد و تالی هم درین ربع
بود بگیرند مطالع طالع ببلد و خط استوا و تفاضل میان هر دو در ساعات بعد مقدم از وتد طالع
ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر فضل مطالع بلد را بود بر مطالع خط استوا
تعدیل از وی کم کنند و اگر فضل مطالع خط استوا را همین عمل کنند پس مطالع معدل بلد تا مطالع بلد افزایند
تا مطالع معدل گردد و با مطالع تالی همین عمل کنند پس مطالع معدل مقدم ببلد از مطالع معدل
تالی ببلد کم کنند باقی درجات تسییر باشد **ثمرهٔ هفتم در تسییر دلیلی که مابین سابع و عاشر**

افتاده بود بدلیل که هم درین ربع بود اگر مقدم میان سابع و عاشر افتاده بود مطالع نظیر او بگیرند ببلد خط
استوا و تفاضل هر دو در ساعات بعد مقدم از وتد سابع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند نظیر تالی ببلد
همین عمل کنند پس مطالع نظیر ببلد معدل شود و با مطالع معدل نظیر تالی ببلد کم کنند باقی درجات تسییر بود
ثمرهٔ هشتم در تسییر اوتاد اربعه که پیش ازین یاد کردیم عملی که پیش ازین یاد کردیم تسییر بجزو معلوم
بود بجزو معلوم واین عمل تسییر بجزو مجهول وجه عمل آنست که اگر تسییر وتد طالع کنند تا دلیلی را که بحقیقت وتد باشد
بعد و هر یک سال یک درجه بر مطالع زیادت کنند یا بر مطالع دلیلی که بر درجهٔ طالع بود و او را مطالع معدل
خوانند و قوس او بگیرند بمطالع ببلد موضع تسییر درجهٔ طالع یا موضع تسییر آن دلیل حاصل آید پس صاحب
حد آن درجه را قاسم خوانند و حکم او از طبیعت قاسم کنند چنانکه ذکر رفته است و نظیر این تسییر موضع تسییر درجهٔ
غارب بود و صاحب حد او قاسم باشد اما اگر مولود سالهای گذشته باشد و خواهند که در وقتی معین دانند
که تسییر درجه وتد بکجا رسیده است مثلاً خواهند تا موضع تسییر درجه طالع بدانند سالهای تامه
گذشته را بر مطالع طالع زیادت کنند و اگر با سالها ماه و روز بود حصهٔ هر یک بر آنجا افزایند تا
مطالع معدل شود و قوس او بگیرند بمطالع ببلد تسییر معلوم شود و نظیر او موضع تسییر وتد غارب باشد
اما همین مطالع معدل را قوس کنند در جدول مطالع خط استوا من اول الجدی موضع تسییر وتد عاشر
حاصل آید و نظیر تسییر وتد رابع بود پس احکام هر یک از قاسم کنند و حکم دلیل که بر اوتاد افتاده باشد
همین است ثمرهٔ نهم در تسییر دلیلی که مابین الاوتاد افتاده بود بجزو مجهول این
عمل شبیه آینده است و آن چنان است که ما هر دو دلیل را که میان دو وتد است بجزو معلوم
تسییر کنیم واجب است مطالع او را معدل کردن بساعات بعد او از وتد چنانکه در پیش ذکر رفت
اینجا این عمل حاجت است یا نیست چون تسییر او بجزو معلوم رانده نمی شود اما از روی قیاس آنست
که معدل کردن مطالع دلیل جهت بعد او است و ذکر رفته است که تعدیل مطالع مقدم مناسب

ساعات بعد او بود از وتد مناسب اجزاء ساعات او بحسب موضع و این هر دو علت انجیا
موجود است پس واجب کند مطالع او را معدل کردن بساعات بعد او از وتد اگر مسیر الیه مجهول النسبت
گو باشد چون مطالع دلیل معدل کنند تسییر او بحسب ربع او را نند چنانکه هر یک را نموده ایم روشن

شعبه چهارم در احکام مدبرات و تو اسیم شش اثمار ثمرهٔ اوّل در احکام مدبّرات

در پیش گفته ایم که مدبران کوکب باشد که تسییر شعاع یا بجرم او رسد و حکم آن برج از مدبر کنند تا تسییر
در شعاع او بود یا با جرم او پس اگر مدبر سعد بود و در اصل مسعود بوده و او را در طالع حظے باشد یا در موضع
شعاع خود دلیل کند بر سعادت حال قوتهاے روحانی مولود و صحت بدن و دور بودن از مکروهات
و عوارض ظاهری و باطنی و اگر مدبر در بیت المال حظی باشد دلیل حصول مال بود و فراخی معاش
و معاونت هر کس و نیازمندی او در کارها و اگر در بیت السلطان حظے دارد دلیل سعادت بود از
قبل سلطان و بزرگان و بودن شغل و عمل نیک و پیش رفتن صناعات و رواج کارها و قوت جاه
و رفعت باشد و شهره در شهر و ناحیت و سعادت حال مادر بود و آنچه بدین ماند و تعلق دارد دلیل مناکحت
بود و سعادت از روے زمان اگر در هفتم و ضد و خصمان و شرکا و موضعے که مولود انجا دارد و اگر در بیت
رابع حظے دارد دلیل تنگی احوال املاک باشد و ارتفاعات و آبادانی جایها و خوش عیشی در مسکن و قرارگاه خود و سعادت حال پدران و مادران و عاقبت کارها قیاس هر دوازده برج همین است اما اگر مدبر
نحس باشد یا درین وقت نحس بود حکم بر عکس افتد هر بیتے را و فسادے که افتد از طبیعت نحس باشد
و تبرسند از مضرت او اگر نحس یا منحوس بوده باشد در اصل یا محترق یا منحوس بکسوف و خسوف
و مانند این اما اگر مدبر نحس باشد و صاحب دوازدهم بود دلیل کند بر پریشانی و غلبهٔ دشمنان و در ماندن
و حبس و قید و فساد دواب و اندوه از قرض و اگر مدبر نحسے یا منحوس باشد و صاحب ششم بود دلیل
بیماری بود و گرانی اندام و دشواری حرکت و نقصان اشتها خاصه که در ایام کهولیت یا پیری

ومکروه رسد از بنده وخدمتگار ومردم فرومایه مثال آنست که اگر مدبر زهره بود ومنحوس شده در اصل
یا در وقت پس مضرت از بسیار خوردن طعام وشراب وراندن شهوت وعشق وطرب ومانند
این واگر زهره بمریخ منحوس بود مضرت از فسق وفجور بود ولواطه وطلب حرام وشهوت راندن
پلید وخیانت با زنان وخواهران وضرب وقید وبیماریها از ماده صفرا وبلغم وخصومتها ومکروه از ترکان
ولشکریان ومردم مفسد ودروغ گوی ومیخواره ومانند این واگر زهره بزحل منحوس بود مضرت از شهوت
زنان پیر وزشتان وتنگی معاش وسختی وتهمت وفضیحت شدن بکارهای ناستوده وبند وزندان و
دست تنگی وفقر ورنجوری از مادهٔ برودت ومکروه از مشائخ وبندگان وخدمتگاران وزنان پیر ومانند
این اما اگر مدبر مشتری بود ومنحوس بمریخ در اصل یا در وقت پس مضرت از غذاهای چرب وشیرین
باشد وگوشت خاصه که گوشت شکار وطلب مال حرام ورخصت شرع وسالوسی ومراعات دروغ
ونفاق وزرق وسوگند خوردن ومکروه رسد از حاکمان وقاضیان ورنجوری بود از سبب حرارت ودمیدن
چیزها بر اعضا واگر بزحل منحوس باشد مضرت از دعویهای کهن باشد شرعی وکارهای قدیم یا رئیسان واهل
صحرا وبندگان وخدمتگاران ومکروه رسد از مشائخ ودرویشان وزاهدان پارسا وبی علم ومردم منافق واندوه
دار وبیماریها بود از سبب فکر واندیشه ومعاملات اما اثر خیر وشر مدبر تا وقتی بود که تسییر در شعاع او باشد
یا با جرم او چنانکه یاد کرده ایم اما اگر مدبر عطارد بود یا هر کوکب که باشد فعل او کند از سعد ونحس یا
در بیت هر کدام کوکب که باشد اما اگر بذات مسعود بود دلیل قوت رای وتدبیر باشد وساختن معاملات بسیاری
بیع وشری وکتابت کردن وآموختن علمی وصحبت داشتن با ارباب قلم واهل فضل وخواندن اخبار
واشعار وبدست افتادن کتاب ونامه واگر منحوس بود دلیل کندی طبع وضعف رای وتدبیر
ومکر ساختن ودروغ گفتن بسیار وهذیان ولجاج ومکروه رسد از جور وجفای مردم فرومایه وساقط و
عاجز شدن بسبب تهمت وافترا ونفاق کردن ایشان وبی حاجت گفتن او وجه دیگران بست

که مدبر در هر بیت که باشد چون نحس شود در وقت تسییر فساد و مضرت بموضع او رسد از طبیعت آن نحس و منسوبات او بصاحب طالع و آن نسبت نحس بطالع مثال طالع ثور و زهره در یازدهم بحوت و مدبر بود در وے و زحل نحس در پنجم سنبله و زهره در مقابلهٔ او مولود را از دوستانے که دل بسته بود بجال ایشان خاصه که زنان شریف باشند و اهل نصب مکروه رسد یا چنین کسان مضرت رسد از بزرگان مولود یا از سفر مولود و آن قوم مردم حکیم بوند یا از خاندان قدیم و مشائخ و دهاقین باشند یا از فرزند مولود مضرت رسد یا فرزند مولود بسبب فنا شود یا عاشق با طرب یا اخبار بد مولود را رنجوری پدید آید از مادهٔ بلغم یا از طرب یا از عشق یا سودائے فاسد اما اگر مدبر بسعدے مسعود شود حکم بر سعادت باشد بطبیعت آن سعد و موضع بیت او و آن سعادت مناسب آن سعد باشد یا طالع سعد و موضع بیت و آن چنان که اگر آن سعد مشتری بود و او صاحب بیت المال باشد و سعادت مالی دهد و اگر در خانهٔ پنجم باشد مال از وجه هدیه دهد یا از گذر فرزند یا از طرب و این طریق مریخ دقیق است و در عبارت چندان مفهوم نه اول تا این نیکو وجب باید داشت و موضع مدبر انظار قبول و رد و مودت و عداوت را اعتبار کرد ثمرهٔ دوم در احکام تسییر اعظم

اول مقدمه گفته میشود که در ثمرهٔ اول یاد کرده ایم که تسییر اعظم جهت مانند هیلاج و کدخداه آنست اوتاد اربعه و آنچه دلائل اصلی است بمواضع سعود و نحوس و دلائل قاطع تا از انجا استدلال کنند بقا و فنا و موالید و سعادت و شقاوت او را پس چون تسییر دلائل عمر بمواضع مخوف رسد از آنچه نموده ایم قابل قطع عمر باشد از طبیعت قاطع و موضع او و نسبت مسیر و مسیر الیه با طالع اصل و تحویل و بروج انتها و حکم کلیات اعمار برین اصول باشد و حکم کلیات سعادت و نحوست قوتهائے ظاهری و باطنی اما اگر تسییر اوتاد یا تسییر نیرین یا تسییر نتائج هر دو یا تسییر دلیل دیگر که بر درجهٔ وتدی افتاده بود ما بین الوتدین باشد بموضعے نحسے رسد دلیل فساد مزاج بود و نقصان حواس ظاهر و باطن و قوتهائے نفسانی بحسب دلائل و موضع تسییر و مزاج مسیر الیه اما اگر تسییر دلائلے که نموده ایم بموضعے سعدے رسد استدلال کنند بسعادت حال آن قوتها که گفتیم و صحت نفس و سلامتی و قوت سعادت داخلی و خارجی اما اگر تسییر بعضے ازان دلائل بسعود و بعضے

منحوس بود حکم بر غلبه و قوت دلیل کند و قبول و رد هر یک در اصل و در وقت و اعتبار نظر ها کنند چنانکه گفته ایم
تمیز کنند بیان مانع و معطی بفکرت تمام و ذهن صافی پس با حیثیت از احکام هر یک یاد کردیم بحسب قاسم
مفرد تا از ان قیاس کنند اما اگر قاسم درجات تسییرات از دلائل کلیات سعد باشد خاصه در حال مسعود
بود دلیل طول عمر بود و خوشی عیش و سعادتهاے تمام مولود از خارجی و داخلی و اگر قاسم نحس باشد
خاصه که منحوس بود حکم او بر ضد آن بود اما اگر موضع تسییر درجه طالع قاسم مشتری باشد دلیل کند بر پاکی مولود
و راستی و امانت و دیانت و مشغول بودن بطاعات و خیرات و رغبت کردن باموری آخرتی و طلب مال
و توانگری و تحصیل علوم دینی و استیلا یافتن بر قومے و حکومت و نفاق و رزق بوجه احسن و مجالست
با وزرا و ائمه و قضاة و مردم ستوده و شهرت یافتن بنام نیک و نمودن کرم و پوشیدن لباسهاے
کبود و عالمانه و اعتدال مزاج مائل حرارت سلامتی قوتها و صحت بدن و تمهید احوال مناسب سال عمر باشد
و این اصل را نیکو اعتبار کنند و ضائع نگذارند در جمیع احکام اگر قاسم زهره بود دلیل کند بر طلب
لذات و مناکحت و غذاهاے چرب و شیرین و راندن شهوت و صحبت خوبان و اصحاب طرب
و هزل و لعاب مردم معاشر و زنان و کودکان و جستن مؤانست باصوات و الحان و مزامیر و بوهاے خوش
پوشیدن لباسهاے سفید و زنانه و لطیف و نازک و ساختن زینت و اعتدال مزاج مائل رطوبت و صحت
و تندرستی و اگر قاسم زحل باشد دلیل کند بر گرانی اندام و کسلان و تعویق در کارها و دشواری حرکات
بسبب کسالت و دلیل کند بر سختی فقر و تنگ دستی و عجز و صبر و حلم و کم همتی و طمع داشتن و نومید
زیستن و کشیدن جور و ستم و جفا از مردم فرومایه دون و پریشانی خاطر و افتادن ترس و بیم
و شکسته دل شدن و پوشیدن لباسهاے کهن و بے قیمت و خوردن غذاهاے بد و گنده و
کهن و ناگوارنده و شور و مؤانست جستن با مردم جاهل و عمر ضائع کردن و مائل شدن مزاج به برودت
و پیدا آمدن امراض مزمنه و تب دق و اگر قاسم مریخ باشد دلیل کند بر تندی و تیزی و شتابزدگی

وعیاری و سرکشی و دلیری و شجاعی و گزاف کاری و ظفر جستن و راندن امر و نهی و کوشیدن
در آزار خلق و نابخشودن بزیردستان و ضعیفان و تلف کردن مال و اختلاط جستن با ارباب
سلاح و زندان و ترکان و عیارپیشگان و بی باکان و حرب و خصومت کردن و کار بستن انواع سلاحها
و منسد شدن در امور آخرتی و پیش گرفتن فسق و فجور و فر و خلق حیوانات و پوشیدن لباسهای
سرخ و جاجهای حرب و میل مزاج بصفرا و یبوست در بدنها و موی ماسبال عمر اگر قاسم
یعنی خشکی
عطارد باشد دلیل کند بر قوت رای و تدبیر و تیزی خاطر و فصاحت و بلاغت و عقل و تمیز و خواندن اخبار
و طلب صحبت ارباب قلم و اصحاب هنر و مردم عالم و حکیم بعلوم دقیق و تجارت و بیع و شری و غلامان و مصنوعات
و دلیل خوش زبانی باشد و لطیفه گفتن و رغبت نماید بشعر و دبیری و معلمی و ساختن نفائس و نقاشی و
لعب و لباسهای ملون پوشد و عمامه دارد و مزاج او مائل شود بمزاج برج عطارد و در قیمت ثمرهٔ سوم
در احکام تسییر و تدبیر رابع اگر بروج تدبیر رابع قاسم مشتری بود دلیل کند بر زیادتی املاک و اسباب
و سرای و آبادانی جایها و عمارت و مساجد و جوامع و زیارت جایها و مدارس و خانقاه و نیکی عواقب امور
ساکن شدن در مقامهای عالی و جاهای پاک و خوش و یافتن مال خاصه مدفون و نیکی ارتفاعات و اطعمه
و فراخ دستی و توانگری و نیکی احوال پدران و مادران و قوت حرص مولود و اختلاط او با علما و قضات و یافتن
سعادات از بزرگان و معارف و مشاهیر اگر قاسم زهره باشد دلیل کند بر کرم و احسان و بر و آوردن
نام نیک و میل کند بصحبت اهل طرب و خاتونان و خادمان و لذات و رغبت نماید بطعامهای و شرابها
و غذاهای خوش و لطیف و شهرت یابد در شهرها و ناحیت بحسن سیرت و اخلاق پسندیده و عمارت
باغ و بستان و سرداب و حوض خانه و آبهای روان و جاهای با زینت و دلیل سعادت احوال
پدران و مادران باشد و نیکی دخل و ارتفاعات و انواع میوه ها و گلستان و شیرینها و آنچه بنقل شاید
اگر زحل قاسم باشد دلیل کند بر سفر و انتقال از مسکن مالوف از شهر بشهر و از وطن بوطن و تنگی

شدن از مادران و پدران و دلیل انقلاب احوال این جماعت باشد به بیماری و مودت و میل کردن
بزراعت و درست خانها و جویها و عمارت گورخانه و زاویه و رباط و کاروانسرا و نیک یا بد از ارتفاعات
خاصه از حیوانات و شدت بیند از کار دهقنت و خلاف بندگان و دوستان و یاران و طلب عزلت
دارد و عاجز و دلتنگ باشد و ترش روی و فرودستی کند و بیچارگی و در مقامها ساکن شود که راضی نبود
دران جایها و عاقبت اندیش باشد تا حدیکه کار خود بزبان بنده و اگر مریخ قاسم بود دلیل کند بر
خرابی خان و مان و پریشانی اوطان و املاک از ضیاع و عقار و ساختن مسکن در میان لشکریان
و ترکان و گریختن و خوف از بند و زندان و ضرب و قتل و جنایت شود و شر و فتنه و عوانی و راه زدن
و دزدی و خیانت و خلاف و مکر و حیلت و دروغ گفتن و آزار پدران و مادران و مستولی شدن
بیماریها خونی بدین جماعت و قصد ایشان کند و دلیل سوختن جایها باشد و بیدادی کردن و بی
عاقبت شدن در کارها خاصه در کارهای آن جهان و اگر قاسم عطارد باشد دلیل کند بر نقاشی ما
بجانها و بادخانها و خانهای باشکوه و درهم پیوسته و کوشکها و خان و رباط و کاروانسراها و
دکانها و بیع و شری املاک و معماری کردن و بزرگ شدن بر سر اصحاب حرفت و صناعت ران
و اهل بازار و انتقال از وطن بتجارت و بیاعی و دبیری و نیابت و آمیختن با اهل دیوان و متصرفان
و عمال و اهل فضل و دبیران و رغبت و تعلم مساحت و بنائی و دلیل قوت تدبیرها بر پدران
و مادران **ثمره چهارم در احکام تسییر وتد سابع** اگر بر وتد غارب قاسم مشتری بود دلیل کند
بر امن و فراغت از قبل خصمان و فراغت آن و مصالح جستن این قوم و دلیل تندرستی و لود بود
و صحت نفس و خوشی عیش و نیکی رای و تدبیر و مصیبت بودن در وعده و سخنان و صلاح حال
اهل بیت باشد و یافتن منفعت از شرکا و اهل و عیال و فخر کردن این طائفه بدو و بالادستی جستن
و سلیطی کردن ایشان و افتادن کارهای شرعی و دعویها و رسیدن بمال و توانگری خاصه بمال

بی رنج خود مرد و بسیاری ساختن معاملات و داد و ستد و بیع و شرے و نیک بودن فرزندان خاص
پسران و مبارکی عقد و نکاح و شرکت و سفر و حضور غایب باشد و گم شده و دزدیده اگر کاسم زهره باشد
دلیل کند بر قبولیت و عز و شرف از اهل زنان و شریکان و خادمان و ضدان و خصمان و یافتن
شهرت و نام نیک و معرفت الا گذر این قوم و افزونی محبت با اهل بیت و دوستی کردن با اصحاب
طرب و زنان و عشق و رازن شهوت و یافتن نشاط و لذات و رغبت بنکاح و تزویج و شرکت
و حصول جفت خوب صورت و لطیف طبع و بسیار فرح از روے زنان و همراه ایشان رفتن و تسلیط
ایشان و فروسعت و شادمانی کردن و افتادن سفرها خیر و نفع و یافتن مال خاصه از اهل و عیال و تنگی دست
و مناکحت و زیادت شدن دوستان و فرزندان خاصه دختران و ریهاے صایب و راست
رفتن سخنان و صحت و سلامتی مولود و اهل بیت و یافتن لذات از زندگانی اگر کاسم زحل باشد دلیل کند
بر شدت و کدورت میان مولود و ضدان و خصمان و شریکان و طمع کردن در و نجانها و مال و قصد
نقصان و رسیدن ضرب و زیان و خوف از دعوهاے کهن و ناسازگاری و بدخوئی اهل بیت و انباز
و نمودن خیانت ایشان و افتادن بغربت و رنج و مشقت و تنگدستی ایشان و بیماری باموات اهل
و عیال و ضدان و افتادن طلاق و فراق و دلیل توانگری بود از مال زنان و باشد که ناموز زنان
و نقصان شود از خوف و مولود را بیم بود از بیماری نفرین و سوداے بد و ضعف قوت شهوانی و نشاط
باشد و بدی و مناکحت و شرکت و خوف از موت بود و اهل بیت یا خصمان قصد کنند و حیلت و
کید اندیشند و بدی ببینند از فعل خویش و بد باشد سفر و معاملت اگر کاسم مریخ باشد دلیل خیانت
زنان و انباز باشد و افتادن خصومت و خصمی زور به آید شاید درین وقت امانت نهادن و راز گفتن
و سفر کردن و زن خواستن و انبازی کردن و دوستی با ترکان و با لشکریان داشتن و دلیل ساختن
اهل بیت باشد با عزی و افتادن خصومت و بخشم رفتن او و چیزے دزدیدن یا بمردم دادن و قصد

قصد

کردن وخیانت اندیشیدن وباشد کہ بدست مولود خطائے رود یا خونے رود واز شیہاسے خطاکند و تدبیرکے ناصواب وہ افتادن وخصومت شود وزنان بروسے غضب رانند وا وسبدی وفحش دلواطہ وراندن شہوت پلید مشہور شود وخود را درفتنہا انداز د واز بدراہی وبد اعتقادی خاصہ در دین ومذہب اگر قاسم عطارد باشد دلیل کند بر بیع وبسیاری بیع وشرے ومعاملہ کردن وافتادن بتجربت وآموختن علم طب ونجوم واحکام ودلیل قوت راسے وتدبیر بود ومعیشت ومو دب گرود ومصنع وحیلت سازد ودلیل فراست باشد وشناختن مزاج مردم ومائل شدن بعلامان وامردان واگر نکاح کند زنے بزرگ وفاضلہ بصحبت افتد وعاقلہ وکریا خود بان آورد مولود بسیار متہم شود ودرحق او بدگویند مردم اورا و دوزبانی کند با او وخاصہ زن د انبازش وبروسے نفاق غالب کند واورا بسبب زبان خصومتہا افتد ومال اوبطارق رسد وبرزرق وفسوس واورا بنوشتن تعوید ومکروحیل در قید آرد

ثمرہ ۴ نجم واحکام تسییر وقتہ عاشر

اگر بموضع تسییر وقد عاشر قاسم مشتری بود دلیل کند بر شغل وعمل خیر وپیش آمدن کارہاسے نیک وبانفع ودلیل تواضع بود ودرستکاری وقبولیت بزرگان وخداوندان دولت ومعارف ملک ومیل بامور آخرت وکارہاسے دینی وطلب صحبت ملوک ووزرا واصحاب ونواب وائمہ وقضات ودلیل راندن حکم بود وافزونی جاہ ورفعت ومنزلت وپیش رفتن بازرگانیہاسے باسود ومرد کرم وشفقت وتوانگر شدن وشہرت بنام نیک ودوستی کردن بااہل بیت وطاعت وزہد ورغبت کردن بعلوم دینی وتوبہ وندامت وپوشیدہ داشتن اسرار وناموس کردن ونفاق ودلیل سعادت احوال مادر بود وپارسائی وصحت وسلامتی او وحرص مولود بمال ومنال وجاہ ومنزلت اگر قاسم زہرہ باشد دلیل کند بر عمل بزازی وجامہ فروشی وعطاری وامیر مطربان وزینت سازی بہیع وشرے بردہ ضیاع پیرایہ وحلیہا وملازمت خاتونان وخادمان وجوانان ومعاملت بااین طائفہ مردم وافزونی جاہ وزینت وخرمی از گذر اصحاب طرب وپیش رفتن امور وزدن مزامیر واوتار ومشہور شدن

بعاشقی و یافتن منفعت از طبقات زهره و از بزرگان و مردم خوب و نیکو سیرت و لطیف طبع و تازه روی و دلیل دیدن سعادت بود و لذات و نشاط و خوشی زندگانی و تلطف با مادران و خواهران و دوستان و توانگر شدن و عشرت کردن و بمراد رسیدن و تا بمیرد در لذات این جهانی باشد اگر قاسم زحل باشد دلیل کند بر بسته شدن کارها و خوف از سلطان و نزدیکان سلطان بسبب کارهای کهن و گذشته و دعاوی دیرینه و تعویق و افتادن از خشم بزرگان و از شغل و عمل و منزلت و در بیم و هراس ماندن و اندیشهای محال و معزول شدن از شغلهای دیرینه و پیش آمدن کارهای درشت و سخت و خوفناک و رسانیدن شدت بمردم و نمودن ظلم و جور و خوض کردن بشغل دشوار و بیم افتادن از بلندیها و خوف از جایهای تاریک و صحراهای هولناک و مشغول شدن بکار زراعت و عمارت و آبادانی زمینهای خراب و توانگر شدن و شهرت یافتن بنسبت و خوف ضرب نادر بود یا بیماری صعب اگر قاسم مریخ باشد دلیل کند بر رغبت کردن بسلاح و خدمت سلطان و امرا و لشکریان و طلب داشتن بجاه و حکومت و امر و نهی و جستن حرب و مکر و خدیعت و خصومت و کارهای با خوف و بیم باشد از زخم و جراحت و مایل شدن بضرب و قتل و رنجانیدن خلایق و خیانت کردن و بدکاری و ظلم و خلاف و دعوای و مهرهای که بکند زود بد و باز گردد و سبب هلاک او شود و از در افتادن با آتش بیم بود و دلیل کند بر ساختن انواع سلاحها و کار بستن آن و دلیل کند بر شناختن دزدی بودن و یار شدن با دزدان و رندان و مادر او را خوف باشد از قتل یا بیماری خونی و اگر قاسم عطارد باشد دلیل کند بر طلب صحبت سلطان و اکابر از گزیری و فضل و شعر و فصاحت و بلاغت و تکلم و یافتن شغل و عمل چون نیابت یا وکالت یا منجمی یا طبیبی یا اشتغال دیوانی یا صناعت یا نسبت کفایت یا ندیمی یا خواندن کتب و دلیل شهرت باشد در شهر و ناحیت و دلیل توانگری و تصرف خانها و چیزها و باشد که بازرگانی کند و بیاعی و برده و بیع و شرے و قماش نفیس و رغبت کند باختلاط ارباب عقل و تمیز و اهل هنر و فضل اما حکم نیترین آنست که اگر آفتاب واصل یا در وقت

بعد بر یا قاسم که سعد باشد یا ناظر بود مودت زیادت کند طلب صحبت ملوک و توانگری و شهرت و جاه و رفعت و قوت
و عقل و تمیز و پیش رفتن کارهای آخرت و نیک راهی و بر پاداش حکومت و سروری قومی و امرا و مانند اثر مشتری باشد
اگر مدبر یا قاسم که نحس باشد یا ناظر بود از نحوست او کم کند و مانع شقاوت او شود اما اگر این احوال قمر را باشد مودت
همچنان اثرها کند اما اگر این احوال قمر را باشد نمو کند قوت عقل مکتسبی و کارهای این جهانی را پیش برد و بزرگی
یابد بر عوام الناس و اقربا اما اگر مدبر یا قاسم نحس بود بکاهد از نحوست او بقدر قوت و قبولیت اما
اگر نظر تیر بین بعداوت بود مضرت رسد و فساد مزاج باشد چنانکه یاد کرده ایم در ثمرهٔ دوم از شعبهٔ اول
و اگر محترق باشد خوف موت بود اما حکم استیلای کواکب یا بودن و یا داد و خاصه در تعیین و تقدیم باشد
و بارها گفته ایم که احکام مناسب شخص باشد و شرف نسبت او و مناسب سال عمر او و قبول و رد مدبر و قاسم
و احوال هر یک **ثمرهٔ ششم در تخریج قاسم با دلائل اصل** بوقت احکام شرط در تحقیق
آن است که بوقت احکام بنگرند تا قاسم تا در اصل قوی بوده است بقوتهای ذاتی و عرضی یا ضعیف بوده
اگر قوی بوده است بقدر قوت در رسانیدن سعادت زیادت کند و از شقاوت کم کند و اگر ضعیف بوده
از سعادت کم کند و در شقاوت بیفزاید اما در سعادت و شقاوت قاسم را با دلائل طالع در اصل
نسبت دهند بدان طریق که بنگرند تا قاسم را و برج تسییر را با طالع چه نسبت است از طالع و برج تسییر
همچنین و قاسم در موضع تسییر غیر حد هیچ خط دگر دارد و با این برج او را جایگاه هست و باندازهٔ شهادت و
قوت و قبول و رد او احکام نهند و در امر تمة قاسم را با دلائل اصلی و اتصالات و انصرافات بنگرند
قبول و رد هر یک را موضع خود در اصل و در وقت همچنان که تسییرات را اعتبار است سیر کواکب
حالات هر یک را اعتبار است که هر یکی بهر وقتی دوری تمام کند در دوازده خانهٔ طالع پس واجب
باشد سیر کواکب هفتگانه و انظار هر یک را با قاسم امتزاج دادن و هیچ طرفه را ضایع نکند اشتن و بسبب
همه رسیدن بقدر قدرت و احکام بر دلیلهای قوی تر نهادن که اثر آن ظاهر تر بود اما تتمهٔ این شعبه

آن است که کل دلائل اصلی از کواکب و مراکز بیوت و سهامات تسییر اعظم رانند هر سال که طالع تحویل
کنند و بحج انتها بدانند تا معلوم شود که تسییر کدام دلیل بموضع سعد یا نحس رسیده است و حکم سعادت
و نحوست مدلول از انجا کنند و نسبت دهند قواسم و برج باطالع چنانکه نمودیم اما از رسیدن تسییر
طالع سنوی و شهوری و تسییر طالع تحویل بسعود و نحوس و شعاعات هر یک از اصلی و فرعی حکم آن سال
و شهور و ایام کنند و نیک تامل کنند که این تسیرات با تسیرات دلائل اصلی موافق اند یا مخالف در قوت
و ضعف و سعادت و نحوست و احکام بر مقتضی آن نهند پس اگر تسییر سنوی از حد سعد بحد نحس نقل کند
فساد او ماهها باشد و اگر تسییر شهوری با تسییر طالع تحویل از حد سعد بحد نحس نقل کند زحمت او روزها بود
اما اگر تسیرات از حد و نحسان بحد و سعدان نقل کنند مضرت هر یک بمنفعت بدل شود چنانکه از بیخ بر آمدنت
پیوندد و از بیماریها بصحت و مانند این و کیفیت و مضرت و منفعت مناسب طبیعت تسییر و موضع او
و قاسم بود و مناسب موضع قاسم و خانهاے او با طالع اصل ـ

شعبهٔ پنجم در احکام زمانها و صاحب دور و فردارات ـ چهار اثمار **ثمرهٔ اول در احکام**
زمانها و صاحب دور حکماء یونان احکام نجومی بر فرداشارت گفته اند و اهل بابل از ان
رموز خبر داده اند و اهل فارس و هند شرح آن خبار کردند و از ان جمله یکے زمانهاے مولود است
و این عمل را بابل نسبت کنند و فردار مفرد خوانند و اصل این عمل بر طبیعت کبرے آفتاب نهاده اند
که صد و بیست سال است و آن را بر هفت کوکب قسمت کرده اند مختلف قسم قمر از ولادت است تا مدت
چهار سال شمسی و بعد از ان قسم عطارد است ده سال و قسم زهره است هشت سال و قسم آفتاب است
نوزده سال و قسم مریخ است پانزده سال و قسم مشتری است دوازده سال و باقی قسم زحل است
تا آخر عمر پس هر کدام کوکب که در صورت طالع قوی تر بود مولود در زمان استیلا و تربیت او نیکو
حال و با دولت و سعادت بود مناسب کوکب با طالع اما در چهار سال تربیت قمر تن مولود

روز افزاید و هر لحظه از حال بحال گردد چنانکه قمر و غذا بسے او همه بر باشد و میل او بچیزهاے آبی
بود چون انواع میوها و لبنیات و مثال این بعد از چهار سال عطارد مستولی شود تا تمام چهارده سال و قوت
فهم در وے روے ترقی نهد و آغاز کند دانستن چیزها و دریافتن معانی و تعلیم در وے متاثر باشد
و پدید آید قوت اخلاق و خاصیتهاے اعمال و دانستن ادب و علم نیک و بد بعد از چهارده سال
زهره مستولی گردد تا تمام بست و دو سال آغاز کند در وے حرکت منی و جنبیدن شهوت و آرزو
بردن نعمت و طلب لذات و خوردن و پوشیدن و فریفتن مردم و فریفته شدن و آنچه تصرفات
حیوانی است و بے عاقبتی کردن بعد از بست و دو سال آفتاب مستولی گردد تا تمام چهل و یک
سال مزاج مولود قوت گیرد و استیلا جوید و قدرت بر چیزها و هزل و لعب و جهد در وے بوقار
و صیانت آرد و میل کند بخیرات و امور آن جهان و ترحم و کرم پیش گیرد و بخشایش کند و سروری
طلب دارد بعد از چهل و یک سال تا تمام پنجاه و شش سال مریخ مستولی شود آغاز کند پیدا آمدن
قوت بخل و حرص و سخت کوشیدن و درشتی کردن و آزار خلق و کسب مال و معاش و اندیشه
کردن بسیار در امور و آگاه شدن از ضعف قواے بدنی و حواس و پوشیده داشتن اسرار و عاقبت
اندیشی و کمی شهوت و لذت بعد از پنجاه و شش سال تا تمام شصت و هشت سال مشتری مستولی
گردد طلب نام نیک دارد و جهد در کارهاے دینی کند و فرو ماندن نیرو انکار را قرین خود کردن
و کم کشد رنج و مشقت در کار دنیاوی و خود را مستعد امور پسندیده گرداند و زیارت و طاعات را
پیش رود بعد از شصت و هشت سال تا تمام عمر زحل مستولی گردد و پیدا آید کسلان و دشواری
حرکات و درستی شهوات و لذات نماند و مزاج سرد گردد و ماندگی و سبکی خواب بود و از مردم
ملول شود و تنهائی جوید و ازین جهان روے بدان جهان آرد و امساک بغایت رسد و سخت
کش و ملول شود و چاره طلب **ثمرهٔ دوم در شناخت فردارات** عمل فردارات قدیم است

و او منسوب است باہل فارس و آغاز این فردار در طالع روزی از آفتاب است و در طالع شبی آغاز از قمر و اصل این عمل بر ہفتاد سال شمسی نہادہ اند بدان طریق کہ قسمت کردہ اند ہفتاد را بر ہفت کوکب مخالف چنانکہ آفتاب را دہ سال است و زہرہ را ہشت سال است و عطارد را سیزدہ سال و ماہ را نہ سال و زحل را یازدہ سال و مشتری را دوازدہ سال و مریخ را ہفت سال پس اگر طالع روزی باشد از وقت ولادت تا تمام دہ سال مولود در تربیت آفتاب بود و چون دہ سال بر ہفت کوکب قسمت کنند نصیب ہر کوکب یکسال و پنج ماہ و چہار روز و ہفت ساعت رسد پس نصیب خود را بعد از ولادت آفتاب تنہا تربیت کند بعد آن زہرہ شریک آفتاب شود تا نصیب زہرہ تمام نگذرد بعد ازین مدت شریک آفتاب عطارد شود و ہر دو تربیت کنند تا نصیب عطارد نیز تمام بگذرد و بعد از عطارد شریک قمر شود بعد از قمر زحل و باز مشتری و باز مریخ در شرکت مریخ دہ سال فرداریت تمام شود بعد از دہ سال نوبت فرداریت بزہرہ رسد از اول سال یازدہم تا کسور نصیب خود تنہا تربیت کند بعد از آن شریک زہرہ عطارد شود ہر دو تربیت کنند بعد از آن شریک زہرہ قمر شود و بعد از قمر زحل و باز مشتری و باز مریخ و فرداریت زہرہ بر آفتاب تمام شود شرکت تمام شود بعد از زہرہ نوبت فرداریت بعطارد رسد چون نوبت او با شریکان تمام شود نوبت بقمر رسد برین قیاس کہ تمام ہفتاد سال اما اگر طالع شبی بود از وقت ولادت تا تمام نہ سال صاحب فردار قمر باشد و چون نہ را بر ہفت کوکب قسمت کنند ہر یک را سالے رسد و سہ ماہ و دوازدہ روز و بست و یک ساعت پس این مدت قمر تنہا تربیت کند بعد ازین مدت زحل شریک قمر شود و ہر دو تربیت کنند و بعد از آن مشتری شریک شود و باز مریخ و باز آفتاب و باز زہرہ و بشرکت عطارد تمام شود فرداریت قمر بعد از نہ سال نوبت فرداریت بزحل رسد چون نوبت او با شریکان بگذرد نوبت بمشتری رسد و باز بمریخ با شریکان تا ہفتاد سال بعطارد تمام شود و با جدولے نہادیم و مدت فرداریت ہر کوکبے بر ہفت قسمت نمودہ

ونصیب هریک در روی نهاده تا بوقت محتاج نشوند بقسمت کردن والله اعلم و احکم ـ						
شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ
۱۰سال	۸سال	۱۳سال	۹سال	۱۱سال	۱۲سال	۷سال

پس ازین کواکب هرکدام که قوی حال بوده باشد در اصل چون نوبت فرداریت با شرکت بدو رسد سعادت دهد از طبیعت خود و شریک مناسب بیت خویش با طالع واگر ضعیف بوده باشد اثری نکند اما اگر صاحب فردار قوی بود و شریک او هم قوی افتد بوقت شرکت دادن در ان سعادت بیفزاید از طبیعت خود واگر شریک ضعیف بود چیزی زیادت نکند **ثمرهٔ سوم** صاحب دور نزدیک اهل فارس صاحب طالع است یکسال اول بعد از ولادت وصاحب دور سال دوم آن کوکب که فلک وی تحت فلک صاحب طالع بود وسال سوم برهمین قیاس تا سال هشتم صاحب خود تا صاحب طالع بود وسال پانزدهم تا چندان که عمر باشد دور میکنند برین ترتیب اما نزدیک اهل بابل سال اول صاحب ساعت ولادت بود وصاحب دور از ساعات معوج وسال دوم وسپس شود که صاحب دوم ساعت شود از ولادت بهمان ترتیب که گفته شد پس هرکدام کوکب که قوی حال بود در نوبت دور او احوال مولود نیکو باشد مناسب طبیعت آن کوکب چنانکه یاد کردیم **ثمرهٔ چهارم** در ختم کتاب **پیشوای** احکام بطلیموس این علم را بلفظ صنعت خوانده است جهت آنکه هر طالعی علیحده باید ساختن که هیچ طالعی واوضاع دلائل او بدیگری نماند پس چون آن کند در صورت طالع تفکر و تامل نیکو بجای آورد و بخاطر تیز و ذهن صافی احکام سازند بر اصول و قوانین این صنعت تا حق او گزارده باشند و شرایطی که در دیباچه مذکور است از سر اعتقاد و امانت بجای رسند اما انچه این فقیر درین کتاب یاد کرده است که آن را از اقاویل استادان رحمهم الله بدو رسیده ست تا کلی پند از محصول و تجارب خود چون بیوسته صورت طالعهای سلاطین و اکابر و نجادیم

در نظر بوده و از هر یکی تجربه و فایده حاصل شود بقدر حال هر شخص و طالع او پس جهد در آن نمود تا آنچه بر مبتدی دانستن آن آسان تر و بفهم نزدیک تر باشد ثبت شود و در عبارت سهل آورده و در شرح تطویل نکرده و آنچه دور تر باشد ترک کرده ثبت شود و در عبارت سهل آورده و در شرح تطویل کرده و آنچه دور تر بود ترک آن واجب دید و اگرچه خود را در صدد مصنفان نه بنست نشانه ساخت و از حق تعالی توفیق خواست در اتمام آن والله ولی التوفیق

خاتمة الطبع از جانب کارپردازان مطبع

بعد حمد و نعت طالبان تشریح اسرار مکتوم و شایقان تحصیل علم نجوم را مژده باد که بلمعات انوار توفیق ایزدی و بتابیات انوار تائید ربانی آفتاب عالمتاب علوم از افق اقبال طالع شد و ماه شب افروز نجوم از اوج جلال ابدال یعنی این نامه حقایق ... الفور و مظفر است که در ... معمور مرکز دائرهٔ اقبال قطب سپهر اجلال فروغ بینش ذوی فهوم عنی کتاب نایاب موسوم بثمرهٔ شجرهٔ نجوم از نگارش خیالی انور علامهٔ عصر فریدهٔ دهر شمع شبستان ایمان آن فاضل مسعود رصد بند ... عارف بالعلم الخفی و الجلی حضرت علی شاه بن قاسم الخوارزمی المعروف بالبخاری که در این تصنیف ممدوح از اثرات اجرام علوی بر اجسام سفلی و قران اکبر و اصغر و سهم الغیب سبعه سیاره و بروج دوازده گانه فلکی و طالع سعد و نحس و مانی بار و مهار و منسوبات بروج و منسوبات کواکب را و نسبت مقادیر قوت و ... کواکب با الوان مختلف و غیره و غیره سخنی عظیم و تفصیلی فخیم فرموده کتاب هذا را بر پنج اشجار بنا نهاده بدین تفصیل شجرهٔ اول در صفات و منسوبات بروج و کواکب شجرهٔ دوم در حرکات و قرانات و اتصالات دیگر شجرهٔ سوم در احکام عالم شجرهٔ چهارم در احکام موالید شجرهٔ پنجم در اعمال تسیرات و هر شجره را شعبات بسیار و هر شعبه را خیلی ثمار است پس الحمد لله علی احسانه که این کتاب عدیم النظیر النقل از اصل بتصحیح تمام اکنون در مطبع نامی و گرامی منشی نولکشور واقع لکهنؤ بعالی همتی آقای نامدار جناب منشی پراگ نراین صاحب دام اقباله مالک مطبع موصوف بماه مارچ سنه ۱۹۰۱ء مطابق ماه ذیحجه سنه ۱۳۲۰ھ بار اول بحلیهٔ طبع در کشیده و همه آنکه ... مشتاقان گردید

اعلان

حق تالیف و تصنیف کتاب هذا بحق نولکشور پریس محفوظ و محدود است —